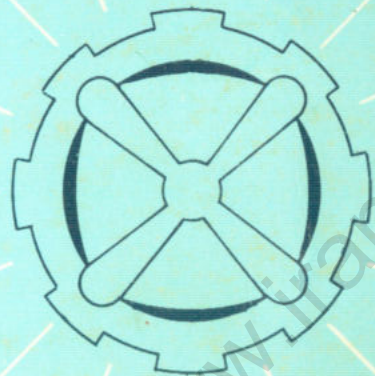


سنگار

نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال سوم، شماره

۶

اتحاد، مبارزه، پیروزی

پیکار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال سوم

شماره ۶ - فروردین وارد پیمهشت ۱۳۵۲

فهرست:

صفحه

| | |
|----|---|
| ۳ | نامه هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به هیئت های |
| ۵ | تحریریه مجلات " دنیا " و " پیکار " |
| ۶ | پیکار ادامه دارد و تشدید میشود |
| ۹ | ارتجاع میبازد ، مقاومت مردم شدت می یابد |
| ۱۲ | برای دفاع از زندانیان سیاسی متحد شویم و مبارزه کنیم ! |
| ۱۴ | " گل شکن د بومسیه مرگت باد ! " (به گل سرخی بود انشیان) |
| ۱۶ | توطئه جدید سازمان امنیت علیه دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور |
| ۱۶ | پیوند کارگران و روشنفکران |
| ۱۹ | وطن |
| ۲۱ | آشننگی های آموزشی ایران (۸) - سیمای طبقاتی آموزش عالی |
| ۲۸ | دو فرمان - یکی ناقص و دیگری بی محتوی |
| ۳۵ | در باره مقررات کنکور سراسری |
| ۳۸ | وام دانشجویی یا آموزش عالی رایگان و کمک هزینه تحصیلی |
| ۴۰ | هنرمندان |
| ۴۲ | حزب را یاری کنیم ! |

بقیه فهرست در صفحه بعد

نامه هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به هیئت های تحریریه مجلات «دنیای» و «پیکار»

رفقای عزیز!

هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران با توجه به ضرورت تشدید فعالیت ایدئولوژیک و واکنش سریع و بموقع در مقابل حوادث و مسائل، با توجه به ضرورت توجه ساختن عمده فعالیت حزب به کار در داخل کشور، تصمیم گرفته است مجله «دنیای» از سال جاری بشکل ماهنامه، یعنی ۱۲ شماره در سال نشر یابد. در اثر محدود بودن امکانات حزب، اجرا این تصمیم بناچار با تعطیل انتشار مجله «پیکار» همراه خواهد بود. بدین مناسبت هیئت اجراییه ضرور میداند نظر خود را در باره کار انجام یافته از جانب این دو مجله و وظائف کنونی مجله «دنیای» بیان دارد.

مجله «دنیای» طی ۱۴ سال انتشار خود وظائفی را که در برابر او بود بشایستگی انجام داد و نقش مهمی در ترویج مارکسیسم - لنینیسم، طرح و تحلیل مسائل حاد جامعه ایران و جنبش انقلابی کشور، تنظیم و تدوین تاریخ جنبش کارگری در ایران، بررسی مسائل و مباحث مختلف مربوط به تاریخ و فرهنگ کشور، توضیح مشی حزب در عرصه های مختلف و دفاع از آن ایفا کرد و بهمین سبب حیثیت و اعتبار بزرگی در نزد نیروهای انقلابی و مترقی کشور ما کسب کرده است. ولی انتشار فصلی مجله «دنیای» بسبب و شیوه کنونی نمیتواند پاسخگوی نیاز روز افزون حزب برای مقابله سیاسی ایدئولوژیک بموقع بانظریات انحرافی «چپ» و راست و طرح و تحلیل سریع مسائل حاد جهان و ایران باشد. هیئت اجراییه حزب بر آنست که مجله ای در صفحات کمتر، با مقالات کوتاهتر، در مورد مسائل گریه و مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظری، با تعداد بیشتری در سال، خواست مهم روز است. بهمین جهت مجله «دنیای» بسایید دوره جدید خود را با این مختصات آغاز کند.

مجله «پیکار» طی سه سال انتشار منظم خود توانست حیثیت و محبوبیت

بقیه فهرست:

صفحه

| | |
|----|---|
| ۴۴ | بن بست سیاست ضد کمونیستی در کنگره راسیون |
| ۴۸ | مبارزه انقلابی و تلفات |
| ۵۰ | "کمونیسم مستقل" |
| | افسانه "سوسیال - امپریالیسم" و "احیاء سرمایه داری" |
| ۵۲ | در اتحاد شوروی |
| ۵۸ | در کنگره لنینیست های جوان |
| ۵۹ | ما همسازمان امنیت یا ماثوئیسمت پیگیر؟ |
| | فرمانده فاشیست "روزشگاه" شبلی به زندانیان گفت: |
| ۶۲ | "تعمات میکنم بدست من بهانه ای بد هید تا شمارا بکشم" |
| ۶۶ | "تقدیم به خلق مبارز شبلی" |
| | ماثوئیسم پشیمان فاشیسم در شبلی. انعکاس کودتای نظامی شبلی |
| ۶۷ | در "۱۶ آذر" ارگان کنگره راسیون دانشجویان ایرانی |
| ۷۰ | پاکستان - کتاب فقر، آشیانه امید |
| ۷۵ | محکم باد پیوند دوستی بین جوانان دانشجویان ایران و عراق |
| ۷۶ | در باره اثر انگلس "منشا" خانواده، مالکیت و دولت" |
| ۷۹ | در باره نبردهای انقلابی ایران |
| ۸۵ | بهارنخه سی |
| ۸۶ | یک کارگردان آهنگ از تجربه خود در دوران خدمت سربازی سخن میگوید |
| | از زندگی دانشجویان جهان، دانشگاههای امریکا در خدمت سرمایه - |
| ۸۸ | داری انحصاری دولتی |
| ۹۱ | تهران و هفتمین دوره بازیهای آسیایی. هیاهوی بسیار برای خود |
| ۹۴ | ماثوئیستها از تظاهرات دانشجویان ایرانی بنفع مبارزان ظفار جلوگیری میکنند |
| ۹۵ | به یک لبخند می آرزو |
| ۹۶ | پیکار یا سخن میدهد |
| ۹۸ | پیکار و خوانندگان |

فراوانی کسب کند و به حربه موثر نبرد ما در میان مبارزان ضد رژیم و ضد امپریالیست
 در خارج از کشور و بویژه در جنبش مترقی دانشجویی خارج از کشور مدخل شود.
 مجله "پیکار" با طرَح باموقع و درست مسائل، با ابراز ابتکارات مختلف
 مطبوعاتی، با حفظ سبک پرشور و پیکار جو جای خود را بسرعت در میان مبارزان
 باز کرد. مجله "پیکار" سنت قابل تحسینی ایجاد کرده است که در تاریخ
 مطبوعات حزبی باید ار خواهد ماند.

رفقای عزیز!

ما اطمینان داریم که رفقا با درک تمام عمق تصمیم متخذه از طرف
 هیئت اجرائیه خواهند کوشید و وظائف محوله را با صرف تمام نیروی خلاقه خویش
 و بدان شکل که مورد توقع حزب و همه مبارزان انقلابی ایران است، انجام
 دهند.

یاد رود رفیقانه - هیئت دبیران کمیته مرکزی

دبیر اول - ایرج اسکندری

۲۷ فروردین ۱۳۵۳

پیکار ادامه دارد

و تشدید میشود

خوانندگان گرامی!

بنابینه تصمیم هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، انتشار "پیکار"
 نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان، متوقف میگردد. بدینسان دوره دوم "پیکار"
 پس از سه سال انتشار منظم پایان می یابد.

تصمیم هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در متوقف کردن انتشار
 "پیکار" بر پایه این تحلیل مبتنی است که، از یکسو جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و دمکراتیک
 در مهین ماکتشر می یابد و لذا امید فعالیت سیاسی واید تلویشك حزب متناسب با نیاز
 جنبش افزایش پذیرد، و از سوی دیگر امکانات حزب در شرایط کنونی محدود است و از اینرو
 میباید از امکانات محدود کنونی بحد اکثر و به بهترین و عقلانی ترین شکل برای پاسخ به این
 نیاز استفاده کرد. این تصمیم بد این معنی است که با وجود متوقف شدن انتشار "پیکار" کمیته
 مطبوعاتی حزب، با انتشار یانزده روز یکبار "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران و انتشار
 ماهانه "دنیا" ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران و همچنین گسترش نشریات دیگر
 حزب، در مجموع و بطور کلی افزایش می یابد. بر این اساس هیئت تحریریه "پیکار" اطمینان
 دارد که خوانندگان گرامی "پیکار" نیز با این تحلیل و تصمیم موافق خواهند بود.

"پیکار" طی سه سال انتشار منظم خود توانست همواره بسوی بهبود و تکامل
 پیش رود و وظائفی را که در برابر خود نهاد بود، در چارچوب امکانات، انجام دهد. تا میر
 "پیکار" درد و مست و دشمن و استقبال و کمک خوانندگان گرامی از یکسو و ارزیابی مثبت هیئت
 اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران از "پیکار" از سوی دیگر، مؤید این واقعیت است.
 هیئت تحریریه "پیکار" وظیفه خود میداند که از همه رفقا و دوستان که به "پیکار"
 کمک تحریری کرده اند، از همه مبارزان دانشجویی که به بخش "پیکار" کمک کرده اند، از
 همه خوانندگان "پیکار" که با پشتیبانی و تشویق خود به هیئت تحریریه یاری داده اند،
 صمیمانه سپاسگزاری کند.

هیئت تحریریه "پیکار" تردید ندارد که، هواداران "پیکار" مبارزه آن را
 - که مبارزه حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران است - برای دفاع از حقوق و
 منافع صنفی و سیاسی دانشجویان ایرانی، برای پیشرفت جنبش انقلابی، ضد امپریالیست
 لیستی و دمکراتیک خلقهای ایران، برای نشر اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم بیش
 از پیش گسترش خواهند داد.

هیئت تحریریه "پیکار"

ارتجاع میتازد

مقاومت مردم شدت می یابد

نگاهی کوتاه به رویداد های سال ۱۳۵۲ در ایران ، در برابر مابولونی غیتر و پرشور تر از پیش ، از جنبش همگانی مردم و قزون گیری مقاومت آنهادر برابر سیاست ترور و اختناق ، از پایداری بیشتر خلق ما و دل به طوفان سپردگان در برابر پاسداران ارتجاع ، جهل و فقر ، از طغیان فزاینده خشم مردم و ارتقا " آگاهی سیاسی و انقلابی زحمتکشان ترسیم میکند .

رژیم ایران بی اعتنا به دگرگونی و رویداد های جهان ، هراسان از مردم ، عوام ، خشکیس ، نگران از حال و آینده خویش ، می تازد و برخود می پیچد . استبداد حاکم با جادوی تبلیغات ، بازند آنها و شکنجه گاههای بیشمار خود ، با خون و آتش می خواهد پیکار رهائی بخش مردم مبین ما را از تسوان بیاندازد ، می خواهد جنبش مقاومت مردم را از حرکت بازدارد . ارتجاع ایران می خواهد آتشی را که در درون سینه ها طایفه او زبانه میکشد خاموش کند ، می خواهد مردم را از دیدن ، از اندیشیدن ، از خواستن بازدارد .

سال پیش رژیم هزینه های بیشتری را برای سرکوب جنبش مردم اختصاص داد . بودجه های ارتش ، شهرانی ، ژاندارمری و سازمان امنیت افزایش یافت . به پاسداری این رژیم ، به آرایشگران آن ، به شکنجه گران و جلادان دستنورد های جرب تری پرداختند . برای دستگاههای تبلیغاتی دولت هزینه های بیشتری تعیین کردید . برنامه های " امنیتی " سازمان امنیت در کارخانه ها ، روستاها ، در ادارات و مراکز آموزشی کشور فضای بیشتری را در بر گرفت .

در ۱۲ ماه سال ۱۳۵۲ سینه پرشور ۲۷ مهبین پرست ایرانی در خیابانها و میدانهای اعدام با گلوله مشبك شد . این آملری است که دولت خود منتشر کرده است . بی تردید تعداد قربانیان بیش از این است . در این ۱۲ ماه چه بسیار مهبین پرستانی که در زندانها و شکنجه گاههای ساواک بسی رحمانه بقتل رسیدند ، چه بسیار مردان و زنانی که بدست آدمکشان جنایتکار سازمان امنیت در شهرها و روستاهای کشور ، در خانه و خیابان از پای درآمدند و نام آنها پنهان ماند .

در سالی که گذشت دادگاههای نظامی لحظه ای بیکار ننشستند . دهها حکم اعدام ، صد ها سال زندان برای کسانی صادر شد که " خواب آرام شاه را آشفته کرده اند " . در سیاه کردن اندیشه پاک این آزادگان بی هراس ، این غنچه های نو شکفته مقاومت ، ما مورین سپاهکار سازمان امنیت در روزنامه های درباری چه ستونهای بلندی را که سیاه نکردند . با وجود این آتش خشم مسردم همچنان فرزندان ماند ، زبانه کشید . رژیم استبدادی شاه با همه تلاش مدبوخانه خود نتوانست از تنفر مردم ، از طغیان کینه آنها علیه خویش بکاهد .

سال پیش ما بانمونه های بسیاری از اعتصابهای کارگری روبرو بودیم . اعتصاب يك پارچه و طولانی کارگران کفش ملی ، که با پیروزی آنها خاتمه یافت ، اعتصاب کارگران کارخانه مرسدس بنز ، اعتصاب کوتاه کارگران دخانیات ، اعتصاب نشسته کارگران پالایشگاه نفت ، اعتصاب پرشور کارگران کارخانه آریا - شورت ، اعتصاب کارگران کارخانه ارج ، که با وحشیگری از طرف ما مورین پلیس سرکوب شد ، اعتصاب کارگران کارخانه گاز ، اعتصابهای کارگران کارخانه های کبریت سازی زنجان ، گروه صنعتی بهمشهر ، پارس الکرونیک ، نساجی شاهی ، ریسندگی کاشان ، چیست سازی

ایران ، شرکت واحد اتوبوسرانی تهران ، سیتروئن ، ماشین سازی تبریز ، لوله سازی سنکوی ایران ناسیو - نال از گسترش جنبش کارگری و اوج دوباره مبارزات اعتصابی در کشور حکایت میکند . رژیم دیکتاتوری شاه اعتصابهای کارگری را در عمل غیرقانونی اعلام کرده است . دستگاههای تبلیغاتی دولت شب و روز از " توجه ویژه شاه به کارگران " ، از " بهبود زندگی آنها سخن میگویند . ولی وسعت چشمگیر اعتصابهای کارگری در سالی که گذشت ، یکپارچگی آنها ، مقاومت جهورانه کارگران در برابر رژیم هذب کارگری ایران ، نه تنها آفسمانه بی پایه " رفاه کارگران در دوران انقلاب شاه و ملت " را از پایه باطل کرد ، بلکه زمینه ای مساعد تر برای بسط جنبش کارگری در کشور و درگیرهای شدیدی تر طبقاتی در آینده فراهم آورد .

در سال پیش دانشگاههای کشور نیز کانون پر جوش مبارزه بود . شاه در ششمین کنفرانس آموزشی را مسر بر خود بالید که ما مورین او توانسته اند مقاومت دانشجویان را درهم شکنند . او از " وضع آرامی " که ما مورین او توانسته اند در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بوجود آورد ، اظهار رضایت کرد . ولی در تمام سال ما شاهد پیکار پیوسته و پرشور دانشجویان علیه سیاست ضد خلقی ، ضد دموکراتیک و ضد مهبینی شاه و رژیم او بودیم .

در فروردین ماه ۱۳۵۲ تظاهرات وسیع دانشجویان علیه سیاست نظامیگری رژیم تقریباً تمام دانشگاههای کشور را در بر گرفت . دانشجویان میخواستند دولت بجای خرید اسلحه و تقویت مدوام ارتش ، شهریه های سنگین تحصیلی را لغو کند و برای کودکان و جوانان مدرسه و دانشگاه ، برای مردم خانه ، بیمارستان و درمانگاه بسازد . در موقع ورود ژورف سیمکو معاون وزیر خارجه امریکای ایران فریاد خشکیس دانشجویان ، که میخواستند دولت بجای اسلحه به مردم نان بدهد ، باز خیابانهای تهران را انباشت . در همین ماه وقتی هویدا درلندن به دخالت نظامی ایران در عمان و کشتار وحشیانه مردم بی دفاع ظفار توسط سربازان ایرانی اعتراض کرد ، در تهران ، اصفهان ، مشهد و اهواز هزاران اعلامیه توسط دانشجویان پخش شد ، که شاه و سپاه مسلح او را " زاندارم امپریالیسم " خواندند . در همین وقت جوانان مادرلندن هویدا و دولت او را بعنوان مجری سیاست نظامیگری شاه رسوا کردند .

روز ۱۸ دیماه گروهی از اعضای خانواده های سربازان و افسران ایرانی ، که شاه آنها را برای دفاع از منافع استعمارگران انگلیسی و حفظ رژیم قرون وسطائی قابوس به عمان فرستاده است ، در برابر ستاد ارتش اجتماع کردند و بازگشت فرزندان و همسران خود را خواستار شدند . پلیس اجتماع آنها را با خشونت برهم زد .

اعضای قرارداد نواستعماری نفت با کنسرسیوم درخرداد ماه ۱۳۵۲ ، باز آتش خشم مردم را شعلهبه وساخت . بجرم مخالفت با این قرارداد ، ما مورین سازمان جنایتکار امنیت درهرشهر صد ها نفر را بازداشت کردند . دانشجویان دانشگاه تهران ، که علیه امضای این قرارداد خائسانه به اعتراض برخاسته بودند ، وحشیانه مورد حمله کماندوهای شاه قرار گرفتند ، بسیاری از دانشجویان مجروح شدند و صد ها نفر بازداشت گردیدند .

در جریان برگزاری کنکور صد ها اعلامیه در میان دانشجویان پخش شد ، که عنوان بعضی از آنها چنین بود : " رژیم شاه بجای کتاب بدست مافتک میدهد ، بجای دانشگاه سربازخانه میسازد " ، " بجای مدرسه زندانها را گسترش میدهند " .

از هفته اول آذرماه تا ۲۰ دیماه دانشگاهها گاه در حال اعتصاب بود ، گاه در اشغال پلیس بسر میبرد . قبل از ۱۶ آذر ، جنبش اعتراضی دانشجویان نخست از دانشگاه صنعتی تهران شروع شد و سپس مدرسه عالی هنر ، دانشگاه تهران و شهرستانها را در بر گرفت .

۱۶ آذر، روز انشجو و یاد بود شهیدان آن با شعارهای "مرگ برد یکتاوری"، "قرار داد نفت خائنه است"، "زندانیان سیاسی را آزاد کنید"، "ما به این همه سلاح و سرمازخانه احتیاج نداریم" برگزار شد. در برخورد با پلیس، یازده خون بسیاری از دانشجویان به زمین ریخت. یازده همسایه دانشجو اسیر و به شکنجه گاههای سازمان امنیت روان شدند.

پلیس هار دربار در تبریز سه جوان دانشجو را با ضرب گلوله از پای درآورد. در جریان پرخاش به سیاست نظامیگری دولت درد انشکده صنعت و هنر نارمک نیز يك دانشجو با گلوله بقتل رسید.

یازده است و محاکمه ۱۲ روشنفکر جوان ایرانی، که قصدی جز كك به زندانیان سیاسی و خانواده های بی سرپرست آنها نداشتند، را می های ظالمانه دادگاه نظامی در باره آنها و سرانجام تیرباران و تن از شجاع ترین و مقاوم ترین آنان - خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان - بارد یگر آتش خشم مردم، بویژه جوانان و دانشجویان راد رسا سرکشور شعله بر ساخت. دانشگاه تهران در محاصره پلیس، بی هراس از خشونت پاسداران مسلح ارتجاع، تنفروان زچار خود را از سیل خونی که رژیم برای تنبیهت وضع خود برآورد انداخته است، با فریاد های "سرتگون باد رژیم ارتجاعی"، "خونریزی کافی است"، "ما آزاد بهای د مکرانیک می خواهیم" نشان داد. پلیس باز به دانشگاه هجوم آورد، آنرا تعطیل کرد و باز دست به آزار زد. آنرا شکنجه گاههای سازمان امنیت فرستاد.

در سالی که گذشت زندانها نیز آرام نبود. شیران در بند، اسیران بیشمار استبداد، به سیاستمداری قابل تحسین خود در برابر زندانها نشان دادند. زندانیان سیاسی با اعتراض های جمعی و فردی، با اعتصاب غذا، با نوشتن نامه و شرح جنایاتی که در این دخمه های مرگ میگذرد، هر بار پیوند خود را با جنبش عمومی خلق، با یانیکار رزمندگان راستین آزادی و ترقی کشور ابراز داشتند. در زندانهای قصر و اوین، در قزل قلعه و یازده دانشگاه موقت شهرمان تهران، پلیس بسیاری از زندانیان سیاسی را مجروح کرد. در شیراز ما ۱۱ شهسپهر گروهي از زنان در برابر مجلس اجتماع نمودند و خاموش کنند، ولی موفق نشدند. در روز ۱۱ شهسپهر گروهي از زنان در برابر مجلس اجتماع نمودند و آزادی فرزندان در بند خود را خواستار شدند. آنها با کینه و خشم و اندوه فریاد میزدند:

"مردم بد اندید، اینها بچه های مارا شکنجه میدهند."

در سال گذشته دستگاه استبدادی حاکم، نه در برون و نه در درون زندان، نتوانست نظم دلخواه خود را ایجاد کند. پیکار بر توان خلق ما علیه یورش همه جانبه ارتجاع، علیه تشدید سیاست ترور و اختناق، علیه نظام استبدادی حاکم، که باری سنگین از رنج و مصیبت بردوش مردم نهاد است، هر چه بیشتر گسترش می یابد، شکل میگیرد، تحکیم میشود. این پیکار را با شیوه پلیسی، با صافیر گلوله، با زندان و شکنجه نمیتوان خاموش کرد، با خونریزی نمیتوان راه آنرا بست. خلق ما برای آزادی خود، برای رهائی ایران، برای ترقی و پیشرفت کشور ایستاده است. خلق ما میبازد!

چوبه های اعدام، زندانها و شکنجه گاهها، خون و آتش نمیتواند راه پیکار جوانان راستین خلق را سد کند، نمیتواند آنها را از اندیشیدن و خواستن بازدارد. تشدید مقاومت مردم، ایستادگی جسورانه آنها در برابر پاسداران رژیم ترور و اختناق، در سالی که گذشت، بیهودگی تلاش مذبحخانه ای را نشان میدهد، که گردانندگان رژیم به آن امید بسته اند.

البرز



بمناسبت روز ۱۶ آذر بیستم، روز شهادت خسر و روزنه طهران ملی ایران، روز دفاع از زندانیان سیاسی

برای دفاع از زندانیان سیاسی متحد شویم و مبارزه کنیم!

مجله "اکونومیست" لندن در شماره ششم آوریل ۱۹۷۴ (هفدهم فروردین ۱۳۵۴) تعداد زندانیان سیاسی در ایران را رقمی در حدود ۲۵ تا ۴۰ هزار نفر ذکر کرده است. مخبر مجله متذکر میشود که تعداد زندانیان سیاسی در ایران، بویژه در ماههای اخیر، رو به افزایش رفته است. همین مخبر خاطر نشان میکند که زندانیان سیاسی در ایران مرکب از يك گروه پادسته خاصی نبوده، بلکه افرادی از همه طبقات و گروههای اجتماعی منجمله دانش آموزان، دانشجویان، فرهنگیان و روشنفکران را در بر میگیرد.

انتشار این مطالب در مجله محافظه کاری نظیر "اکونومیست" لندن اولاً پاسخی است به دروغ شاه که در مصاحبه های خود از کمبود زندانیان سیاسی طرفه میبرد و چنین وانمود میکند که گویا تعداد زندانیان سیاسی در ایران چندان نیست و جز "معدودی کونیمت ها" زندانی سیاسی دیگری وجود ندارد. ثانیاً افزایش تعداد زندانیان سیاسی طی مدت کوتاهی و در ماههای اخیر ترقی که "اکونومیست" به آن اشاره نموده، نمودار دیگری بر این واقعیت است که در درگیری بین رژیم و مردم ایران است.

در گذشته زندانیان سیاسی بطور عمده عبارت از افراد وابسته به حزب توده ایران و دیگر سازمان های د مکرانیک بودند، که شاه از آنها بنام "کونیمت ها" یاد میکند. در سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ تعداد زیادی از جوانان در جریان عملیات چریک روستائی و شهری دستگیر شدند، که متأسفانه دهها نفر از آنان شهید شدند و صد هانفر در ردیف زندانیان سیاسی در زندانها جا گرفتند. زندانیان سیاسی از میان دیگر گروهها و سازمانهای مخالف رژیم و از جمله از میان روحانیون در سالهای اخیر کم

نموده اند.

اینکه "اکنونیست" لندن، که درعلاقه اش به حفظ رژیم جای تردید نیست، تعدد زندانیان سیاسی را ۲۵ تا ۴۰ هزار نفر اعلام میکند. تخمین برخی نیروهای اپوزیسیون از تعدد زندانیان سیاسی در کشور ما - چنانکه در مطبوعات این نیروها منعکس میگردد - نیز در همین حدود است. افزایش تعدد زندانیان سیاسی طی سال گذشته، و چنانکه مخر "اکنونیست" خاطرنشان میکند حتی طی ماههای اخیر تا حد چندین رقی، بدون شبهه معرفی پیدایش وضع جدیدی از نظر جنس و بازداشت جمعی در جریان سال قبل در کشور ما است.

چنین بنظر میرسد که طی سال گذشته سازمانهای امنیتی و انتظامی رژیم از روش دستگیری انفرادی و گروهی مخالفین پارافراگذاشته و به روش بازداشتهای جمعی در مراکز کارگری، در بازار و مجامع روحانی، در مدارس و دانشگاهها، در ادارات و حتی سازمانهای نیروهای مسلح دست زده اند. افزایش یکباره زندانیان سیاسی را باید از اعمال این روش ناشی دانست.

افزایش تعدد زندانیان سیاسی طی سال گذشته بدون آنکه با تظاهرات علنی و وسیع مردم - البته به استثنای محیط دانشگاهها و برخی کارخانهها - همراه باشد، صورت گرفته است. این امر البته نشانه نفوذ عوامل سازمان امنیت و پلیس در داخل قشرهای وسیع است که هنوز به آن امکسان میدهند قبل از وقوع اعتصاب و اعتراض به جنس و بازداشتهای جمعی ببرد از بدینوسیله از تظاهرات علنی جلوگیری بعمل آورده. اما این وضع در همین حال نشانه تغییر روش در مورد آن اقشار و گروهها و طبقات اجتماعی است که تا همین اواخر رژیم از درگیری علنی و مستقیم با آنها اجتناب میورزید.

شاه در مصاحبه مطبوعاتی ۱۲ مارس ۱۹۷۴ با سردبیر "سندی تایمز" علناً اعتراف کرد که تسری پلیسی رژیم او طی سال گذشته شدت بیشتری یافته و دولت او "کمی" سختگیرتر شده است.

دوران آرامش نسبی ناشی از عهدهای "انقلاب سفید" بی پایان رسیده است. اکنون فقط زندانیان هستند که نمیتوانند به طبیعیترین خواستهها، آنها از جانب وسیعترین قشرها و طبقات مردم - پاساخن بگویند. دیگر پاچه اصلاحات ارضی از بالا، سهمین شدن در سود و سهام کارخانهها، "انقلاب" اداری و آموزشی و بهداشتی نمیتوان روی خواستههای صنفی و سیاسی طبقات زحمتکش جامعه سرپوش گذاشت. مبارزات کارگران برای افزایش دستمزدها، کارمندان برای بالابردن حقوقها، مکنسه شهری برای جلوگیری از گرانسرمسام آور و نایاب شدن کالاها، توده های وسیع دهقانان علیه زورگوشی استثمارگران قدیم و جدید و بالاخره مبارزات همه مردم ایران علیه سیاست خارجی ضد ملی رژیم در خرید اسلحه، اعزام قوا به عمان و پیش فروش ثروت نفت به کنسرسیوم و این نوع خیانتها رو به اعتلاء و فزونی است. رژیمی که به سر نیزه و زندان تکیه دارد، جز آنکه تعدد زندانیان سیاسی را افزایش دهد، کار دیگری نمیتواند انجام دهد.

به منظور انتقامجویی از هزاران هزار مبارز بالقوه در صفوف کارگران، دهقانان، پیشه وران، روحانیان، روشنفکران، فرهنگیان و دانشجویان، که بطریق و اشکال مختلف نسبت به وضع موجود ابراز عدم رضایت میکنند و برای تدارک و برگزاری تظاهرات عظیم ضد رژیم آماده گشته اند، در خیانت شاه بسمه محیط در بسته زندانها می آورند و بهرمانه ترین جنایات را در باره زندانیان سیاسی روا میدارند. تسری پلیسی رژیم نه فقط در خارج از زندان تشدید شده، بلکه در داخل زندان هم حدت فوق العاده پدید آورده است.

یکی از آخرین نامهای واصله از زندان چنین حکایت میکند:

"در زندان گفته ای که زهر نظر ساواک و شهرتانی و ژاندارمری اداره میشود سخت -

ترین شکنجه های ممکن را به افراد میدهد. شکنجه دیگر مخصوص اشخاص مشخص نیست، بلکه در مورد همه دستگیرشده ها انجام میشود. خیلی وحشیانه و مرگبار شکنجه میدهند، حتی کسی را که برای خواندن یک کتاب دستگیر کرده باشند. بستن بسمه تخت، گذاشتن سرپوش روی سر به منظور جلوگیری از صدا و زدن تا مسرحد بهوشی یکی از شکنجه هاست، که بعداً با بیداری بوسیله شوک الکتریکی و زدن مجدد با کابل تکمیل میشود. این عمل ممکن است چندین بار تکرار شود. شکنجه بسمه روحی، غذای نامرتب و صدها جنگ اعصاب، طرق دیگر آزار زندانی هستند. بسیار خانوادگی زندانیان با کمال بیشری رفتار میشود. پس از انتظار طولانی فقط چند دقیقه ای حق ملاقات میدهند. حتی از ورود دارو به زندان جلوگیری میکنند. جای زندانیان بسیار ناچهار است و در بندی که پنجاه نفر گنجایش دارد بیش از دویست نفر جا داده اند."

این نامه منعکس کننده وضع در یکی از زندانهاست و تنها به قسمتی از فشاری که به زندانیان سیاسی وارد می آید، اشاره میکند. جلادان رژیم بارفتار وحشیانه نسبت به زندانیان سیاسی میخواهند ابتدا خود زندانیان را مرعوب و منکوب کنند و دریناه آن مردم ایران را از مبارزه و تشدید آن بسازدارند. لیکن ویژگی وضع حاضر، که مسلماً از وجود وضع یعنی مساعد در خود جامعه ناشی میشود، در این است که زندانیان سیاسی نه فقط شجاعانه تر و سرسخت تر از عقاید و نظریات خود علیه رژیم دفاع میکنند، بلکه تمایل آشکاری به اتحاد میان گروههای مختلف سیاسی نشان میدهند، که باخشم بیشتر رژیم مواجه میشود.

اکنون نامه ای از زندان در برابر ماست که نظر به اهمیت که مطالب آن برای همه نیروهای مخالف رژیم دارد، نشر آن را در اینجا ضرور میدانیم. در این نامه عیناً چنین نوشته شده است:

"همه مبارزان از مدتی به اینطرف، یعنی از زمانیکه مناسبات چین و ایران برقرار شده و ماهیت سیاست چینی ها روشن گردیده، اکثر اختلافات سیاسی را کنار گذاشته اند و به متحد شدن تمایل بیشتری نشان میدهند. اکنون کلیه زندانیان سیاسی، از تمام گروههای سیاسی، سر یک میز غذا میخورند. در صورتیکه در گذشته هر گروهی برای خود سفره جداگانه ای پهن میکرد."

متن نامه محتاج تفصیلاً اضافی نیست. زندانیان سیاسی از هر دسته و گروهی نه فقط مقاومت شدیدی در برخورد نشان میدهند و ادعای رژیم را اثر به تزلزل در عقاید و نظریات خود بوج میسازند، بلکه در نامین اتحاد بین نیروهای مخالف رژیم پیشقدم شده اند و درک این ضرورت و اقدام عاجل به منظور نیل به آن را از همه مبارزان خواستارند.

بهترین پاسخی که بمناسبت ۲۱ اردیبهشت، روز دفاع از زندانیان سیاسی، میتوان و باید بسمه دهها هزار مبارز در بند داد، اولاً اعتراض عمومی و همگانی به تسری پلیسی رژیم و رفتار حیوانی ما همسرین آن نسبت به همه زندانیان سیاسی و ثانیاً مبارزه برای اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم در جنبه ضد امپریالیستی و دگرانی است. حزب توده ایران در این راه پیشقدم است.

«گل شکن دیو سیه مرگت باد!»

(به گل سرخی و دانشیان)

ای گنده شام
 آن گل سرخ که آزار تو بود
 پنجه انداخته ، بریرکردی
 تالچین زار روانت دی آسوده شود
 ریختن خاک به گلبرگ لطیف
 جهد بیهوده چه سود
 سرخ گل های دگر
 عطرآگین و درخشان و شریف
 هر طرت باز شکوفان جالاک

ز عبت کاهی و درد
 کف به لب ، باخته رنگ از رخ زرد
 میزنی مُم به زمین
 میکشی چنگ به خاک
 چه توانی که جهان است زگل مالامال
 خیره از پرتو گل
 عاجز از دفع جمال
 میگریزی به مغاک
 لیک باز عطر گل آشناک
 هم در آن دخمه ترامی یابد

حالی از همه امید بدور
 تو به تنهایی خود
 گریه کن دیو شرور
 گریه کن ظلم گردنالت زاد
 که دگر
 این فرخندای جهان جای توییست
 هیچکس را سر و سود ای توییست
 سرخ گل های فروزان همه شاد
 عطر افشان درد شت
 به زمانند که دور تو گذشت
 گل شکن دیو سیه مرگت باد !

هموند

ما همانطور که روز ۲۱ اردی بهشت ، روز شهادت خسرو رزمی قهرمان ملی ایران را روز دفاع از همه زندانیان سیاسی اعلام داشته ایم ، آساده ایم که همه مساعی خود را برای برگزاری مشترک جنبش اقداماتی که با مال وحدت کلیه نیروهای اصیل انقلابی را در مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه تشریح خواهد کرد ، بکار ببریم .

حزب توده ایران از همه مبارزان داخل و خارج کشور ، که در سازمانهای مترقی ضد رژیم گرد آمده اند و یا نسبت به آنها تمایل دارند ، دعوت میکند که همزمان با دفاع از زندانیان سیاسی ، در عین حال برای تحقق اندیشه عالی اتحاد نیروهای ضد رژیم بر مساعی خود بیاورند .

ما مطمئن داریم که جوانان و دانشجویان ، که در کارزار دفاع از زندانیان سیاسی نیروی فعاله ای محسوب میشوند ، ضمن سازمان دادن هر چه وسیعتر کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ، سجاهت خود را برای تحقق اتحاد نیروهای مترقی و ملی در مبارزه علیه رژیم دوچندان خواهند ساخت .

م . جهان

درد پر شور به مبارزانی که در زندانهای شاه اسیرند ،
 ولی همچنان از آرمانهای انقلابی خود مردانه دفاع میکنند !

از تفاوت در عقاید سیاسی و اجتماعی - می‌توانند و باید متحد شوند، زیرا این توطئه علیه همه دانشجویانی است که با عقاید سیاسی و اجتماعی گوناگون و به اشکال مختلف به مخالفت با رژیم دیکتاتوری شاه برخاسته‌اند. سازمان امنیت می‌تواند با جناق لغو گذرنامه حتی دانشجویانی را هم که بر ضد رژیم فعلیتی ندرند، ولی حاضر نیستند در برابر نقشه‌های شیطانی سازمان امنیت سر تسلیم فرود آورند، تهدید کند * بدینجهت اتحاد همه دانشجویانی که میخواهند از حق داشتن گذرنامه برخوردار باشند، برای اعتراض به توطئه جدید سازمان امنیت و مبارزه برای جلوگیری از عملی شدن این توطئه ضد آزادی - که باید مهمی‌ترین اصول و موازین قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر مهینت آرد - امری طبیعی و ضروری است.

بنظر ما میباید افکار عمومی، روزنامه‌ها، احزاب، سازمانها و محافل اجتماعی را در کشورهای غربی و همچنین سازمان ملل متحد و سایر مجامع بین المللی را از این توطئه ضد آزادی و قانون شکنانه سازمان امنیت مطلع ساخت و پشتیبانی آنها را برای اعتراض به دولت ایران جلب کرد. میباید کارزار وسیعی را - با شرکت همه نیروهای ضد رژیم و پارتی‌های اصولگزار میخفی - سازمان داد * بدون تردید مبارزه دانشجویان ایرانی در خارج از کشور برای افشای و خنثی کردن توطئه جدید سازمان امنیت - اگر متحد و حساب شده و با استفاده از تمام امکانات و ابتکارات صورت گیرد - خواهد توانست توطئه جدید سازمان امنیت را عقیم گذارد *

پیکار

توطئه جدید سازمان امنیت علیه دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور

بقرای اطلاعیه که بدست آورده ایم، سفارتخانه‌های ایران - بدستور سازمان امنیت - قصد دارند گذرنامه دانشجویان میهن پرست و مبارز را لغو کنند. لغو گذرنامه دانشجویان مبارز بد این معنی است که آنها مجبور به ترک تابعیت ایران گردند و یاد کشورهای خارجی پناهنده سیاسی شوند. در حال این بد این معنی است که راه بازگشت دانشجویان مبارز ایرانی - به میهنشان بکلی بسته شود. و این همان چیزی است که سازمان امنیت میخواهد.

نخستین بار نیست که سازمان امنیت گذرنامه را وسیله اعمال فشار به دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور قرار داده است. تاکنون بارها سفارتخانه‌های ایران بدون کمترین مهلت معقول و قانونی و فقط بحالت سیاسی درتد بد گذرنامه دانشجویان مبارز اشکال تراشی کرده‌اند، تعدید گذرنامه دانشجویان مبارز را مدت‌ها تا خیراند اخته‌اند و از تعدید گذرنامه برخی از آنان اصلاح خودداری نموده‌اند. توطئه جدید سازمان امنیت گام تازه‌ای است بد نبال تضییقات و اعمال فشارها و قانون شکنی‌های گذشته و برای تکمیل و تعمیم آن.

توطئه جدید سازمان امنیت علیه دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور - که در چارچوب تشدید ترور و اختناق در داخل کشور صورت میگردد - نشانه ضعف و عجز رژیم پلیسی ایران است. توقیف‌ها و شکنجه‌ها و اعدام‌ها نه فقط آزاده‌های مبارزان را متزلزل نکند، بلکه هر روز نیروهای جدیدی به صفوف مبارزان ضد امپریالیست و ضد دیکتاتوری می‌پیوندند.

اینکه سازمان امنیت میخواهد اصولاً از بازگشت دانشجویان مبارز ایرانی به کشور جلوگیری کند، ناجبور نباشد نیروی خود را - که هم اکنون با وجود تشدید ترور پلیسی قادر به کنترل کامل و همه جانبه نیروهای خلق نیست - برای کنترل و تعقیب مبارزانی که به کشور باز میگردند، بکاراندازد.

ما ضمن اعتراض شدید به توطئه جدید سازمان امنیت - که باردیگر ماهیت جنایتکار این سازمان اهریمنی را فاش میسازد - از همه دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مطالبیم که برای مبارزه با این توطئه و خنثی کردن آن بپا خیزند. در این مورد دانشجویان - صرف نظر

زحمتکشان یدی و فکری روز بروز به عامل مهمتری در مبارزه برای صلح ، د مکراسی و ترقی اجتماعی ... بدل میشود (۱)

پیوند کارگران و روشنفکران

پیوند درون حزبی
پیوند درون حزب واحد مارکسیستی - لنینیستی است.

لنین بارهاتاً کید کرده است که حزب "خالص کارگری" وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد (۲). حزب طبقه کارگر نه بر پایه صرفا کارگری ، بلکه بر بنیاد ایدئولوژی طبقه کارگر بوجود می آید. حزب طبقه کارگر ، اگر بر پایه صرفا کارگری بوجود می آید ، در اینصورت از یکسو سرز میان حزب سیاسی طبقه کارگر و اتحادیه های صنفی کارگری ، که توده هرچه وسیعتری از کارگران را با ید در برگیرد ، زدوده میشد و ازسوی دیگر طبقه کارگر نیروهای اجتماعی دیگری را ، که از لحاظ ایدئولوژی به طبقه کارگری پیوسته اند ، از دست میداد.

میان روشنفکری که به منافع طبقاتی کارگران پی برده ، ایدئولوژی مارکسیستی راجزان و دل پذیرفته ، به حزب طبقه کارگر پیوسته و در راه آرمان های این طبقه دوشادوش کارگران آگاه مبارزه میکند و سایر زحمتکشان مشکل در این حزب ، هیچگونه تفاوت و تبعیض سازمانی نمیتواند وجود داشته باشد . به همین جهت لنین میگوید که در داخل حزب نمیتوان و نباید میان روشنفکران و کارگران " سرز مصنوعی" بوجود آورد ، بلکه باید پیوند میان آنان را تحکیم بخشید (۳). لنین پیوسته با سیاست ایجاد عدم اعتماد میان کارگران و روشنفکران در درون حزب مارکسیستی مبارزه کرده است. لنین میگوید :

" کارگر آگاه بد تهاست آن مرحله کودکی را که در آن از روشنفکر بمعنای این کلمه در وی می جست ، گذرانده است . کارگر آگاه اکنون قادر است برای آن ذخیره سرشارتر و آن میدان دید وسیعتر سیاسی ، که نزد روشنفکران سوسیال د مکر ت سراغ دارد ، ارزش قائل شود (۴)

با آنکه طبقه کارگر از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود ، تضاد سرشتی با سرمایه داری دارد و بطور غریزی به سوسیالیسم گرایش پیدا میکند ، ولی همین موقعیت اجتماعی و اقتصادی به وی امکان نمیدهد که خود مستقلاً به پی ریزی ایدئولوژی طبقاتی ، سوسیالیسم علمی و تئوری انقلابی ، که مستلزم دانش وسیع و تجزیه و تحلیل علمی رویداد های تاریخی و پدیده های اجتماعی است ، بپردازد . لنین میگوید :

" آگاهی سوسیال د مکرانیک در کارگران اصولاً نمیتوانست بوجود داشته باشد (تکیه از لنین) این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد ... آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی ، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تهیه نموده اند (۵) .
بنیاد گذر از آن مارکسیسم - لنینیسم ، یعنی مارکس و انگلس و لنین از میان روشنفکران برخاسته است . در تمام کشورهای روشنفکران بعدند که به اشاعه مارکسیسم پرداختند و تقریباً تمام موارد روشنفکران بودند

مسئله پیوند میان کارگران روشنفکران ، بخصوص در دوران کنونی که تضاد - های جامعه سرمایه داری شدت و حدت بیشتر یا قسماً سرمایه داری جهانی مرحله نوبی را در بحران عمومی خود میگذراند ، اهمیت بیشتر کسب کرده است . با اینجهت بحثی ، ولو کوتاه ، در این مورد را ضرور می شماریم .

پیوند میان کارگران روشنفکران را از سه جنبه میتوان مورد بررسی قرار داد : (۱) پیوند برون حزبی ؛ (۲) پیوند درون حزبی و (۳) پیوند میان رسالت تاریخی کارگران و نقش روشنفکران .

پیوند برون حزبی بمعنای وحدت عمل و مبارزه مشترک کارگران روشنفکران در راه هدف های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی معین است . این پیوند و تشریک مساعی در دوران ما بمراتب وسیعتر و عمیقتر از گذشته است .

بر تعداد روشنفکران ، بخصوص در جوامع پیشرفته سرمایه داری ، روز بروز افزوده میشود . روشنفکران در دوران کنونی قشر بسیار وسیعی را تشکیل میدهند . شرایط اجتماعی و اقتصادی موجود ، عدد و کثیری از روشنفکران را پیش از پیش در راه مبارزات اقتصادی و سیاسی سوق میدهد و این مبارزات در موارد معین خصلت ضد سرمایه داری بخود میگیرد . واقعیت های زندگی جامعه سرمایه داری ، روشن - فکران را بتدریج بر آن داشته است که در راه نیل به هدف های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود - بسا هم متحد شوند . تشکیل اتحادیه و توسل به مبارزات جمعی و اعتصابی ، که زمانی از ویژگی های طبقه کارگر بود ، اکنون یکی از خصائص نوین روشنفکران را تشکیل میدهد .

روشنفکران بتدریج پی برده اند که فقط با جلب پشتیبانی وسیعترین ، تواناترین و مبارزترین نیروی اجتماعی ، یعنی طبقه کارگر نمیتوانند برای پیروزی در مبارزات خود امکان بیشتر بدست آورند . جلب پشتیبانی کارگران ، وحدت عمل و مبارزه مشترک با آنان به نیاز روشنفکران بدل شده است . کارگران نیز بنوبه خود با توجه به تحولات کمی و کیفی که در درون روشنفکران انجام گرفته و میگیرند ، تشریح های وسیعی از روشنفکران را متحد بین خود بشمار می آورند . عدم اعتمادی که کارگران در گذشته نسبت به روشنفکران داشتند ، بخصوص در میان قشر های آگاه طبقه کارگر راه زوال می پیماید و تفاهم بیشتری میان کارگران و روشنفکران پدید می آید .

یاد رنظر گرفتن تمام این عوامل است که احزاب کمونیستی و کارگری جلب قشر های هرچه وسیعتر روشنفکران را به مبارزات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شرط مهم پیروزی بر انحصارها و تهاست . صلح و د مکراسی و سوسیالیسم میدهند . در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری (مسکو ، ۱۹۶۹) گفته میشود :

" در دوران ما که علم مستقیماً بصورت نیروی مولده در می آید ، عده روز افزونی از روشنفکران وارد صفوف مزد بگیران میشوند . منافع اجتماعی آنها با منافع طبقه کارگر در می آمیزد . گروه های مختلفی از روشنفکران با وجود وضع و موقعیت گوناگونی که دارند ، بیش از پیش با انحصارها و سیاست امپریالیستی دولتها برخورد پیدا میکنند . اتحاد

(۱) اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری مسکو ، ژوئن ۱۹۶۹ ، ترجمه فارسی ، صفحه ۲۰
(۲) و (۳) لنین ، کلیات آثار بزبان روسی ، جلد ۴ ، صفحه ۳۶۵
(۴) لنین ، آثار منتخبه ، جلد اول (قسمت اول) ، ترجمه فارسی ، صفحات ۷۸ - ۷۹
(۵) لنین ، آثار منتخبه ، جلد اول (قسمت اول) ، ترجمه فارسی ، صفحات ۷۷ - ۷۸

وطن

من ای وطن! به تو مقروض نیستم هرگز
 تو قرض داری من
 که دست من شگرتی در آن پریشانی
 تو ماد وطنی
 و من بدامن تو کودک سرراهی
 که همچو خار بیابان نهفته روئیدم
 نه آبیاری و یاری و یآوری دیدم
 هنوز روی بهاران ندیده بودم من
 که تند باد حوادث ز ریشه دردم کرد
 به سرزمین دگر باز قد کشیدم من
 بدون ریشه شکستم
 و هرنفس که کشیدم وطن وطن گفتم

منم که دست بصویت دراز کردم و تو
 زدی به سینه‌ی من دست زد به خونسردی
 وطن، ببین تو به پرورد است چه کردی
 کدام مادر این ظلم کرد با فرزند؟
 در بیخ زانهمه شعر و در بیخ زانهمه اشک
 که ریخت از دل و چشم جو از تو کردم یاد
 چه دیدم از تو از اول بجز پریشانی؟
 پریش تر شوی از من تو ای پریش آباد

وطن بهشت برین من - ای جهنم من
 مرا ببخش - ببخشم که ناروا گفتم
 تو کان نعمت جاوید خود اسیرستی ...

که محافل و گروهها و احزاب مارکسیستی را بنیاد نهادند.
 البته تمام اینها باید ان معنائیست که به جگونگی ترکیب طبقاتی احزاب مارکسیست - لننینیست توجه نشود و بیا به نقش کارگران برجسته‌ای که در تکامل تئوری مارکسیسم - لننینیسم و تدوین مبنای سیاسی احزاب کومنیست و کارگری تا "فین‌میزاد" داشته اند و لنین آنان را "کارگران روشنفکر" میخواند، کم بهسا داده شود. حفظ ترکیب طبقاتی در حزب و در ارگانهای رهبری حزب بسود کارگران، یکی از عوامل اصلی برای حفظ خصالت کارگری حزب و ماهیت مارکسیستی - لننینیستی آنست.

پیوند میان رسالت تاریخی
کارگران و نقش روشنفکران
 نقش بسیار مهمی که روشنفکران در بنیاد گذاری ایدئولوژی طبقه کارگر و موسیالهمس علمی و تدوین تئوری انقلابی داشته اند و یانقشی که اکنون در تکامل مارکسیسم - لننینیسم و تعیین استراتژی و تاکتیک احزاب مارکسیست - لننینیست دارند، نباید در امر تشخیص رسالت تاریخی طبقه کارگر و بیامقام روشنفکران در جنبش انقلابی گمراهی پیدا آورد. نقش روشنفکران زائیده تقسیم کاریست که جوامع طبقاتی میان کارفرمای و کار جسی پیدا آورده است.

نقش روشنفکران را در جنبش انقلابی باید در پیوند میان تئوری انقلابی ویرانیک انقلابی جستجو کرد. همانطور که عمل انقلابی بدون تئوری انقلابی میسر نیست، تئوری انقلابی نیز بدون عمل انقلابی، در بهترین حالت زینت بخش نقشه کتابخانه خواهد بود. روشنفکران انقلابی که با مجهز بودن به تئوری مارکسیسم لننینیسم - که ایدئولوژی طبقه کارگر است - و قدرت تجزیه و تحلیل علمی، در تعیین استراتژی و مبنای سیاسی حزب نقش موثر دارند، بدون عمل انقلابی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان قادر به هیچ کاری نیستند. این طبقه کارگر است که بگفته لنین باید به "تئوری خشک و بیروح" جان ببخشد (۱). تحقق انقلاب رسالت تاریخی طبقه کارگر در پیوند با سایر طبقات و قشرهای زحمتکش اجتماعی است. از این دیدگاه میتوان گفت که پیوند میان روشنفکران و طبقه کارگر انعکاسی است از پیوند میان تئوری انقلابی ویرانیک انقلابی با اینهمه در باره رسالت تاریخی طبقه کارگر و نقش روشنفکران گمراهیهای کمی وجود ندارد. عدای بافائل شدن نقش قاطع برای روشنفکران میخواهند رسالت تاریخی طبقه کارگر را در تحول بنیادی جامعه سرمایه داری نفی کنند. مثلاً مارکوزه یاد عای اینکه کارگران در جامعه پیشرفته صنعتی معاصر با نظام موجود پیوند خورده اند، معتقد است که کارگران نقش تاریخی خود را از دست داده اند و اکنون روشن-فکران نیروی عدله مبارزه و عامل اصلی تحول بنیادی جامعه را تشکیل میدهند.

ماوشیستها نیز ما همین استدلالات "رسالت تاریخی طبقه کارگر را نفی میکنند و با طرح "تئوری محاصره شهرها از طرف روستاها" رد اصل کشورهای در حال رشد و با محاصره کشورهای غنی از طرف کشورهای فقیر در مقیاس جهانی، رسالتی خاص برای دهقانان و کشورهای در حال رشد قائل میشوند.
 در میان عدله ای از روشنفکران نیز که به فساد و نارسائیهای جامعه سرمایه داری پی برده اند، فکر پیدا آمده است که اگر دانشمندان بجای سیاستمداران نقش رهبری جامعه را بعهده گیرند، دانش واقع بینی خود بهتر میتواند جامعه را در راه صحیح هدایت کند. این نحوه برخورد در واقع بمعنای مافوق طبقات قرار دادن روشنفکران است. روشنفکران نیروی اجتماعی مستقلی را تشکیل نمیدهند، بلکه بر حسب عوامل گوناگون و بخصوص در نتیجه دگرگونی خرد و بورژوازی خود میتوانند به این یا آن طبقه پیوندند. روشنفکران دانشمند خود بخود بیطرف نیست و از لحاظ ایدئولوژی و نظریات اجتماعی و سیاسی در ورا طبقات قرار دارند.

تمام نظریاتی که بنحوی رسالت تاریخی طبقه کارگر را نفی کند و برای این یا آن طبقه و قشر اجتماعی دیگر رسالت خاصی قائل شود، از پایه نادرست است.

سیمای طبقاتی آموزش عالی

کشور ما برای زدودن گرد ضخم عقب ماندگی از چهره خویش، برای تسریع آهنگ تکامل خود، به سپاهی عظیم از زنان و مردان دانشگاه دیده نیاز دارد. این حقیقت حتی پریمیاری از کارشناسان آموزش دانشگاهی دولت نیز پنهان نیست که « اگر مجموع خد مانی که هم اکنون در ایران انجام میگیرد، از وزیدگی و کارائی بیشتر برخوردار نگردد، اگر صنایع نهایی ایران در سالهای نزدیک آینده قادر فنی لازم را دریافت نکند، چرخ تکامل و پیشرفت بیش از امروز کند خواهد شد.»

هدف آموزش عالی، گذشته از تعمیم فرهنگ، تبدیل هر چه بیشتر نیروی فعال جامعه به نیروی فعالتر و اداره جامعه بوسیله افرادی است که در رشته خود از مهارتی مطلوب و کار آئی بیشتر برخوردارند. آموزش عالی در ایران از این هدف نهایت دور مانده است.

تا برابری، تبعیض و بیعدالتی آشکار در بهره گیری از آموزش در همه مراحل آن، سده ها و موانع بیشماری که در راه دسترسی به آموزش و بویژه ادامه آن در برابر فرزند ان خانواده های محنتکش و کم درآمد کشور ایجاد شده است، موضوع د مکرراتیژه کردن آموزش و پرورش، همگانی کردن و رایگان ساختن آنرا، از آغاز تا پایان، برای همه کودکان و جوانان کشور مطرح میسازد. د مکرراتیژه کردن آموزش و پرورش کشور بد آن معنی است که دسترسی به آن از آغاز تا پایان، بهره وری یکسان از آن برای همه کودکان و جوانان در همه شهرها و روستاهای کشور ممکن گردد، آموزش همگانی رایگان باشد و همه متعلمان و معلمان در تنظیم و اجرای برنامه های آموزشی و فعالیتهای مربوط به آن شرکت فعال و مستقیم داشته باشند.

نظام آموزشی ایران طبقاتی است. دسترسی به آموزش، بویژه ادامه آن، برای اکثریت فرزند ان طبقات محنتکش در شرایط کنونی غیر ممکن است. حرکت برتر بدان لغزنده تحصیلی، بویژه در پله های بالاشیران، کار هر کس نیست. باید به اندازه کافی پول داشت و توانا بود تا از هفت خوان آسوزش گذشت. هم اکنون از نزدیک به ۷ میلیون کودک ایرانی، که در سن آموزش ابتدائی قرار دارند، تنها نیمی از آنها به مدرسه میروند. از این عده تنها بین ۳۰ تا ۴۰ درصد دوره پنجساله ابتدائی را پایان میدهند. فقط ۱۷ تا ۲۰ درصد به دوره های بعد از دبستان راه می یابند و کمتر از ۲ درصد کل دانش آموزان دبیرستانها امکان می یابند پای به دانشگاهها و مدارس عالی کشور بگذرند.

تصویری که " واحد آمار و اطلاعات مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی کشور " از موقعیت اجتماعی دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی ایران در سال تحصیلی ۱۳۵۱-۱۳۵۲ ترسیم کرده است، چهره طبقاتی آموزش عالی و عدم امکان دسترسی به آنرا توسط فرزند ان خانواده های کم درآمد و محنتکش بخوبی نشان میدهد. بر اساس این آمار ۴۸ درصد دانشجویان راقرند ان کارمند دولت (متوسط و بیشتر بالاتر از متوسط) و ۳۴ درصد راقرند ان بازرگانان، صاحبان صنایع، قشری کوچک از کارمندان بخش خصوصی و پیشه وران مرفه تشکیل میدهد. هفت درصد دانشجویان در میان خانواده های بی پرورش یافته اند که " با درآمد کشاورزی امرار معاش میکنند " (مالکین کوچک و بزرگ).

مقدان | بنویسید هر چه میخواهید

ولی نگویید اینرا

که ژاله ترك وطن كرد *

بساکما ز وطن دور و در وطن هستيد

بساکمه در وطن استند از وطن دوران

ز بخت تيره نپينند چشم دل کوران

که بت پرستی هرگز وطن پرستی نیست *

بت گلی - بت زرین جو هر بت دیگر

خلل پذیر بود *

لیک آنچه جاوید است

وجود مردم و تاریخ و رزم و امید است

و من وطن را با این چهار دارم دوست *

وطن، دو چشم و دو فرزند من نثار باد

شکوهندی و شادی همیشه یارت باد |

ژاله

دودرصد شغل پدران خود را "کارگر" نوشته اند (بدون تعیین نوع کار) و یک درصد "کشاورز خوانده" اند. هفت درصد دیگر دانشجویان به این سؤال که "پدر شما به چه کاری مشغول است؟" ، جواب دقیق نداده اند. (ازقام و اطلاعات وزارت علوم و آموزش عالی ، تهران خرداد ۱۳۵۲) .

دستگاههای تبلیغاتی دولت برای آنکه چهره کریمه طبقاتی نظام آموزشی حاکم را پنهان دارند هر بار بدروغ اعلام میکنند که هفت درصد کل دانشجویان رافزندان کارگران تشکیل میدهند و چهارصد صد آنها از میان کشاورزان برخاسته اند. این ادعا را پرسشنامه های "واحد آمار و اطلاعات مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی کشور" رد میکنند. از ۵۰ هزار دانشجوئی که مورد بررسی قرار گرفته اند ، تنها دویست و یک نفر - بجای ۷ هزار نفر که دستگاههای تبلیغاتی دولت ادعا میکنند - شغل پدران خود را "کارگر" نوشته اند و کمتر از ۵۰۰ نفر - بجای ۴۰۰۰ نفر که روزنامه های دولتی رقم میدهند - نان آور خانواد ه خود را "کشاورز" خوانده اند. با اینحال این پرسشنامه هانیز حقیقت را بیسار نمیکند. در تیرماه ۱۳۵۲ وزارت علوم و آموزش عالی با جارجینجال تبلیغاتی اعلام کرد که: "هم اکنون در دانشگاهها و اوس عالی کشور بیش از ۷ هزار نفر از فرزندان کارگران درس میخوانند" . ولی وقتی در اسفند ماه همین سال از آموزش رایگان دانشگاهی برای فرزندان کارگران سخن بهمان آمد ، همسز وزارتخانه اعلام کرد که: " پس از بررسی و پژوهش عمیق در موقعیت اجتماعی دانشجویان روشن شد تنها ۳۵۰ نفر آنها از چنین حقی برخوردار میشوند "

از یک دید کلی توده مردم در برخورد اری از آموزش مقد مانی و عالی به سه گروه تقسیم میشوند : برگزیدگانی که با آراشی خیال میتوانند فرزندان خود را برای آموزش عمومی و عالی به مدرسه و دانشگاههای داخلی و خارجی بفرستند ، گروهی که با هزار رنج بار سنگین هزینه های تحصیلی را بردوش میکشند و گروهی دیگر (که در اکثریست اند) هم از آموزش مقد مانی و هم از آموزش متوسطه و عالی محرومند .

روزنامه آیندگان (۱۲ خرداد ۱۳۵۱) با اعتراف به این واقعیت که " شرایط ناساوی برخورد اری از آموزش و پرورش ، بویژه مراحل العالیتر آن ، میلیونها نفر از فرزندان خانواده های زحمتکش را از تحصیل و ادامه آن باز داشته است" ، مینویسد :

" اگر ما اینک میتوانیم برخورد بیالیم که نظام فتود الیستی را در هم شکسته ایم ، آیا از وجود فتود الیسم آموزشی نباید شرمسار شویم ؟؟؟ با بررسی زمینه عدالت در امر آموزش امروز ایران مشاهده یک نظام دو جنبه ای آموزشی امری طبیعی انگاشته میشود. ایمن و گاشکی نمود اری از یک نظام فتود الیستی و طبقه است. طبقه ای قادر به استفاد ماز وجود انواع آموزشگاههای دولتی و خصوصی ، دانشگاهها و اوس عالی و طبقه مای ناتوان و بی بهره از همه آنها نگاهی به سطح کاربرد مشاغل حماس نشان میدهد که تعدی این رتبه ها همه منحصر به تحصیل کردگان خارج و داخل است. این تحصیل کردگان پرورش یافتگان خانواد ه های مرفه اند که آموده زمیسته اند ، بی دغدغه آموخته اند و امروز خود درصد برگزیدگان اجتماعی قرار گرفته اند."

راه آموزش عالی راهی بندند

تنها سد های مالی مانع ورود جوانان طبقات زحمتکش به دانشگاههای کشور نیست. نظام آموزشی حاکم برای جلوگیری از " هجوم جوانان به دانشگاهها " سد های قانونی دیگری نیز ایجاد کرده است . کنکور دانشگاهها ، بشکل ویژه ای که هر سال انجام میگردد ، یکی از این سد ها است. گردانندگان نظام

آموزشی کشور هر بار برای " دستچین کردن جوانان " به هیوه امریکائی شرایط کنکور را تغییر میدهند. در برابر جوانانی که اندوخته دانش آنها از چهارچوب کتابهای درسی موجود فراتر نمیرود ، انبوهی مسائل و پرسشهای مشکل ، دروازد هن و چه بسیار ناد رست مطرح میکنند . ولی ایجاد مشکل تنها در این خلاصه نمیشود . شرایط ورود به آموزش عالی هر سال سخت تر میگردد . در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ اعلام شد که : " آن دسته از داوطلبانی که معدل آنها به احتساب ضرایب به ۱۰ نرسد ، فقط یکبار میتوانند در کنکور شرکت کنند " . دو سال بعد در دومین اجلاسیه شورای هماهنگی دانشگاهها در ایان ماه ۱۳۴۸ ، برخلاف نص صریح قانون اساسی که هیچ " شرط و شروطی " برای " آموختن " نمگذارد ، اعلام کردند که : " حد اکثر سن برای نام نویسی قبول شدگان کنکور در کلاسهای روزانه دانشگاهها و اوس عالی ۲۵ سال است و کسانی که از ۲۵ سال بیشتر داشته باشند فقط میتوانند در کلاسهای شبانه شرکت کنند " .

در سال تحصیلی ۱۳۵۲-۱۳۵۳ دانشگاه پهلوی شیراز حساب خود را از کنکور سراسری کشور جدا کرد و برای ورود به این دانشگاه " ضوابط خاص " تعیین نمود . دانشگاههای صنعتی و ملی نیز اعلام کرده اند که برای " یک دست کردن دانشجویان " مطالعاتی را آغاز کرده اند . این دو دانشگاه نیز از سال آینده جدا از " کنکور سراسری " دانشجویان خواهند گرفت . همه این کوششها برای آنست که راه ورود جوانان طبقات کم درآمد و زحمتکش به آموزش عالی بیش از این مسدود نگردد .

بازدهی اقتصادی رشته های آموزش عالی در ایران

آموزش عالی در ایران ، نه از نظر کمی و نه از جهت کیفی ، نه در بخش دولتی و نه در بخش خصوصی ، در هیچ زمینه ای به نیازهای اقتصادی و اجتماعی کشور پاسخ مساعد نمیدهد . آموزش عالی بی برنامه ، بی هدف ، بی استاد ، بی کتاب ، بدون برخورد اری از وسائل لازم ، دروازد ستاورد های علمی و فنی معاصر ، دروازدنگی امروز و نیازهای بشمار آن ، قارچی شکل در کشور ریشه دوانده است . گسترش آن کاذب و کیفیت آن چنان نازل است که همه کس بی پرده به آن اشاره میکند . از جمله روزنامه معاصر آیندگان (۱۹ شهریور ۱۳۵۲) مینویسد :

" دانشگاههای خصوصی اندک اندک یک نوار تولید لیسانس میوه و د کتر شده اند . از این سر پذیرفته شده گان در کنکور می آیند و از آن سر با گرفتن درجات تحصیلی میروند نه حضور در کلاس ، نه آزمایش ، نه تحقیق ، هیچ چیز مطرح نیست . امتحانات را آنقدر رساد گرفته اند که تعداد در د شدگان به حد اقل ممکن برسد . پول هرمدی را شکسته است . آگاهی از تعداد نام نوشتگان ، موقعیت آموزشی و تعد اد فارغ التحصیلان در پاره ای از بهترین دانشگاههای ما راهنمای خوبی بر سطح و کیفیت آموزش در آنهاست ."

و خواند تنها (۱۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۱) مینویسد :

" در سازمانهای دولتی که بیشتر کارها فنی است هم اکنون در برابر ۱۲۶۲۴ نفر لیسانس علوم اجتماعی ، لیسانس های فنی فقط ۶۱۹ نفر است . از ۳۰ مدرسه عالی که در سالهای اخیر تشکیل شده ، بیشتر رشته ها با زهمان رشته های ادبیات و علوم اجتماعی است ."

آمار رشته های آموزش عالی در ایران مربوط به سال تحصیلی ۱۳۵۱-۱۳۵۲ نشان میدهد: در حال حاضر کمی بیش از ۷۶ درصد دانشجویان در رشته های نظری و غیر فنی آموزش می بینند. هم اکنون

۳۱ درصد در رشته های علوم انسانی و ۲۷ درصد در رشته های علوم اجتماعی درس میخوانند . علوم تربیتی ۳ درصد ، هنرهای زیبا ۲ درصد و علوم طبیعی ۱۳ درصد دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی دولتی و خصوصی را در بر گرفته است . نزدیک به ۵۰ درصد دانشجویان در رشته های زبان و ادبیات د اخلی و خارجی تحصیل میکنند و فقط ۸ درصد دانشجویان در رشته های مهندسی ، ۴ درصد در کشاورزی و ۱۲ درصد در پزشکی نام نوشته اند .
بناباه اظهارات شایع فرهمند مسئول سازمان بررسی نیروهای انسانی و برنامه ریزی علمی و آموزشی وزارت علوم و آموزش عالی :

" توسعه زیاد از حد رشته های غیر فنی ، بخصوص زبان که دانشجویان آن اغلب بخلت نبودن جاد رماکز دیگر آموزشی به آن روی می آورند و هدف تنها دریافت لیسانس آنهاست به قیمت بمباران کثرت است ، باعث آن گردیده که فارغ التحصیلان این رشته های موفق به یافتن شغلی نمیشوند پایه کارهایی اشتغال میوزند کسه کوچکترین رابطه ای با آموخته های آنهاند ارد . در حالیکه پول و وقت خود را به هدر داده اند ."

یکی از هدفهای برنامه عمرانی چهارم دگرگونی کیفی آموزش عالی و تغییر تناسب آن بمسود آموزش علمی و فنی اعلام شده بود د رسال ۳۵۷ برنامه نگاران دولت وعده دادند که در پایان برنامه چهارم (۱۳۵۱) حد اقل ۵۵ درصد دانشجویان در رشته های فنی آموزش خواهند یافت و ۴۵ درصد دیگر به آموزش علوم نظری خواهند پرداخت . برنامه چهارم پایان یافت و این وعده نه تنها انجام نشد ، بلکه بسا تشدید فعالیت بخش خصوصی ، آموزش نظری با کیفیت های نازل گسترش بیشتر یافت . بی اعتنائی دولت به سمت حرکت جامعه ، فعالیت بی مسئولیت بخش خصوصی ، گسترش نامطلوب ، بی برنامه و بی هدف آموزش عالی بدون توجه به نیازهای اقتصادی و اجتماعی کشور ، بدون توجه به لزوم ارتقا مد اوم کیفیت آموزش عالی این وضع راسب شده است . دو سال بعد از اعتراف به این حقیقت ، امروز د دستگاههای تبلیغاتی دولت بد روغ اعلام میکنند که توانسته اند چنین تناوبی را ایجاد کنند . ولی حتی آمار وارقامی که خود منتشر میکنند ، چنین چیزی را نشان نمیدهد .
وزیر علوم و آموزش عالی اعتراف میکند که :

" در طول برنامه چهارم تعداد دانشجویان افزایش یافت ولی ارتقا سطح آموزش عالی همراه با گسترش کمی آن میسر نگردید ."

ولی آقای وزیر وعده گذشته را دوباره تکرار میکند :

" رهنمود برنامه پنجم ارتقا سطح کیفیت آموزش عالی توام با گسترش کمی میباشد . در برنامه پنجم افزایش قابل توجهی در مورد نسبت دانشجویان در رشته های فنی و علوم طبیعی و ریاضی پیش بینی شده است و این امر در جهت احتیاجات مملکت بسه نیروی انسانی در این رشته ها در طی برنامه پنجم میباشد ."

با توجه به سیر کنونی آموزش عالی که همچنان بی برنامه و بی هدف بیشتر در دست بخش خصوصی متمرکز میشود ، بدون آنکه از کیفیت لازم برخوردار باشد و به حد اقل نیازهای حال و آیند کشور بسه کاد را زموده و کارشناس ورزیده پاسخ دهد ، از هم اکنون پیش بینی شکست این وعده نسیز د شوار نیست .

کمبود های آموزش عالی

آموزش عالی بیشتر از آموزش عمومی با کمبود کاد آموزشی ، وسائل آموزش و مراکز آموزشی رو برو است . دکتر صادقی استاد دانشگاه تهران د نشریه د انشجوی (شماره ۴ مرداد ۱۳۵۲) مینویسد :

" به جرات میتوان گفت از کمی بیش از ۳ هزار کاد رشائل آموزشی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بیش از نصف آنها فاقد صلاحیت تدریس اند که من نیز خود یکی از آنها هستم ."

اوتوضیح میدهد :

" در قوانین استخدام هیئت آموزشی دانشگاهها تنها احراز درجه دکتری را شرط ورود به خدمت منظور شده اند ، حال آنکه تعلیم هنری است که هر عالی را حاصل نیست و بسیاری از علمای نام آبرجهان د انشنامه دکتری بدست ندرند ، اما شایستگی تعلیم را به حد کمال د اراهستند . در پاره ای از ممالک وقتی د انشگاهی معتبر میخواهد استاد ی را به خدمت طلب کند نخست کمیته ای را به بررسی موایق آن استاد و آثار و مصنفات او میگرد . معمولاً این استادان سالها در مدارس متوسطه و یا دانشگاههای شهرستانها و د ارس عالی د یگه کارتعلیم و تربیت ، بررسی و روش مشغول بود ه اند . بر اساس چنین موایقی است که استاد ی را به د انشگاه میزدیرند . ولی در ایران وضع غیر از این است . در انتخاب کادرد انشگاهی دقت و سختگیری نمیشود . بسیاری از جوانان نورسیده بدون سابقه تعلیم و عاری از تجربه تحقیق - پس از طی تشریفات که چندان د شوار نیست - به د انشباری و بعد از پنج سال به استاد ی منصوب میشوند . حال آنکه چه بسیار استادان عالی مقام خودشان در خارج کشور زود تراز ۵۰ - ۶۰ سالگی و آنهم پس از نشر آثار و زین علمی به مرتبه مشابه دست نیافته اند ."

دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی نیز در " نشریه د انشجوی " (شماره ۷ آبان ماه ۱۳۵۲) اعتراف میکند :

" کاد را آموزشی ماضعیف است ، هم در بخش دولتی و هم در بخش خصوصی . اگر د قیفا حساب کنیم بهر ۱۰۰ تا ۱۵۰ دانشجویك استاد مرسد . این اغراق نیست . بعضی از دانشگاههای ما - حالا اسمش را هرچه میخواهید بگذارد - مراکز آموزش عالی تشکیل شده از يك خانه چند اتاقه بایکی د معلم و د بیر بازنشسته یا بازنشسته که سیمصد چهارصد جوان را در بر خودشان جمع کرده اند و باصطلاح به آنها زبان و ادبیات و فلسفه و اقتصاد درس میدهند . اینها نه کتاب دارند ، نه جزوه ، نه آزمایشگاه ، نه تجربه - همین پول میگیرند ولیمانع صادر میکنند و ما هم افتخار میکنیم که فلان قدر دانشجویان داریم و در سال فلان قدر کادرتحویل مملکت میدهیم . شنیده ام بعضی از مواسسات آموزش عالی با هزار خواهش و تمنی وعده ای از استاان د ان دانشگاههای مرکز را راضی کرده اند هفته ای یکی د و بار یا هوایما بیایند ، چند ساعتی بد دانشجویان درس بدهند و برگردند . يك ماه پیش بود که عده ای از دانشجویان ینک د انشکده خصوصی شکایت میکردند که د بیر سابقشان درد بیروستا حالادرد انشگاه هم همان معلومات را دست نخورده بیرون میریزد . باید اعتراف کنم که ما برای تامین کاد را آموزش عالی هیچ کاری نکردیم و هیچ برنامه ای هم بسسرای

برنامه های سنگین و بدون محتوی ، آموزش بدون عمل

در تنظیم برنامه دروس دانشگاهها غالباً برنامه موهومات مشابه در خارج کشور کپی شده است. با اینحال از جهت مواد ی که تدریس میشود ، تفاوت بسیار وجود دارد. بسیاری از یافته ها و شناخته شده های تازه علمی هنوز در دروس دانشگاههای ایران راه پیدا نکرده است. آموزش دانشگاهی در ایران یگفته يك استاد دانشگاه :

" سالهاست متوقف مانده است. کتاب به اندازه کافی وجود ندارد و آنچه هست غالباً سنگین ، خشک و بی روح است. آموزش بیشتر از طریق جزوه هایی صورت میگیرد که خود ترجمه نارسائی است از کتب کهنه اروپائی و امریکائی . شیوه تفکر و مطالعه ، بررسی و پژوهش وجود ندارد. در دانشگاههای ایران جز در يك دو شعبه متدولوزی علمی آموزش تدریس نمیشود. دانشجویان آئین مشاهده ، تجربه و آزمایش را نمیدانند. حتی چه بسیار از طریق درست مطالعه و نحوه نقد و سنجش اسناد و مدارک ، بررسی و پژوهش آنها غافل اند."

در گزارشی که چندی پیش در باره برنامه های درسی دانشگاهها توسط چند کارشناس آموزشی تنظیم شد ، این حقیقت بیان گردیده است که :

" همه برنامه های که اینک مجری است خشک و متحجر ، رسمی و درسی ، مبتنی بر سر تحمیل فکر و نظر و بیش از اندازه حجیم و سنگین است و با نیازهای يك جامعه کشاورز و صنعتگران تطبیق ندارد و انعطافی که لازمه سازگاری با احتیاجات متنوع گروهی ، فزونی و منطقه ای و دگرگونیهایی بازار کار است در آن دیده نمیشود. جز در دانشگاه های بیکی دو و دانشکده دیگر کارورزی جزئی از برنامه تحصیلات نیست. چه بسیمسار دانشجویی رشته ای را بایان میدهد ، بدون آنکه وسائل و تجهیزات موهومات را که میدان عمل تحصیلات اوست ببیند. يك دانشجو همه فرمولهای مربوط به حرکت يك ماشین را میخواند ، اما خود هرگز بکارانداختن آن ماشین را در عالم واقع نمی بیند . (" نشریه دانشجو " ، شماره ۷ آبان ماه ۱۳۵۲)

آموزش در خدمت انسان

همه چیز را باید از نو ساخت

در نیمه دوم قرن بیستم ، در این هنگام که انقلاب علمی - فنی با سرعت و بی توقف در همه زمینه های زندگی گسترش می یابد و جامعه بشری در حال تحول سریع و دائمی بسوی ترقی است ، میان این واقعیت که ما هم اکنون با سیهایی عظیم از مردم بیسواد ، با آموزشی نازل ، از تجاعی و طبقاتی از آغاز تا پایان رو برو هستیم ، حزن انگیز است. کاروان آموزشی ما کند و بی هدف حرکت میکند. فاصله ما از دانش معاصر ، از دستاوردهای علم و فن نهایت زیاد است. آرايه تاريخ هم در انتظار رسیدن ما نیست. در نتیجه این فاصله هر روز بیشتر میشود. در کشور ما شکل آموزش و هدف آن - اگر هدفی برای آن قائل شویم - بسا واقعیت های زمان ، با ارزش های ملی و انسانی ، با امکانات و نیازهای امروز فرد ای جامعه ما انطباق ندارد. سرمایه گذاری در آموزش ناچیز است و کمیت و کیفیت نازل آن نه تنها مشکلات و ناراحتی های

اجتماعی شدیدی را مسبب شده است ، بلکه رشد هماهنگ و سالم کشور را ناممکن ساخته است.

کشور ما به يك نظام د مكراتيك ، توده های و مترقی آموزشی نیاز دارد. استقرار این نظام نوین آموزشی در کشور میتواند نیروی آفریننده مردم را بحرکت در آورد و افراد مسئول ، آگاه و آزاد برای امروز و فردای کشور پرورش دهد. چگونه میتوان شالوده این نظام آموزشی را ریخت ؟

بیش از هر چیز باید فرقرار ریهنایی کشور ریشه کن کرد. نیازی به بیان این حقیقت نیست که آموزش را با فقر هیچ میانه ای نیست. بیکار آموزشی بدون بیکار اقتصاد ی آب در هواون کوفتن است. در همان زاد های را که نان بر سفره نیست ، نمیتوان به آموزش نگاه کشاند و بیکارگری که در گرد آب تنگ دستی غوطه وراست ، نمیتوان مبادا اموخت. آموزش و پرورش ایران بر پایه نابرابری ، پذیرش تسلیم و ناحتی ، قبول بندگی ، اطاعت کورکورانه و تبلیغ کیش زشت شاهپرستی قرار گرفته است. این آموزش امروز نیست. این آموزش قرون وسطائی است. این فرهنگ استعماری است. هدف غائی آموزش پرورش ساختن انسانهای کامل و تأمین خوشبختی آنهاست. بدین منظور آموزش قرون وسطائی و الگوهای استعماری آموزش باید دگرگون شود. علم و دانش معاصر باید به فضای آموزشی ایران راه یابد ، کتاب در هر خانهای باید در رجمای بروی جهان بگشاید .

فضای آموزشی ایران محدود ، عقب مانده ، انحصاری و طبقاتی است. اکثریت فرزند ان خانواده های زحمتکش میهن ماد مستمری بام آموزش ندارند. صحبت این نیست که همه میخوانند به دانشگاه بروند و باید به دانشگاه بروند. صحبت اینست که همه میخوانند بیاموزند و باید بیاموزند. این نخستین نیاز آموزشی جامعه ماست. در کشور باید آنچنان شرایطی ایجاد شود که همه کودکان امکان ورود به مدرسه را بیابند ، همه امکان یابند آموزش خود را ادامه دهند. آموزش از آغاز تا پایان باید همگانی و رایگان باشد. در نخستین گام باید همه امکانات مادی و معنوی جامعه را به بیکار و اقعی - نه تبلیغاتی - با بیسواد ی تجهیز کرد. این بیکار با بیکار اقتصاد ی ، با مبارزه با گر سنگی ، فقر و بیکاری باید توأم باشد. در سواد آموزی نه فقط باید همه نیروها امکان نات جامعه را تجهیز کرد ، بلکه باید در این بیکار از زبان مادری کمک گرفت. بدون بیکارگیری زبان مادری در آموزش و پرورش کودکان و جوانان جرخ مبارزه با بیسواد ی نخواهد چرخید. در ایران خلقهای گوناگون زندگی میکنند. این خلقها باید بتوانند بزبان مادری خود بیاموزند.

در بازار آشفته آموزشی ایران انحصارهای آموزشی با برخورداری از حمایت دولت به غارت پرداخته اند. آنها نا از لترین آموزش را بنگرانترین قیمت میفروشند. آموزش دولتی باید جانشین آموزش بی بند و بار خصوصی گردد. دولت باید بر آموزش همگانی نظارت داشته باشد. نظام آموزشی ایران باید یکسان گردد. شهریه های تحصیلی نه فقط در کلاسهای پائین ، بلکه تا آخرین مراحل آموزش باید لغو شود. کتابهای درسی از اندیشه های ارتجاعی و قرون وسطائی ، از نغمه های یاس و حرمان ، از ترویج کیش زشت شاهپرستی انباشته است. این اوراق را باید دور ریخت. بجای آنها باید کتابهای نو بنیاد اندیشه های نوین شرقی نوشت. به دانش آموزان دید انشجویان باید امکان داد که فکر خود را بی هراس چون عطر گل به پرواز آورند. باید به آنها امکان داد که شخصیت خویش را در رخورد رخنوردگی امروز بسازند. جوان ایرانی را باید آنچنان پرورش داد که بتواند بسا شایستگی در برابر افکار و نیروهای ارتجاعی مقاومت کند و برای پیروزی اندیشه ها و آرمانهای مترقی مبارزه نماید. آموزش عالی موضوع مستقلی نیست. آموزش عالی اد اما آموزش نخستین و آموزش پایا نیست. بدون انجام تحول در نظام آموزش ابتدائی و متوسطه انجام هرگونه تحول در آموزش عالی ناممکنست. و مهمتر آنکه شکل و محتوا آموزش عالی ، سطح و وسعت آن با مجموع نظام اقتصاد ی - اجتماعی جامعه در ارتباط است. لذا بدون تحول بنیاد ی در نظام اقتصاد ی - اجتماعی جامعه کنونی ایران ، تحول بنیاد ی در آموزش را نمیتوان گرفت. تا عالی ، غیر ممکنست. جوانان میهن ما باید در زمین مبارزه برای بهبود وضع کنونی آموزش در ایران ، فعالانسه در جنبش عمومی خلق برای آزادی و استقلال و ترقی ایران بیکار نمایند تا بتوانن بآن تحول بنیاد ی در نظام اقتصاد اجتماعی که تحول بنیاد ی در نظام آموزشی را نیز در بر خواهد داشت ، تحقق بخشید . باید داد

چه عواطفی در صد ویراین "فرمان" دخالت داشت؟

د دستگاہهای تبلیغاتی دولت "عواطف ملوکانه" رایایه و راجی‌های خود قراردادند. به این لاطائلات هیچکس باور نمی‌کند. چگونه میتوان از "عواطف" کسی سخن گفت که خود بارها تانکد کرد و است که "تاک های چیفتن" را بر بیمارستان و هواپیماهای "اف-۱۰۵" را بر ساختن دستستان و دبیرستان ترجیح میدهد؟

در صد ویر "فرمان شاه برای آموزش رایگان" چند عامل اساسی دخالت داشت: نخستین و مهمترین آن خواست مردم جامعه ما، مبارزه مردم برای تامین آموزش رایگان و همگانی در سراسر کشور است. این مبارزه با افزایش درآمد دولت از نفت و ایجاد زمینه های مساعد عینی برای حل بسیاری از معضلات کشور شدت یافت. در تظاهرات اعتراضی یکسال اخیر فریاد خشمگین جوانان ما، بجای خرید اسلحه شهریه های سنگین تحصیلی را لغو کنید، بارها فضای کشور را انباشت. در این تظاهرات، که هر بار دولت بسا آتش و خون به آن پاسخ داد و شاه شرکت کنندگان در آنها را "خائن" خواند، جوانان میخواستند دولت بجای خرید اسلحه، بجای ایجاد پایگاه و فرودگاه، مدرسه و دانشگاه بسازد، شهریه های سنگین تحصیلی را لغو کند، با بیسوادی به پیکار جدی برخیزد و آموزش رایگان و همگانی را در دسترس همه کودکان و جوانان قرار دهد.

عامل دیگر، که صد ویر "فرمان شاه" را تسریع کرد، اقدامات وسیع و ریشه داری است که در زمینه آموزش و پرورش درد و کشور همصایه ما افغانستان و عراق صورت گرفته است. دولت افغانستان، بعد از سرنگون شدن رژیم سلطنت در این کشور، آموزش را از ابتدائی تا دانشگاه رایگان اعلام کرد و برای همگانی کردن آن به کوشش وسیع پرداخت. تمام مدارس خصوصی ملی شد و کار آموزش و پرورش و نظارت کامل بر آن بعهده دولت واگذار گردید. در جمهوری عراق، همصایه دیگر ما، با استفاده از درآمد بیشتری که از نفت بدست آمد، دولت نه تنها دستمزدها را افزایش داد، قیمت نفت، بنزین و گسسان، قیمت بسیاری از کالاهای مورد نیاز عمومی، عوارض گمرکی و مالیاتها را کاهش داد، بلکه بهداشت و درمان رایجانی اعلام کرد و آموزش را از آغاز تا پایان همگانی و رایگان کرد. برای پنهان داشتن این اقدامات، دولت ایران کوشش بسیار بکار برد، ولی موفق نشد.

"فرمان شاه" ناقص است، این "فرمان" آموزش رایگان را در دسترس همه کودکان و جوانان قرار نمیدهد

"فرمان آموزشی شاه" (اول اسفند ۱۳۵۲) مقرر میدارد:

- ۱- دولت وسائل تحصیل رایگان کلیه کودکان و دانش آموزان مملکت را از کودکستان تا آخر دوره راهنمایی تحصیلی فراهم سازد؛
- ۲- دولت ترتیبی بدهد که از اول سال تحصیلی آینده (۱۳۵۳) به هر يك از کودکان و دانش آموزان مدارس سراسر کشور چه دولتی و چه غیر دولتی، از کودکستان تا آخر دوره راهنمایی تحصیلی، هر روز صبح نیم لیتر شیر و يك قطعه نان شیرینی داده شود؛
- ۳- دولت در اسرع وقت طرح تدريس از طریق تلویزیون ماهواره ای و همچنین نصب تلویزیون کلاس را در کلیه مدارس کشور پیاده کند.

"فرمان شاه" همانطور که از مواد سه گانه آن پیداست، ظاهر آراسته ای دارد: آموزش رایگان برای همه کودکان مملکت، يك قطعه نان شیرینی و نیم لیتر شیر برای همه کودکان و جوانان، نصب

دو فرمان - یکی ناقص و دیگری بسی محتوی

دولت و دستگاہهای تبلیغاتی آن پیرامون دو "فرمان شاه" در باره آموزش و بهداشت جنجال برپا انداخته اند. انگیزه صد ویراین دو "فرمان" چیست؟ میدان عمل آنها چقدر راست؟ آیا با صد ویراین دو "فرمان" مسئله آموزش و بهداشت رایگان و همگانی - این دو خواست مردم جامعه ما - حل خواهد شد؟ در زیر به بررسی کوتاه این دو "فرمان" می پردازیم.

آزوشی که هنوز جامعه عمل نبوشیده است

اصل نوزدهم قانون اساسی ایران "تحصیل اجباری" را مقرر کرده است. در قانون معارف، صوب سال ۱۲۹۰ شمسی، نیز "تعلیمات ابتدائی همه افراد ایران" از هفت سال به بالا "اجباری" اعلام شده است. یکبار در سال ۱۳۱۵ و بار دیگر در سال ۱۳۲۲ دو "قانون" درباره "تعلیمات اجباری" از تصویب دولت گذشته است. برای "مبارزه با بیسوادی"، برای "تعمیم آموزش در میان همه افراد کشور" تاکنون بارها فریاد برداشته اند، جنجال برپا شده است. ولی همه این قوانین، همه این جنجالها و فریادها جز مردم فریبی هدفت نداشته است. در نیم قرن اخیر ولت‌های ایران نه تنها در جهت ایجاد شرایط برای آموزش همگانی کوشیده اند، بلکه هر يك بطرق مختلف در راه گسترش آموزش در راه همگانی کردن و رایگان ساختن آن سنگ انداخته اند. در این میان در باره ربهلوی، که بیش از ۵۰ سال است چون بختک بر سینه هموطنان ما افتاده است، همیشه در پیکار با سواد آموزی پیشقدم بوده است. در این مدت هم "پدر"، هم "پسر" نه تنها کامی در جهت اجرای قانون تعلیمات اجباری بر نداشتند، بلکه هر بار دستان کسانی را که خواستار اجرای این قانون شدند، بهم دوختند.

سیمای آموزش و پرورش ما حزن انگیز است. ما از کاروان تمدن، از فرهنگ شکوفان امروز، از دستاوردهای شگرف علم و فن بسیار دور مانده ایم. جهان با سرعت پیش میرود، میسازد، دگرگون میکند، ولی ما با بیسوادی عمومی، با سطح نازل آموزش و پرورش، با کمبود مراکز آموزشی، با کمبود مدارس و وسائل آموزشی روبرو هستیم. آموزش مادر هیچ سطح، از آغاز تا پایان، جوابگوی نیازهای امروز و فردای جامعه ما نیست. آموزش ما محدود، طبقاتی، ارتجاعی، بدون برنامه و آینده است.

سی سال پیش، حزب توده ایران نخستین حزبی بود که موضوع آموزش همگانی و رایگان را برای همه کودکان و جوانان کشور، در برنامه خود قرارداد. و برای تامین آن مبارزه کرد. حزب ما با یاد آوری این حقیقت که بیسوادی محصول تسلط استعمار بر مهبین ماست و به ادامه آن کمک میکند، جامعه ایران را به پیکار جدی بنیان فراخواند. حزب توده ایران خود پیشقدم این پیکار شد و در آغاز با نام "سپس کلاسهای مبارزه با بیسوادی و سپس" با کمک به تشکیل جمعیت مبارزه با بیسوادی، در این راه گام برداشت.

پیکار مردم کشور ما برای تامین آموزش همگانی و رایگان پیکار بی‌پایانی است. در سالهای اخیر این پیکار همراه با رواج "آموزش پولی"، که دولت آنرا جان‌نشین آموزش "رایگان" کرد، همگام با تشدید فعالیت وسیع بی‌پایان و بار بخش خصوصی آموزش، که دولت از آن حمایت میکند، با شکل‌گیری کامل آموزش طبقاتی و درماندن بیشتر فرزندان طبقات زحمتکش از آن، گسترش بیشتر یافت. با گذشت زمان موضوع آموزش همگانی و رایگان به خواست عمومی مردم کشور ما تبدیل شد.

کاست در کلیه مدارس کشور ۱۰۰۰ این وعده ها خوراک خوبی برای تبلیغات داخلی و خارجی رژیم فراهم کرده است. ولی مادر آسمان زندگی نمیکند، به معجزه هم باورند اریم. "فرمان شاه" در رای نواقص و کمبودهای جدی است. این "فرمان" حتی اگر اجرا شود، باز به خواست جامعه ما - آموزش همگانی و رایگان - پاسخ مثبت نمیدهد.

نیاز جامعه ما، خواست مردم کشور ما، آموزش همگانی رایگان از آغاز تا پایان است. در حالیکه "فرمان شاه" آموزش رایگان را در چهارچوب ۸ سال ابتدائی و راهنمایی محدود مینماید. "فرمان" در باره آموزش همگانی سکوت میکند و حتی برای گسترش شبکه آموزش ابتدائی و راهنمایی، که آنرا "رایگان" اعلام میکند، برنامه ای ارائه نمیدهد. "فرمان" برای نزدیک به چهار میلیون کودک و جوانی که در سن تحصیل قرار گرفته اند، ولی دسترسی به آموزش ندارند، هیچ تکلیفی معین نمیکند. بین آموزش رایگان و آموزش همگانی فرق میگذارد و آموزش رایگان را تنها شامل کسانی میسازد که هم اکنون به تحصیل مشغولند. "فرمان شاه" یاد و تاکید جدی، امکان برخورداری همه کودکان و جوانان را از آموزش رایگان، حتی در چهارچوب آنچه که خود پیشنهاد میکند، محدود میسازد. شاه با تاکید اینکه "مردودین" و "بی استعداد"ها "از آموزش رایگان بی بهره خواهند ماند، امکان برخورداری یکسان از آموزش رایگان را برای گروه بزرگی از کودکان و جوانان ناممکن میسازد. روشن است که لبه تیز "تاکید" همایونی تنها متوجه فرزند آن طبقات زحمتکش و کم درآمد کشور است. ایشا هستند که فرد اینام "مردودین" و "بی استعداد" از جمع بهره مندان از آموزش رایگان جدا خواهند شد. در کشوری که استعداد را با پول می سنجند و زور هرمدی را از سر راه صاحبان آن برمیدارد، از هم اکنون معلوم است که فرد امیر "با استعداد" را بر سر پیشانی چه کمی خواهند زد و چه کمی را بنام "بی استعداد" از آموزش باز خواهند داشت.

دستگاههای تبلیغاتی دولت فریاد برداشته اند که با صدور "فرمان شاه" پایه های آموزش طبقاتی فروریخته. آیا برآستی چنین است؟ "فرمان شاه" چنین چیزی را نشان نمیدهد. برعکس، "فرمان" بیچ و مهره نظام آموزش طبقاتی را، بویژه در مراحل بالاتر آموزش، محکمتر میکند.

هم اکنون نزدیک به نیمی از کودکان ما، که در سن تحصیل قرار گرفته اند، راهی به مدرسه ندارند. از نیم دیگری که با هزار خون دل پای به مدرسه گذاشته اند بزحمت ۲۰ تا ۴۰ درصد آنها امکان می یابند دوره ابتدائی را پایان دهند. از این عده تنها ۱۷ تا ۲۰ درصد به دوره راهنمایی راه می یابند و کمتر از دو درصد دانش آموزان دبیرستانها موفق میشوند پای به دانشگاه بگذارند.

کدام مانع راه آموزش جوانان ما را بسته است؟ پاسخ به این سؤال دشوار نیست. در مراحل بالاتر هزینه های آموزش سنگینتر میشود و تنها خانواده هائی از عهده پرداخت آن برمی آیند که نه در حد متوسط، بلکه بالاتر از متوسط باشند. نگاهی به موقعیت اجتماعی دانش آموزان دبیرستانها و دانشجویان نشان میدهد که ادامه آموزش بعد از بدستان ناهیه اند از برای اکثریت فرزند آن طبقات زحمتکش دشوار است. "فرمان شاه"، بویژه در آنجا که باید راه ادامه تحصیل فرزند آن طبقات زحمتکش را بگشاید، راه آنها را می بندد. شهریه های دبیرستانها سنگین است. پرداخت شهریه های مدارس فنی و حرفه ای از عهده اکثریت خانواده های زحمتکش خارج است. شوق تحصیل زیاد است، ولی ادامه تحصیل برای هرکس ممکن نیست.

شاه آموزش رایگان را به ۸ کلاس ابتدائی و راهنمایی محدود کرده است. چرا؟ آیا کشور ما بعمومش بالاتر از ۸ سال نیازندارد. یادآمد کشور محدود است؟ هیچکدام. ما امروز بیش از هر وقت به کس در آموزش دیده نیاز داریم. پنهان نیست که امروز حتی صنایع ناتوان ما باسانی نمیتواند کارشناسان مورد نیاز خود را از بازار کار ایران بدست آورد. درآمد کشور نیز اندک نیست. درآمد ما تنها از نفت در عرض یک سال از ۳ میلیارد دلار به ۱۷ میلیارد دلار رسید است. علت را باید در جای دیگر جست. رژیم ایسران

ارتجاعی است. این رژیم نامجز استخوان ضد خلقی است. رژیم حاکم در ایران به زندگی مردم، به حال آینده کشور هیچ اعتنائی ندارد. با اجرای "فرمان شاه" نظام آموزش طبقاتی دست نخورده باقی خواهد ماند، کاپلتر از پیش شکل خواهد گرفت، استوارتر خواهد شد و در راه آموزش فرزندان خانواده های زحمتکش سد های بلندتری ایجاد خواهد کرد.

"فرمان شاه" در باره "آموزش رایگان" در برابری دولت وظائفی قرار داده است که با مجموع سیاستی که هم اکنون اجرا میکند در تضاد است. سیاست دولت از سر باز کردن تمام امور است که بنحوی بازنگری مردم ارتباط دارد. جنجال "میردن کار مردم بدست مردم"، که انحصارهای آموزش و درمان را بر زندگی مردم مسلط کرد، بازتاب این سیاست است. اکنون باید از سوتی برای همه کودکان و جوانان در مراسم کشوردستان و آموزگار نامین کرد و از سوی دیگر آموزش یکسان برای همه بوجود آورد. معنی "آموزش رایگان" چیزی جز این نیست. نمیتوان همچنان به سر نوشت میلیونها کودک بی بدستان و کتاب بی اعتنا ماند. نمیتوان "آموزش رایگان" اعلام کرد و در عین حال کاری کرد که در همچنان بر سر پاشنه سیاست آموزشی سابق بچرخد. همه کودکان و جوانان ما میخواهند درس بخوانند. همه میخواهند آموزش خود را ادامه دهند. همه مدرسه خوب، آموزگار شایسته و وسائل کامل آموزش میخواهند.

راهی برای گریز از مسئولیت

"فرمان آموزش رایگان" خالی از نقص نیست، با اینحال موفقیتی است که بر اثر مبارزات پیگیر مردم بدست آمده است. مردم میخواهند "آموزش رایگان"، همانطور که از نام آن پیداست، برای همه فرزند آن کشور تا "مین شود. ولی دولت شاه میکوشد با استفاده از کمبودها و نواقص "فرمان" که شاه تحت فشار مردم مجبور به امضای آن شده است، از مسئولیت خود بطرفی شانه خالی کند. دولت میکوشد "فرمان" را در چهارچوب سیاست آموزشی خود محدود نماید. به مردم میگوید "فرمان" آن نیست که شما تعیین میکنید. درک ما از "فرمان" چیزی دیگری است. مسئولین وزارت آموزش و پرورش گاه از کمبود مدارس سخن میگویند، گاه کمبود معلم را بر خ میکشند، گاه از تعطیل مدارس خصوصی صحبت میکنند، گاه ادامه کار آنها را ضروری میگویند. بیکار برای دانش آموزان دلسوزی میکنند، صد بار برای صاحبان مدارس میگویند. خلاصه حرف آنها اینست که "نظم موجود" را نباید بهم زد. اگر این "نظم" بهم ریزد چیزی نداریم که جانشین آن سازیم.

طرح اجرائی "فرمان"، که در نیمه اول فروردین ماه امسال انتشار یافت، نشان میدهد که دولت هنوز قصد ندارد "آموزش پولی" را براندازد. مواد سه گانه ای که برای خرید، اجاره و یا پرداخت اخست شهریه دانش آموزان به صاحبان مدارس خصوصی پیشنهاد شده است، چیزی جز این نیست. فرو برداشت متفاوت از "فرمان آموزش رایگان"، بین مردم و دولت کشمکش سخت ایجاد کرده است. طبیعی است که پیروزی مردم در این مبارزه به ادامه مقاومت و پیگیری آنها بستگی دارد.

وعده بی رنگ شیر و شیرینی

"فرمان شاه" در آنجا که از دادن نیم لیتر شیری و یک قطعه نان شیرینی در روز به همه دانش آموزان مدارس دولتی و غیر دولتی سخن میگوید، بیشتر به دست انداختن آنها شایسته دارد. در کشوری که با کمبود جدی شیر و فرآورده های شیری روبروست، داداری آن عقب مانده است، شیوه داداری قرون وسطائی است، فریاد مردم از کمبود مواد غذایی بلند است، شکر نیست، روغن گران است و حتی در فروش گاههای بزرگ شهران کالا های خوراکی مورد نیاز بزحمت بدست می آید، دادن هر روز نیم لیتر شیر و یک

قطعه نان شیرینی به میلیونهاکودک دبستانی، " آنهم در همه شهرها و روستاها " ، به افسانه شبیه است. کارشناسان اجرای طرح " تغذیه کودکان " ازهم اکنون اعلام کرده اند که انجام این کار ، حتی در محدوده شهرهای بزرگ ، خالی از اشکال نیست. کار تغذیه دانش آموزان ، اگر تنها به چند مرکز آموزشی تهران محدود نگردد ، هر سال به میلیونها لیتر شیر مازاد بر تولید کنونی ، هزاران تن شکر ، میلیونها عدد تخم مرغ و مواد غذایی دیگر احتیاج دارد و بخش منظم آن نیز به یک سازمان اداری مجهز و دلسوز نیازمند است. برای همین هنوز مرکب " فرمان همایونی " خشک نشده بود که دولت شانه خود را از بار انجام " وعده طلائی " او خالی کرد. شرکت کنندگان در سمیناری که برای بررسی راههای اجرایی طرح تغذیه کودکان در فروردین ماه امسال در تهران تشکیل شد ، صراحتاً اعلام کردند که موضوع تغذیه کودکان فعلی عملی نیست. سپس به تفسیر " فرمان " پرداختند که بجای شیر و شیرینی میتوان به کودکان خردمندان ، خرما و غذای بسیار مغوی است ؛

وید یوکاست بجای آموزگار

سازمان آموزشی ایران با کمبود دهها هزار آموزگار ، دیر و استاد روبروست. مسئولین آموزشی کشور خود به این واقعیت اعتراف میکنند. شاه در خیال خود بانصب تلویزیون آموزشی میخواهد این جای خالی را پر کند. کارشناسان کشور تاکید میکنند که ایجاد سیستم های کاستی و وید یوکاست به یک شبکه وسیع تلویزیونی ، مجهز به صد هاد فرستنده و هزاران گیرنده نیازمند است. علاوه بر این نگهداری چنین شبکه ای ، برای آنکه بتواند بی وقفه کار کند ، هزاران مهندس سرو تکنیسین میخواهد. اگر این حقیقت روشن را بپذیریم که هدف دولت قبل از هر چیز شانه خالی کردن از زیر بار بود چه ایست که نخواهد بود. برای استخدا ام دهها هزار معلم و دبیر ببرد از د ، آنوقت معلوم میشود که زیر بار برداخت چنین بود چه سنگینی نیز نخواهد رفت. کارشناسان آموزش و پرورش خود تاکید میکنند که هر دبستان و دبیرستان ، که بخواهد از سیستم وید یوکاست استفاده کند ، به یک دستگاه فرستنده و حداقل ۸ گیرنده نیاز دارد . آباد ولت ایران قادر است برای هزاران دبستان و دبیرستان بدون معلم و میلیونها کودک و جوانی که پشت در دراز ، مانده اند ، چنین سیستمی را ، آنهم در سراسر ایران ، ایجاد کند ؟ می بینیم که هنوز در تهران همه مردم امکان استفاده از نیروی برق راند دارند ، چه رسد به شهرستانهای دور دست. از دهها هزار روستا صحبت نمیکیم ، که هنوز روشنایی برق راندیده اند. در این روستاها سیم برق تلویزیون آموزشی شاهنشاه را به کجا باید وصل کرد ؟ در تهران هنوز تعمیر یک جاروی برقی بدون اشکال صورت نمیکرد ، این " سیستم تلویزیون کاستی " را ، که شبکه آن باید همه کشور را بپوشانند چگونه و با چه وسیله ای باید سرپا نگهداشت؟

تا به این تلویزیون آموزشی هرگز جای خالی معلم و دبیر را پر نمیکند. برنامه های آموزشی از طریق تلویزیون ، سالهاست در بسیاری از کشورهای جهان پخش میشود ، میتوان گفت حتی از روز اختراع تلویزیون ، ولی آموزش تلویزیونی نه جای مدرسه را گرفته و نه جای خالی معلم را پر کرده است. تلویزیون آموزشی میتواند به دانش آموز و یاد انشجو کمک کند ، ولی نمیتواند او را از آموزگار و دبیر بی نیاز سازد.

از کوهی بزرگ برای آموزش رایگان

برای اجرای طرح " آموزش رایگان " دولت باگشاده دستی () دو میلیارد تومان اختصاص داده است. با این پول در سال تحصیلی جاری ، هم باید برای ۴ تا ۵ میلیون دانش آموز در سراسر کشور آموزش رایگان تامین کرد ، هم به آنها شیر و شیرینی داد ، هم ماهواره به گرد زمین فرستاد ،

هم فرستند. های تلویزیونی در شهرها و روستاها ساخت و هم کاست های تلویزیونی برای آموزش در دسترس کودکان و جوانان قرار داد. تمام مبلغی که دولت با جابجاری و وسیع تبلیغاتی برای پیدا کردن طرح " آموزش رایگان " در نظر گرفته است ، حتی به نیم آن پولی نمیرسد که دو سال پیش شاه در خرابه های تخت جمشید خرج تجلیل از خود کرد. در آنوقت شاه ۶۵۰ میلیون دلار پول این مملکت را در تخت جمشید بر باد داد. دو میلیارد تومان که برای آموزش رایگان " اختصاص داد ، اند ، معادل ۳۰۰ میلیون دلار است. رژیم که برای آموزش میلیونها کودک و جوان ایرانی اینچنین خست بخسرج میدهد ، در همین سال ۱۳۵۲ ، بنا بر نوشته فاینشنگنال تایمز ، ۶ تا ۷ میلیارد دلار اسلحه خریده است و تا ۵ سال آینده ۲۲ میلیارد دلار خرج تسلیحات خود خواهد کرد.

" فرمان بهد اشت رایگان " بدون هرگونه محتوی جدی است

جنگال تبلیغاتی " آموزش رایگان " هنوز فرو نرفته بود که شاه روز ۲۸ اسفند ۱۳۵۲ " فرمان بهد اشت رایگان " خود را صادر کرد . در این " فرمان " او به دولت دستور میدهد :

۱- در کوتاهترین زمان اقدامات لازم را برای بیماریابی ، جلوگیری از بیماری های واگیر ، بهبود محیط زیست و آموزش بهد اشت به مردم بعمل آورد .

۲- برای هر یک از افراد کشور شناسنامه بهد اشتی تهیه شود و در این شناسنامه سابق بیماری و واکسناسیون های انجام شده منعکس گردد .

با انتشار " فرمان بهد اشت رایگان " برای بسیاری از هموطنان ما این سوال پیش آمد که شاه در قصرهای خود چه میکند ؟ از گدازان مردم ، از کمبود ها و مشکلات آنها تا چه حد با خبر است ؟ چگونه میتوان از " بیماریابی " سخن گفت ، در حالیکه پشت در بیمارستانها هزاران بیمار سرگردانند ؟ چگونه میتوان برای همه مردم " شناسنامه بهد اشتی " تهیه کرد ، در حالیکه پای بزرگ هنوز به نیم بیشتری از کشور نرسیده است ؟

کشور ما با مشکل جدی بهد اشت و درمان ، با کمبود پزشک ، درمانگاه و بیمارستان ، با گسرناسی سرسام آور هزینه های درمانی ، با آشفتگی های پزشکی و درمانی در سراسر کشور روبروست. آیا شاه واقعا از این واقعیت بی خبر است ؟ بنظر نمیرسد . اجرای نقش ژاندارم امپریالیسم ، کوشش عرق ریزان برای حفظ نظام ضد خلقی حاکم ، نظام مگرگی ، تحریک و ماجراجویی در مرزهای کشور و تجلیل مداوم از خود ، فرصتی برای اندیشیدن به زندگی پر درد مردم برای او نگذاشته است.

بر اساس برآورد های سازمان جهانی بهد اشت ، کشور ما هم اکنون حد اقل برای ۳۲ میلیون نفر جمعیت خود به ۳۲ هزار پزشک (هزار نفر یک پزشک) نیاز دارد . در حالیکه جمع پزشکان کشور از ده هزار تجاوز نمیکند . از این عد به نیز نیم بیشتری در تهران زندگی میکنند و گروه کثیری در خدمت نیروهای مسلح کشورند . بر این پایه ما باید ۱۱ هزار دندان پزشک داشته باشیم (هر ۳ هزار نفر یک دندان پزشک) ، ولی فقط ۱۲۹۰ نفر دندان پزشک داریم . سازمان جهانی بهد اشت وجود یک تخت بیمارستانی را برای ۱۰۰ نفر ضرور میشمرد . ولی ما بجای ۳۲۰ هزار تخت بیمارستانی فقط ۴۵ هزار تخت خواب داریم ، که باز بیشتر آنها یا در بیمارستانهای نظامی است یا در بیمارستانهای گران خصوصی ، که دسترس به آنها برای مردم عادی ممکن نیست. باز ده دانشکده های پزشکی کشور هر سال بزحمت ۶۰۰ پزشک است ، که بسیاری از آنها از جهنی که رژیم برای آنها ساخته است ، میگریزند و گروهی را سازمانهای نظامی

درباره مقررات کنگور سراسری

می‌بلعند. درمان يك بیماری ساده، نیاز به يك عمل جراحی کوچک، مانند چند روز در بیمارستان کافیست تا هستی خانواده ای برپا رود. پزشك و درمان از دسترس مردم زحمتکش کشور دور است. بیشتر روستاهای ایران بدون پزشك و درمانگاه است. کشور ما موزه انواع بیماری هاست. هر سال هزاران کودک از سل، دیفتی، سرخك و حتی يك سرماخوردگی ساده میمیرند. مردم فقیر و كم درآمد راهی به بیمارستانهای خصوصی نیست و در بیمارستانهای دولتی وسیله برای درمان کافی نیست. كمبود وگرانی فوق العاده خدمات درمانی، مبارزه مردم کشور ما را برای تامین درمان و بهداشت رایگان تشدید کرده است. این خواست دیرین جامعه ماست و حزب ما از آغاز فعالیت خود برای انجام این خواست پیکار کرده است.

اکنون شاه در برابر فشار مردم، بدون آنکه از "درمان رایگان" و چگونگی آن سخن گوید، بسا زیرکی ابلهانه ای که ویژه اوست، به این امید که مردم را مدتی سرگرم کند، از "آموزش بهداشت" و تهیه کارت بهداشتی برای آنها سخن میگوید. "فرمان شاه" درباره "بهداشت رایگان" بی محتوی تر از فرمان "آموزش رایگان" اوست. در این "فرمان"، بدون توجه به موقعیت کنونی بهداشت و درمان، بدون توجه به خواست مردم - بهداشت و درمان رایگان و همگانی - بدون آنکه ناهی از درمان آورده شود، شاه دولت را به اجرای پاره ای اقدامات برای تامین بهداشت، آنهم "جائی که به خود یاری مردم نیاز نباشد"، موظف کرده است!

هر فرد با سواد ایرانی میدانند که "بیماریابی" و "تهیه شناسنامه بهداشتی" برای مردم، بسا وجود ضرورت جدی آن، بعد از تامین بهداشت و درمان رایگان انجام میگیرد، و این عمل در شرایط کنونی، که نه پزشك به اندازه کافی هست، نه درمانگاه و بیمارستان دردسترس همه مردم قرار دارد، امکان پذیر نیست، و حتی اگر از روی کاغذ پائین بیاید، دردی را درمان نمیکند. بیماریابی، حفظ محیط زیست، بهبود بهداشت، پیشگیری بیمارها بوسیله واكسیناسیون عمومی، از وظایف معمولی دولت است و به "فرمان" مخصوص نیاز ندارد.

"فرمان های شاه" درباره "آموزش و بهداشت رایگان"، با آنکه اعتراف به واقعیت دردناك آموزش و بهداشت کشور و تأیید خواست عمومی مردم کشور ماست، ولی به آن پاسخ مثبت نمیدهد. "فرمان آموزش رایگان" سرپا ناقص است و "فرمان بهداشت رایگان" بدون هرگونه محتسوی جدی است.

خواست جامعه ما، آموزش، بهداشت و درمان رایگان، برای همه مردم است. آموزش باید، از آغاز تا پایان، برای همه کودکان و جوانان رایگان باشد و بهداشت و درمان بطور رایگان دردسترس همه مردم کشور قرار گیرد. هدف اساسی مردم "فرمان شاه" مردم فربه و گشودن راه برای خرید از بیمار مسئولیتی است که رژیم او درقبال جامعه بعهده دارد. به همین جهت مبارزه مردم برای نوبت به آموزش، بهداشت و درمان رایگان و همگانی همچنان ادامه خواهد یافت.

داد بخش

مقررات کنگور سراسری دانشگاهها و موسسات آموزش عالی دولتی اخیراً انتشار یافته است. قرار است کنگور سراسری در نیمه تیرماه برگزار شود. تعداد داوطلبان تا ۱۰۰ هزار نفر و شاید هم بیشتر باشد. یعنی حدود ده هزار نفر بیش از سال گذشته، و با این وجود حتی يك صندوق بر ظرفیت موسسات آموزش عالی دولتی اضافه نشده است. از هم اکنون وزارت آموزش عالی اعلام نموده که فقط ۸۳۰۰ نفر دانشجو در ۱۳ دانشگاه و مدرسه عالی پذیرفته خواهند شد، یعنی کمتر از سال گذشته، که نزدیک به ۱۰ هزار نفر پذیرفته شدند. ظرفیت برخی از دانشگاهها مانند دانشکده های مهندسی، دانشگاه تهران و تبریز کاهش یافته و مجموع ظرفیت دانشگاه های پزشکی از ۵۳۰ نفر در سال ۱۳۴۹ به ۴۹۵ نفر تقلیل یافته است، آنهم در کشوری که بنا به اعتراف زمامدارانش در حدود سی هزار پزشك كم دارد.

نهایت فراموش کرد که درآمد دولت از نفت به سالیانه ۱۷ میلیارد دلار رسیده است. با این پول چه کاره‌هاک نمی‌شود در راه خیر و رفاه عمومی انجام داد! میتوان با بخشی از این درآمد هنگفت دانشگاههای کنونی را تکمیل و تجهیز کرد و آنها را برای پذیرش بیشتر دانشجو آماده نمود، دانشگاههای جدید تأسیس کرد و آموزش را تا پایان دوره عالی رایگان نمود و به هر دو اطلب مستعد تحصیلات عالی امکان آموزش داد، به دانشجویان هزینه تحصیلی پرداخت نمود، خوابگاهها و غذاخوریهای دانشجویان را گسترش داد. مبین ماجنان تشنه کادرهای علمی وقتی است که جادارد تمام امکانات مادی و معنوی کشور در این راه بسیج شود. اما رژیم ایران بنا به خصالت ضد ملی، ضد خلقی و ضد دموکراتیک خود بجای بسط شبکه آموزشی تا بالاترین سطح، ثروت مردم را از یکسو بصرف ریختن پاش درباریان فاسد میرساند و از سوی دیگر برای هدفهای ضد ملی خود خرج میکند. تبعیت شاه از نقشه های تجار و کارانه امپریالیستهای منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند، ترس او از جنبشهای رهائی بخش خاورمیانه و بلند پروازیهای ابلهانه اش در ایفاء نقش ژاندارم کار راجائی کشانده است که هرچه از درآمد نفت بدست می‌آید، به جیب انحصارگران اسلحه ریخته میشود. کشوری که عظیمترین سرمایه گذارهای کلان در تمام عرصه های اقتصادی و اجتماعی است، درآمد نفتش صرف سرمایه گذاری در امریکا و انگلیس میشود و آنوقت ۹۰ هزار جوان دینمه اش باید پشت در دانشگاهها به سرنوشت نامعلوم محکوم شوند.

چنانکه از مقررات کنگور سراسری برمی آید موانع بیشتر بر سر راه ورود داوطلبان قرار داده اند و ضوابط و معیارهای من درآمدهای برای جلوگیری از ورود داوطلبان به دانشگاهها وضع کرده اند. نخستین محدودیت شرط سن است. دانشگاه تهران حد اکثر سن داوطلبان را ۲۵ سال اعلام نموده و دانشسرای عالی تهران فقط متولدین سال ۱۳۲۹ و کمتر از آنرا می پذیرد. بدینمسان معلوم نیست اگر جوانی چند سال متوالی نتوانست از هفت خوانی که آثانیان بر سر راه تحصیلات عالی گسترده اند، بگذرد و به ۲۴ - ۲۵ سالگی برسد، چنین فردی را که تعداد آنها هم کم نیست - بچه حق باید از کنگور سراسری باز داشت؟ و یا اگر جوانی بعلت مشکلات مادی پس از پایان دوره آموزش متوسطه مجبور به ترک تحصیل شد و پس از چند سال اشتغال بکار، امکان ادامه تحصیل

یافت، چرا نباید بتواند در کنکور سراسری شرکت کند؟ سلامت جسم و روان د اوظلبان نه تنها ضمن مقررات عمومی همه دانشگاهها آمده، بلکه ضمن مقررات اختصاصی هم سلامت جسم و روان را شرط پذیرش دانشجو قرار داده اند، بی آنکه در این زمینه توضیح روشن کنند. ای داده باشند فقط دانشسرای عالی است که به توضیح در این باره پرداخته و از جمله "کسموئی چشم" را یکی از علل عدم پذیرش دانشجویان ذکر کرده است. باین توضیح تمام دارندگان عینک های طبی باید بداند و آگاه باشند که از حق تحصیل درد دانشسرای عالی محروم اند. شرط زبان خارجی از جمله دیگر محدودیتهاست. با آنکه بموجب مقررات کنکور سراسری د اوظلب باید یکی از زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و روسی را امتحان دهد، ولی در شرایط اختصاصی دانشگاههای خارج فرانسه با انگلیسی و در غالب موارد فقط انگلیسی است. بدینسان کلیه د اوظلبانی که در حین تحصیل زبان روسی یا آلمانی آموخته اند، عملاً از حق تحصیل در بسیاری از دانشگاهها محروم شده اند. مثلاً دانشکده کشاورزی و د امپرووری رضایه، که تنها د اوظلبان زن را برای رشته آموزش روستائی و ترویج کشاورزی می پذیرد، زبان انگلیسی را زبان خارجی د مران تحصیل تعیین نموده است، که معلوم نیست چرا فقط زبان انگلیسی بدرد رشته آموزش روستائی و ترویج کشاورزی میخورد و نه هیچ زبان دیگر؟ گذشته از این، اکنون که بسیاری از صنایع کلیدی کشور ما بکمک کشورهای سوسیالیستی بوجود آمده است و فراگیری تکنیک مدرن این صنایع و کار بست آن نیاز به آشنائی با زبانهای غیر از انگلیسی و فرانسه دارد، چرا باید زبان خارجی دانشگاههایی مانند دانشکده صنعتی (پلی تکنیک) و دانشکده علم و صنعت فقط زبان انگلیسی باشد؟ مضحکتر آنکه در مقررات اختصاصی دانشکده صنعتی و دانشکده علم و صنعت آمده است که:

" شرکت در کلاسهای تابستانی زبان خارجی برای کلیه پذیرفته شدگان اجباری است."

یعنی اگر د اوظلبی با زبان انگلیسی آشنائی کافی داشته باشد و نیازی به شرکت در کلاسهای تقویتی نداشته باشد، باز هم مجبور است در کلاسهای تابستانی شرکت کند و حق التعلیم ۲۰۰۰ ریالی را بپردازد.

محدودیت دیگر، حق انتخاب رشته هاست. از میان نزدیک به ۲۰۰ رشته، د اوظلب فقط حق انتخاب ۵ رشته را دارد، در حالیکه در گذشته حق انتخاب ۱۰ رشته به د اوظلبان داده شده بود و تازه اگر د اوظلبی در بیش از یک رشته قبول شود فقط در رشته انتخاب اول پذیرفته خواهد شد، ولو آنکه مایل به تحصیل در انتخاب دوم و سوم خود باشد.

مهلت ثبت نام کنکور نیز از ۳۱ روز به ۲۴ روز کاهش یافته و بدینسان گام دیگری در راه فشار به د اوظلبانی که از مناطق دوردست برای نام نویسی می آیند، برداشته شده است.

شاه بیت مقررات درهم و برهم کنکور سراسری اعلام این اصل است که:

" معلومات د بیرونی د کنکور تضمین نمیکند."

بنگ مسئول مرکز آزمون شناسی به خبرنگار کیهان میگوید:

" توجه به د روس د بیرونی شاهرگ قبولی نیست، بلکه د اوظلب باید آنچه را که از او میبرند جواب بدهد. ۰۰۰ احتمال دارد د اوظلب در طول تحصیل د بیرونی بسه اغلب این پرسشها بر نخورد باشد."

براین اساس معلوم نیست پس چه چیز بیرونی د کنکور تضمین میکند؟ مسئولان کنکور

مدعی اند که د اوظلبان باید معلومات عمومی داشته باشند و با آنکه به این معلومات د کنکور بیرون شوند، و این مطلب را فقط د و ماه قبل از کنکور اعلام کرده اند. اینکه د اوظلبان باید معلومات عمومی داشته باشند، مورد تردید کمی نیست، ولی معلومات عمومی مائده آسمانی نیست. سیستم آموزش هر کشور باید از نخستین گامها طوری تنظیم شده باشد که به دانش آموزان معلومات عمومی هم بدهد. در کشوری که برنامه آموزشی اش، برنامه های ۵۰ سال پیش کشورهای اروپای غربی را تقلید میکند، نه کتاب دارد و نه کتابخانه و نه فیلم و برنامه های رادیویی و تلویزیونی مفید و آموزنده، معلوم نیست جوانان چگونه باید معلومات عمومی فراگیرند، آنهم طی یکی د و ماه.

اکثریت دانشگاههای شرکت کننده د کنکور سراسری - که تکرار میکنیم همگی دولتی هستند - اعلام کرده اند که بهرس تحصیلی و کمک هزینه تحصیل و شغل برای فارغ التحصیلان خود تضمین نمیکند و بزبان ساده د دانشجویان این دانشگاهها تنها هیچ امیدی برای دریافت کمک هزینه تحصیلی ندارند داشته باشند، بلکه علیرغم نیازمندی روز افزون کشور به کاد رهای علمی و فنی، اینان پس از پایان تحصیل از این کارگزینی به آن کارگزینی پاس داده خواهند شد، زیرا دولت شاهدنشاهی در این دوران فقط کادر، برنامه ای برای استفاده از این کادرها ندارد!

در شرایطی که رژیم ضد ملی، ضد د مکرانیک و ضد خلقی ایران بیش از پیش در سیاست تجسوز، نظامیگری و صرف اموال عمومی در جهت پیشبرد هدفهای امپریالیسم به پیش میازد، پیشاهنگسان مبارزات دانشجویی ناگزیر باید تمام نیروی خود را در راه تشکل و بسیج دانشجویان برای مقابله با این سیاست خطرناک بکارند. مبارزات اختصاصی را تشدید کنند و بخواهند که درآمد نفت بجای خرید اسلحه برای گسترش شبکه دانشگاهی و بسط آموزش عالی صرف شود، مبارزه کنند تاریخی کسه سد راه گسترش آموزش رایگان و همگانی از د بستان تاد انگاه است، جای خود را به رژیم ملی و د مکرانیک بدهد.

آذین

بیمواد بهتر از توده ای است!

اگر قرار باشد بچه های این مملکت توده ای بار بیایند، من ترجیح میدهم بیمواد باشند.

از سخنان د کتر منوچهر اقبال، کسی که استاند ار، وزیر رئیس د انگاه، نخست وزیر بوده و اینک رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران است. (بقتل از کتاب "نخست وزیران" تألیف ابراهیم صفائی)

وام دانشجویی یا آموزش عالی رایگان و کمک هزینه تحصیلی

آئین نامه اعطای وام دانشجویی رادولت اخیرا به مجلس برده است. متن آئین نامه انتشار نیافته ، ولی از توضیح روزنامه ها برمی آید که هیئت امنا* دانشگاه ها میتوانند تحت ضوابطی به دانشجویان داخل و خارج کشور وام بدهند و این " ضوابط " عبارتست از توجه به استعداد دانشجو ، توجه به مستحقان او ، اولویت رشته تحصیلی و امکانات صندوق دانشگاه * تعیین کننده استعداد و مستحقان دانشجو و اولویت دهنده رشته تحصیلی و برآورد کننده امکانات صندوق ، هیئت امنا* هر دانشگاه است که معمولاً از افراد خاندان سلطنت و چند راجل درباری در ریاس استاد و سرمایه داران و سروران نمایندگی مجلس تشکیل میشود. پس از آنکه این هیئت صلاحیت دانشجوی را برای دریافت وام تصویب کرد ، آنوقت درازا* چند صد تومان وام ماهیانه ، دانشجو باید تعهد بسمیارد که پس از پایان دوره تحصیل موظف است در دستگاههای دولتی و یا در بخش خصوصی کار کند و در صورت استنکاف از انجام خدمت مکلف است کلیه وام با کمک دریافتی را بایبهره ۱۲ درصد به صندوق پرداخت کند.

در باره این آئین نامه ، روزنامه های دولتی سروصدای زیاد برآه اند اخته اند ، اما پوسته های تبلیغاتی را که کنار بزنیم اصل مطلب اینست :

اولا این طرح در صورت اجرا فقط شامل دانشجویان دوره روزانه دانشگاهها و موسسات عالی آموزش دولتی و غیر دولتی است و نه همه دانشجویان .

ثانیا از میان دانشجویان دوره روزانه دانشگاهها و موسسات عالی آموزشی ، تعدادی برای پرداخت وام انتخاب میشوند که در سنجش با تعداد کل دانشجویان هر دانشگاه ناچیز خواهد بود .

اما صرف نظر از ناچیزی فقرات وام و مبلغ آن ، خود این اقدام ، اعتراف زمامداران کشور به گران هزینه تحصیلی و حقانیت مبارزه دانشجویان در این زمینه است . ولی از آنجاکه خصلت رژیم ضد ملی و ضد مکرانیک است میکوشد تا این مشکل را در چارچوب منافع طبقاتی خود ، که با منافع توده های مردم در تضاد است حل کند . منافع مردم را ایجاد میکند که تحصیلات عالی ، رایگان همراه با کمک هزینه تحصیلی برای فرزندان خانواده های کم درآمد اعلام شود . اما دولت بجای توجه به این خواست عادلانه و منطقی ، لایحه پرداخت وام " وام " رایبه مجلس برده است و بدینسان دولت نمایندگی طبقات ثروتمند ، طبقاتی بودن آموزش را آشکارا اعلام نموده است . با اجرای این لایحه نیر چشمی های یعنی فسرزندان طبقات مرفه و ثروتمند که نیازی به " وام " چند صد تومانی ندارند ، در دانشگاههای دولتی و یابسا پرداخت پول در دانشگاههای خصوصی و باخارج از کشور به تحصیلات خود ادامه میدهند و در پایان تحصیل هم ، چون نه وامی گرفته اند و نه تعهدی سپرده اند ، هر محلی را که خود بخواهند بسرایی زندگی و کار خویش انتخاب خواهند کرد ، که مسلماً یا کشورهای اروپایی و امریکاست و یا شهر تهران که امکانات یک زندگی مرفه و ترفیع سریع به مقامات عالی رادرا اختیار آنها میکند . اما دانشجویان متعلق

به خانواده های کم درآمد که تحصیلات عالی خود را با وام " هیئت امنا " گذرانده اند و تعهد کار سپرده اند ، مجبورند به هر ده و آبادی پرت افتاده ای که دولت تعیین میکند ، روانه شوند و در صورت استنکاف باید تمامی وام را همراه با بهره سنگین ۱۲ درصد مسترد دارند ! یاد آوری این نکته ضروری است که ما معتقدیم همه گوشه های کشور به پزشک و دامپزشک و داروساز و ماما و پرستار و معلم و دبیر و سایر کادریهای علمی و فنی نیازمندند و تمام اهالی کشور باید امکان بهره ور شدن از خدمات عمومی را داشته باشند و بدینجهت هر جوان فارغ التحصیلی موظف است دانش خود را در خدمت مردم قرار دهد . ولی این اصل هنگامی درست اجرا خواهد شد که اولا تبعیض در کار نباشد یعنی همه جوانان فارغ التحصیل مکلف باشند پس از پایان تحصیل در شهرستانها و روستاها بکار پردازند ، نه آنکه فرزندان وزیران و نمایندگان و مدیران کل و سایر قشرهای ثروتمند بهترین پست ها را در ریاست اشغال کنند و فرزندان فلاں کارمند دولت و یا فلاں پیشه ور در یک آبادی دور افتاده بدست قسراموشی سپرده شود . ثانیا و مهمتر از همه آنکه دولت به سرمایه گذارهای کلان برای تبدیل روستاها و شهرستانهای کشور به مناطق قابل زیست و برخوردار از ضروریات اولیه زندگی اقدام کند تا این تفاوت و حشنتاک میان شهر و روستا را که نمایشگر دو دنیای بکلی متضاد و دو قطب ثروت و فقر است از میان بردارد . تا زمانی که روستاهای ما محتاج آب آشامیدنی ندارند و شمع و چراغ نفتی کلیه ادارات روشن میسازند ، نمیتوان و نباید انتظار داشت که جوانان فارغ التحصیل زندگی و کار در این توأحی فراموش شده را با آغوش باز بپذیرند . رژیم ضد ملی و ضد مکرانیک بجای از میان برداشتن مشکلات در اینجا هم با زور و زندان با جوانان " مستنکف " روبرو میشود و جوانانی را که حاضر نشوند به مناطق دور افتاده بروند مجبور میکند که وام دریافتی را مسترد دارند و پایه زندان بروند .

درآمد هنگفت نفت و سایر منابع زرخیز مبین ماجنان امکانات شگرفی فراهم آورد که اگر یک دولت ملی بر سر کار بود میتوانست با اتخاذ سیاست مترقی در دورانی کوتاه شرایطی فراهم آورد که همه بازوان و اندیشه ها باسانی در خدمت مردم بکار گرفته شود ، بهدشت و آموزش رایگان را برای مردم تا " مین کند و با استفاده از سرمایه گذارهای ضرور در همه عرصه ها سیمای شهرها و روستاهای عقب مانده را در گروگون سازد ، ولی سران رژیم کنونی در آمد هنگفت ایران را از نفت یا خود غارت میکنند و پایه غارت میدهند ، یابیه حسابهای بانکی آنها منتقل میشود و یا حساب بانکی انحصار امریالیستی را بر میسازد و آنوقت در قبال واگذاری جز " ناچیزی از آن تحت عنوان " وام " به دانشجویان بسی بضاعت ، بهره ۱۲ درصد طلب میکنند و سیمای کربه طبقاتی خود را عمیقتر نشان میدهند . میلیاردها دلار از درآمد کشور بنابه اراده شاه باید به کمک انحصارات نفت و اسلحه به بانکهای کشور رهساری امریالیستی سرزیر شود و آنوقت یک دانشجوی بی بضاعت ایرانی درازا* چند صد تومان ماهیانه آبنده خود را در گرو تبعیضات طبقاتی بگذارد .

اما دانشجویان مبارز تسلیم زور گوئی های فرهنگ طبقاتی نخواهند شد . آنها خواهان اجرای آموزش عالی رایگان هستند و تا پیروزی کامل در این راه مبارزه خواهند کرد .

ب . پرنده

هنر سازماندهی

لنین، سازماندهی و رهبری يك سازمان را " هنر " مینامد که لازم آن گرد آوری تجربه، داشتن شمس و قریحه، اندیشه و عمل ظریف و حساب شده، شور و هیجان، قدرت ابداع و آفرینندگی، نیروی دید و نگردنگی و یافتن های مبتکرانه است.

در نوشته های لنین گاه برمیخوریم به تشبیه سازمان به ارکستر و رهبری سازمان به رهبری ارکستر. این يك تشبیه عمیق و پرمضمونی است؛ زیرا همانطور که برای يك ارکستر، تنوع نوازندگان ضرور است، در سازمان نیز تنوع استعدادها، تنوع وظایف ضرور است.

رهبر ارکستر نمیتواند بگوید که مثلا من فقط ویلن یا پیانو را دوست دارم و قره نی یا شیپور را نمیخواهم، بلکه او باید بتواند از تمام آلات موسیقی و از همه نوازندگان آنها، هر يك در جای خود، بدرستی استفاده کند. فقط زمانی استفاده صحیح از همه نوازندگان میسر است که ارکستر بداند چه باید بنوازد و برای این نوازندگی تعلیم و تجربه و تمرین لازم را دیده باشد.

درست به همین ترتیب يك سازمان زمانی میتواند از اعضا خود و استعداد های مختلف آنها بدرستی استفاده کند که مشی و نقشه و عمل روشنی داشته باشد و اعضا سازمان مذکور نیز به صحت این مشی و نقشه عمل معتقد و باورمند شوند و برای تحقق آن تجارب لازم را کسب کرده باشند.

اگر نت هاشی برای نوازندگی موجود نباشد و نوازندگان بر حسب نیت و موافق دستور رهبر ارکستر را اجرا نکنند، بناچار اجتماع مشی آلات مختلف نوازندگی چیزی جز غوغای گوشخراش و کژ آهنگی پدید نمی آید. به همین ترتیب اگر برنامه و مشی و نقشه عمل سازمان نادرست باشد و اعضا حزب انضباط و مرکزیت را در مورد اجرا رهنمود های رهبری سازمان در نظر نگیرند، چیزی جز جنجال، اختلاف و تناقضات درونی و گمستگی صفوف مبارزه حاصل نمیشود.

لنین یاد آور میشود که در صورت وجود يك ارکستر خوب تنظیم شده که همه شرایط را واجد باشد، آنگاه با " رهبری نرم " میتوان سمفونی خوشاهنگ را اجرا کرد و احتیاجی نیست که رهبر ارکستر دائما عصای رهبری را بر چوبه جایگاه خود بکوبد و در مبد ارکستر را با عصیانیت تخلع کند. در سازمان نیز مطلب به همین قرار است. در صورت وجود شرایط: مشی صحیح، رهبری لایق و کاد رهای ورزیده، اجرا اصل مرکزیت و مکرانیک و حفظ انضباط تقریبا بصورت

خود بخودی درمی آید و به امری بد بهی بدیل میشود و کار به تناقضات و مشاجرات درونی نمیکشد. تشبیه سازمان به ارکستر نشان میدهد که وجود افرادی با استعداد ها و اولاد ابا و وظایف و تقسیم کار مختلف در سازمان نه فقط مجاز است، بلکه ضرور است. يك سازمان به کسانی که قدرت سازمانگری دارند، به سخنورانی که اندیشه های حزب را خوب ترویج میکنند، به نویسندگان حزبی که میتوانند از سیاست وی با استدلال دفاع نمایند، به صاحب نظران و تئوری دانها، به کارشناسان پنهانکاری و آشنایان به فن مبارزه با پلیس، به کسانی که در موقع ضرورت میتوانند اشکال حاد مبارزه انقلابی و شیوه های مسلحانه نبرد را رهبری کنند و غیره و غیره نیاز دارد. کتر اتفاق می افتد که همه این مختصات یا اکثر آنها در فرد واحدی جمع باشد. يك سازمانده خوب میتواند و باید اعضا سازمان را از جهت نوع لیاقت آنها نیک بشناسد، مختصات روحی، استعدادات و امکانات آنها را بدرستی باز شناسد و سپس از هر کس در جای خود استفاده کند. میگویند: " کد بانوی ماهر راحتی نخی بکار آید ". سازمانده خوب میتواند از مجموع این استعدادها، در داخل يك تقسیم کار و توزیع وظایف درست، يك عمل هماهنگ انقلابی پدید آورد، عملی که از جهت اجتماعی و تاریخی سودمند، کارا و ثمر بخش باشد.

لذا همانطور که يك رهبر ارکستر، چنانکه در آغاز این مقال گفتیم، مضحک است اگر ویلن زن یا پیانو نواز را مطلق کند و شیپور زن و یانی نواز را انکار نماید، همانطور که يك سازمانده و رهبر حزبی مضحک است اگر نوع معینی کار و استعداد را بهیستند و نوع دیگری از کار و استعداد را منکر شود و نفی کند و یا ادراک ننماید که هر استعدادی در جای خود، در وقت خود، میتواند خدمتی را انجام دهد که از عهده استعداد دیگر بر نمی آید.

تمام هنر، در رهبری نرم از مجموع استعداد های متنوع برای ایجاد ارکستر خوشاهنگ، يك بیکار مرفی و انقلابی است.

" سیاست، علمی است، هنری است که از آسمان نازل نمیشود و در سرشت و فطرت انسانها نیست و پرولتاریا، اگر خواستار فتح بر بورژوازی است، باید " سیاستمداران طبقاتی " خاص خود را پرورش دهد، یعنی سیاستمدارانسی که از سیاستمداران بورژوازی بد تر نباشند. "

لنین - کلیات بروسی - جلد ۳۱، صفحه ۶۶

حزب را یاری کنیم!

خط سیمایی درخش

در شب اندوده افق

بانگ شاد

در سکوت تلخ و سرد

این تغییرمژده کرنای فتح

در چکاکاک نبرد

این امید افروز را یاری کنیم



حزب چیست؟

آموزهٔ موزون از فعل و نظر

لب تاریخ بشر

در خمای پیش بشر را راهبر

در سگاه مهر نیا، عشق مبین

همقطار رزجویان بلوچ و ترکمن

همشعار انقلابی، درویش نام و موزامبیک و یمن

دوستدار خلق ها، کوینده قومگیری

از دری تا آذری

پاسد ار هر زبان مادری



حزب گوید

موهبت های جهان از آن خلق:

مهر و بازی از برای نونهالان

درس و ورزش از برای تازه سالان

جمله مردان و زنان را کار و نان

بیرهارا عاقبت

وز بهر ملت

سرپرستی پزشکی رایگان

ارزاق ارزان



حزب گوید

راز استقرار صلح جاودانه

نیست جز،

بهر ملت مالکیت

بر زمین و کارخانه

محو داغ شوم سرمایه زرخسار زمانه!

این درست آموز را یاری کنیم



بد دلان خوانند مهر آئینه را خصم بشر

عقل د براندیش راد یوانه سر

یاوه می بافند بر این مادر رزمندگان رنجبر

در خیال خود ورا گشتند صد ها بار و صد بار دگر

با گل اندودند خود خورشید را

میدرخشد آفتابش لیک هر دم بیشتر

همچنان رزمندگان را پیشناز

در تحمل، همچو سندان

در تعرض، پتک کویان

حزب د ورا نساژ را یاری کنیم

سیل چون پولاد را جاری کنیم

حزب توفانزاد را یاری کنیم*

سماغری

بن بست سیاست ضد کمونیستی در کنفد راسیون

سرانجام "گزارش ومصوبات پانزدهمین کنگره کنفد راسیون انتشار یافت." در این مه — ان اطلاعات مانیز در باره جریاناتی که در کنگره کنفد راسیون گذشته است، کالتر شد. بررسی این گزارش ومصوبات" و جریاناتی که در کنگره کنفد راسیون گذشته است، نخستین ارزیابی کلی ماراد در باره نتایج پانزدهمین کنگره کنفد راسیون — که در "پیکار" شماره ۴ سال سوم انتشار یافت — تا "بید کرد." پانزدهمین کنگره کنفد راسیون قبل از هر چیزی نشان داد که سیاست ضد کمونیستی تحمیل شده به کنفد راسیون — که علت اصلی بحران کنفد راسیون است — با بن بست رو برو شده است، زیرا سیاست ضد کمونیستی — که بستکان و مجریان اصلی آن مائوئیستها هستند — از یکسو تحت فشار واقعیات انکارناپذیر پیش ازین بی اعتبار میشود و پیروان آن بیش از پیش افشا "روسوا میگردد" و از سوی دیگر تحت تأثیر همین واقعیات برخی نیروها — که به دلائل مختلف از این سیاست پشتیبانی میکردند — به مخالفت با این سیاست عمیقاً ارتجاعی و ضد انقلابی پرداخته اند. مادر زیر به بررسی فاکتهدار همین زمینه میپردازیم:

دفاع از سیاست چین یعنی دفاع از رژیم شاه

مائوئیستها تلاش تب آلودی میکنند که خود را "قهرمان" مبارزه با رژیم جایزینند. در همین زمینه است که آنها سیاست ضد کمونیستی خود را — که بصورت سیاست ضد توده ای و ضد شوروی نظاهر میکنند — توجیه میکنند. ولی موضعگیری مائوئیستها در پانزدهمین کنگره کنفد راسیون نشان داد که آنها فقط گوش بفرمان پکن اند و در این گوش بفرمانی مجبورند به دفاع از رژیم شاه برخیزند، زیرا که سیاست گروه مائوئیست و بن بست پیش ازین در راه همکاری با امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی در سراسر جهان سربر میزند.

همه از سیاست پکن در هواداری از سیاست ارتجاعی رژیم شاه، بویژه در خلیج فارس، آگاهند. گفته های وزیر خارجه چین کمترین جایی برای سفسطه باقی نگذاشته است. بر اساس این واقعیت گروهی از نمایندگان کنگره خواستند که سیاست چین در ایران مورد بحث و انتقاد قرار گیرد. ولی مائوئیستها که از موضع ضعیف خود در دفاع از این سیاست آشکارا ارتجاعی و مخالف منافع مردم ایران آگاه بودند، با تمام قوا کوشیدند که اصولاً از طرح این مسئله در کنگره جلوگیری کنند. در آغاز موفق هم شدند. ولی روش آنها اعتراض شدیدی از نمایندگان و بسیاری از دانشجویان ناظر کنگره را برانگیخت. زیرا برای هر کس که از عقل سلیم برخوردار بود و حسن نیتی داشت، این سؤال مطرح بود که چگونه میتوان مدعی مبارزه با رژیم شاه بود، ولی نمیتوان در باره سیاست چین — در هواداری انکارناپذیر از رژیم شاه حتی بحث کرد؟ کجای این روش اصولی و انقلابی است؟ سرانجام، در نتیجه فشار افکار عمومی، مائوئیستها مجبور شدند به بحث در باره سیاست چین در ایران تن در دهند. و این نخستین شکست آنها بود.

هنگام بحث در باره سیاست چین در ایران، یکی از نمایندگان کنگره مجموعه سیاست چین را

در صحنه جهانی — از کنگره نظامی به پاکستان گرفته تا مخالفت با استقلال خلق بنگلادش، از عدم پشتیبانی از جنبش آزاد بیخش ظفار گرفته تا هواداری از رژیم فاشیستی شیلی — بحق "ضد انقلابی" خواند. مائوئیستها در برابر این واقعیات چاره ای جز سکوت نداشتند. و این دو مین شکست آنها بود. گروهی از نمایندگان کنگره قطعنامه ای پیشنهاد کردند به این مضمون که: "ما گفته های وزیر خارجه چین و سایر اعمال چین در حمایت رژیم ایران را نادرست میدانیم. یکی از مائوئیستها در مخالفت با این پیشنهاد و در دفاع از سیاست چین در ایران گفت: "چین معتقد به استفاده از تضادهاست و سیاست چین را در همین رابطه باید دید و گفته های رهبران چین در مورد ایران تعارف و دیپلماتیک است!" و بعد هم مائوئیستها همه نیروی خود را جمع و این قطعنامه را رد کردند. ظاهراً این پیروزی مائوئیستها بود. ولی در واقع این آخرین و مهترین شکست آنها بود، زیرا کمنا نیکه میخواهند خود را "قهرمان" مبارزه با رژیم جایزینند، کمنا نیکه حزب توده ایران و اتحاد شوروی را به بهانه "سازش با رژیم" مورد فحش ترین اتهامات قرار میدهند، در برابر چشمان همه، خود را بعنوان مدافع سیاست ارتجاعی پکن، مدافع رژیم شاه افشا "و رسوا کردند. وجه شکست سیاسی از این بالاتر؟ علاوه بر این، کنگره علیرغم تلاش مائوئیستها تصویب کرده است که در سال آینده، در چارچوب فعالیت فرهنگی کنفد راسیون، "تحلیلی از شرایط جهانی و بررسی سیاست خارجی جمهوری توده ای چین در سطح جهانی بویژه خلیج فارس و ایران" بعمل آید. مسلم است که در این بحث سیاست گسرو و مائوئیست دو، بعنوان سیاست همکاری علی با امپریالیسم و ارتجاع، بیش از پیش برای قشرهای وسیعتری از دانشجویان فاش خواهد شد و در نتیجه سیاست ضد کمونیستی مائوئیستها بیش از پیش زیر ضربه قرار خواهد گرفت.

مقابله با سیاست ضد کمونیستی گمترش می یابد

همه عناصر ضد توده ای و ضد شوروی — و در رأس آنها مائوئیستها — میکوشند با استفاده از هر فرصتی و هر امکانی سیاست ضد کمونیستی خود را به پیش برند. بقول یکی از ناظران کنگره حتی "اگر هوا سرد شود تقصیر توده ایها و شورویهاست و باید آنها را محکوم کرد!" در کنگره کنفد راسیون، مائوئیستها همچنان — حتی با قبول رسوائی — در تحمیل سیاست ضد کمونیستی خود تلاش تب آلود بکار بردند. ولی سیاست اصولی، انقلابی و درست حزب توده ایران در ایران، سیاست اصولی، انقلابی و درست اتحاد شوروی در سراسر جهان — و از جمله در ایران — و واقعیت مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، هر روز افراد و گروههای بیشتری از مبارزان واقعی ضد امپریالیست و ضد رژیم رابه طرد سیاست ضد کمونیستی، به تلاش برای اتحاد همه نیروهای واقعی ضد امپریالیست و ضد رژیم جلب میکنند. نتیجه اینکه علیرغم موفقیتهایی که بحلل معین یعنی وژ هنی هنوز نصیب سیاست ضد کمونیستی میشود — و در کنگره پانزدهمین کنفد راسیون باز هم بصورت "محکوم" کردن حزب توده ایران و اتحاد شوروی بروز کرد — خواست مائوئیستهای ضد کمونیست، نه فقط همه جاییش نمرود، بلکه بیش از پیش با شکست روبرو میشود.

برجسته ترین نمونه "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" به پانزدهمین کنگره کنفد راسیون و پاسخ به این "پیام" از طرف کنگره است. گردانندگان کنفد راسیون خیلی کوشیدند که از این "پیام" برای مشی انحرافی خود تا میبدی بگیرند، ولی خصلت و مضمون اساسی "پیام" چیست؟

در "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" نه فقط کمترین اثری از سیاست ضد توده ای و ضد شوروی نیست، بلکه "دشمن" مردم ایران "فقط" و بدرستی "امپریالیسم و ارتجاع داخلی" بر سرکردگی

شبهه" اعلام شده است، و "سازمان مجاهدین خلق ایران" در بیانیه خود در "پاسخ به اتهامات اخیر رژیم"، مورخ مرداد ۱۳۵۲، تأکید کرده اند که:

"مادر جهان يك استعمار بیشترین شناسیم، و رهبری این استعمار هم به دست دو آخویر بند بزرگ و تجاوزکار که آریامهر و کلیه نوکران استعمار سرد را خسروش دارند یعنی امریکا و انگلیس است؛ و يك ارتجاع هم بیشترین شناسیم که حامی اش همان استعمار و مدافع سرسختش رژیم سیاه پهلوی است."

در "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" همه نیروهای آزاد یخواه و انقلابی به "وحدت" و "تشکیل جبهه متحد" دعوت شده اند؛ و این دو نکته اساسی در "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" درست در جهت عکس، خصلت اصلی مبنی انحرافی تحمیل شده به کنگد راسیون یعنی سیاست ضد توده ای و ضد شرووی و در واقع طرد این سیاست ارتجاعی و ضد انقلابی است. این پیام در جهت عکس، سیاست تفرقه افکنانه عناصر ضد کونیمست در کنگد راسیون و در اینچونیمون غیر توده ای است.

نحت فشار و تائیر این واقعیت، پانزدهمین کنگره کنگد راسیون هم در پاسخ خود به "پیام سازمان مجاهدین خلق ایران" - بالاینکه از کنار برخی توصیه های "سازمان مجاهدین خلق ایران" بویژه در مسئله "وحدت" گذشته - چاره ای جز تائید روح "پیام" نداشته است. تائیر این واقعیت را در "قطعنامه در باره مبارزات خلق قهرمان ایران"، در "پیام به حسین رضائی و اعضا" سابق کنگد راسیون که در زندانهای شاه امیرند، در "پیام به زندانومسان سیاسی ایران"، در "پیام به خانواده شهید اوزند انیان سیاسی"، در "قطعنامه در باره مبارزات آزاد بیخش خلق ظفار"، در "قطعنامه در ریشتیانی از خلق رزنده شیلی" نیز می بینیم. در هیچیک از این قطعنامه ها و پیام ها از سیاست ضد توده ای و ضد شرووی - که تاکنون معمول کنگره - های کنگد راسیون بود - اثری نیست.

بن بست سیاست ضد کونیمستی

وقتی قطعنامه ها و پیام های فوق را می بینیم و بعد به قطعنامه ضد توده ای و ضد شرووی - میخوریم، تضاد آشکاری را مشاهده میکنیم. زیرا اگر تنها دشمن مردم جهان - از جمله مردم ایران - امپریالیسم و ارتجاع است، اگر می باید بر ضد این تنها دشمن متحد شد و مبارزه کرد، آنوقت قطعنامه ضد توده ای و ضد شرووی چه معنی میدهد؟ آنوقت دعوت به مبارزه بر ضد حزب توده ایران و اتحاد شرووی چه معنی دارد؟ این تضاد را چگونه باید حل کرد؟

بنظر ما این تضاد، انعکاس تضاد بین واقعیت و برخورد ذهنی است. واقعیت آنست که - حزب توده ایران در صحنه ایران و اتحاد شرووی در صحنه جهانی - و از جمله در ایران - از پسک سیاست اصولی، انقلابی و درست پیروی کرده اند و میکنند. واقعیت آنست که تنها دشمن مردم جهان - از جمله مردم ایران - امپریالیسم و ارتجاع اند و بر ضد اینهاست که می باید متحد شد و مبارزه کرد. واقعیت آنست که جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری میهن ما بدون حزب توده ایران، و جنبش آزاد بیخش ملی و جنبش انقلابی در سراسر جهان - از جمله در ایران - بدون تکیه به اتحاد شرووی و سایر کشورهای امپریالیستی نمیتواند پیروز شود. ولی کسانی هستند - و

مائوئیسمتهاد برایش آنها قرار دارند - که میخواستند این واقعیت را در گون جلوه دهند، میخواستند مردم را در شناخت دوست و دشمن سرد رگ کنند، میخواستند راه اتحاد نیروهای دوست را بر ضد دشمن مشترک سد کنند. کسانی هم هستند - از جمله در کنگد راسیون - که بتدریج این واقعیت را می بینند و بتدریج بمقابله با تحریف کنندگان این واقعیت برمیخیزند و هم اکنون برخاسته اند. حفظ سیاست ضد توده ای و ضد شرووی در برخی از صهیوت و طرد این سیاست ارتجاعی و ضد انقلابی در برخی دیگر، انعکاسی از وجود این دو نیرو، انعکاسی از مبارزه این دو نیرو در کنگد راسیون است. و در قیامه باگذشته میتوان آشکارا دید که نیروی واقع بین، اگرچه هنوز کند، هنوز ناپیگیر و هنوز غیر قاطع، ولی وجود دارد و تکامل می یابد، و برعکس نیروی ضد کونیمست - و در رأس آنها مائوئیستها - اگرچه هنوز در کنگد راسیون وجود دارد و قوی هم هست، ولی بتدریج زیر پایش خالی میشود، نقاب انقلابی مآبی اش برداشته میشود و مجموعه سیاست ضد کونیمستی اش - بسا - بن بست مواجه میگردد.

برای يك سیاست واقعا ضد امپریالیستی و دیکراتیک

تجربه پانزدهمین کنگره کنگد راسیون بار دیگر این واقعیت را تائید کرد که مائوئیسمتعا عملا همکار امپریالیسم و ارتجاع اند، ولو آنکه فریاد شان بر ضد امپریالیسم و ارتجاع قطع نشود، که مائوئیسمتعا ضد انقلابی اند، ولو آنکه با جمله پردازی انقلابی گوش همه را کنگند، که مائوئیسمتعا ضد کونیمست - اند، ولو آنکه نام خود را کونیمست بگذارند. این تجربه بار دیگر نشان داد که سیاست ضد کونیمستی - تحمیل شده به کنگد راسیون - که در سیاست ضد توده ای و ضد شرووی تظاهر میکند - عملا خلاف منافع و مصالح جنبش ضد امپریالیستی و دیکراتیک مردم ایران، خلاف منافع و مصالح جنبش دانشجویی در ایران است. این سیاست ارتجاعی و ضد انقلابی تاکنون لطمات سنگین - قبل از همه بسه جنبش دانشجویان ایرانی وارد کرده و عملا آب به آسیاب رژیم ضد ملی و ضد دیکراتیک ایران ریخته است. لذا وظیفه هر مبارز واقعی ضد امپریالیسم و ضد دیکتاتوری شاه است که این سیاست ضد کونیمستی را از جنبش دانشجویی، از جنبش انقلابی، ضد امپریالیستی و دیکراتیک مردم ایران طرد کند و بدینوسیله راه را برای اتخاذ يك سیاست واقعا ضد امپریالیستی و دیکراتیک در جنبش دانشجویی باز نماید.

ما مانند گذشته به این وظیفه خود در آینده نیز عمل خواهیم کرد. ما امید داریم آن نیروهایی هم که در داخل کنگد راسیون بمقابله با سیاست ضد کونیمستی مائوئیسمتعا برخاسته اند، پیگیر تر و قاطعتر و متحد تر این مبارزه را تا طرد کامل سیاست ضد کونیمستی در جنبش دانشجویان ایرانی ادامه دهند.

م. روشندل

مبارزه انقلابی و تلفات

ارادی خود در راه شعر بخش ترین اشکال نبرد ها ، که با شرایط زمانی و مکانی معین منطبق باشد ، کوشیدن و حد اکثر فایده را رساندن . اگر قرار باشد برای بخشهای بی سرانجامی که در جلسات سازمانهای دانشجوئی صورت میگیرد ، ماهها و صدها تلفات بدیهیسم ، یعنی لیست سیاه ساواک را بر سازیم ، الحق که بسیار ناشیانه و بد عمل کرده ایم .

آری درست است که انقلابی نباید از خطرات بترسد ، نباید از مرگ بترسد ، نباید بتواند ، هرگاه ضرور باشد ، مرگ را در راه آرمان خود پذیرد ، مرگ را بر تنگ تسلیم مرجح داند؛ آری درست است که راه انقلاب راهی است صعب ، خار آگین ، پرمهله . این راه ، بقول چرنیشومسکی " گردش در خیابان نیوسکی " نیست . این راه تفرج شاعرانه - فیلسوفانه برای بحث های " شیرین " درباره مطالب " گنده گنده " سیاسی و فلسفی نیست . این يك مبارزی جانگداز بره خلق است . اینها همه در جای خود صد بار صحیح . ولی این نیز صحیح است که باید با جان و امنیت هر انقلابی قمار نکرد ، بلکه در مورد آن بزرگترین دقت ها ، محاسبه ها ، احتیاط ها را نگاه داشت ، زیراحیات و امنیت يك انقلابی ، يك رزمنده راه خلق برای ادامه موفقیت آمیز همان رزم بسی گرانبهاست .

پ . پیام

برخی از هواداران شیوه عمل گردانندگان کنگد راسیون وقتی که عواقب این شیوه عمل از جهت لورفتن مبارزان خارج از کشور و شناخته شدن آنها بوسیله ساواک یادآوری میشود و گفته میشود که این وضع موجب آن میگردد که آنها در عرصه اصلی مبارزه ، یعنی ایران ، دیگر نتوانند مؤثر واقع شوند ، میگویند : فرد مبارز نباید از خطر لورفتن بترسد ، زیرا مبارزه با خطرات و تلفات همراه است .

روشن است که این نوع برخورد ، که به اصل قضیه جواب نمیدهد ، بلکه حقایق عام و تجربی رادر غیر ارتباط با بحث مطرح میکند ، نمیتواند حلال باشد .

مسئله اینجاست که مابرای مبارزه انقلابی يك عرصه اصلی (کشور) و يك عرصه فرعی (خارج از کشور) قائلیم و میگوئیم : مبارزات در عرصه فرعی ، که بسیار هم مفید و ضرور است ، باید طوری سازمان داده شود که موجب آن نشود که فرد مبارز دیگر نتواند در عرصه اصلی ، در ایران ، به مبارزه خود ادامه دهد .

تمام سود مندی کارمادر خارج از کشور در آنست که ما بتوانیم انقلاب بیونی ، بمعنای درست این کلمه ، برای عمل انقلابی در میان توده های مردم شهر و ده در کشورمان ایران پرورش دهیم . فعالیت در شهرهای اروپای غربی و آمریکا ، اگر شیوه عمل آنطور ناشیانه و خالی از حساسیه و پیش بینی باشد که يك فرد نوحیز انقلابی در همان ماههای اول مبارزه خود در خارج از کشور و ار د فهرست ساواک شود ، دیگر چه انتظاری از این نوع عمل ناشیانه و بی معنی باید داشت ؟

لذا وقتی ما میگوئیم : شیوه عمل گردانندگان کنگد راسیون ، مبارزان را لومیدهد ، یعنی آنکه آنها را هنوز وارد جاده اصلی نبرد نشده به دشمن تدار و خون آشام می شناساند و این دشمن میتواند این مبارزان را پیش از آنکه منشا اثری شوند ، پیش از آنکه در مکتب پیکارهای خلقی آبدیده گردند ، بچنگ آورد و خنثی سازد باحتی بدام اندازد . پاسخ این ایراد درست آن نیست که کسی بگوید : شخص مبارز نباید از خطر بترسد ، یا هر جا مبارزه هست تلفات نیز هست !

بین مبارزات انقلابی و تلفات ناشی از آن يك نسبت معقول و منطقی است ، که باید مراعات شود . با چند عمل حساب نشده و بی پروا خود را بدام انداختن شجاعت نیست . زیبا مردن بخاطر زیبا مردن انقلابیت نیست . انقلابی بودن یعنی باتجهیز همه نیروهای عقلی و

«کمونیسم مستقل»

در یکی از نوشته های مربوط به گروه های اپوزیسیون غیرتوده ای اخیراً این تقسیم بندی عجیب و مضحك دیده شده است : کمونیست ها در ایران بر سه دسته اند : دسته ای طرفدار مسکو ، دسته ای طرفدار پکن و دسته ای مستقل .

اینکه چه اندازه گمراهی ، سفسطه و درهم اندیشی در این تقسیم بندی درج شده است ، واقعاً و فحش دشوار است . با اینحال ما وظیفه داریم این سفسطه را باز کنیم ، این گمراهی را رفع نمائیم ، این درهم اندیشی را چاره کنیم . زیرا در اینجا خطر مهمی پنهان است ، خطری که لبه تیز آن توجه ماهیت آموزش انترناسیونالیستی مارکسیسم - لنینیسم است .

مانند همه ایها جهان بینی خود را مارکسیسم - لنینیسم میدانیم و معتقدیم که این آموزش ، یک آموزش علمی است ، یعنی مانند همه علوم مشتمل بر یک رشته مقولات و مفاهیم ، احکام و نظریات ، استدلالات و استنتاجاتی است که از تجربه ، از واقعیت برخاسته ، تعیین یافته و بصورت تئوری علمی درآمده است . این تئوری علمی جنبه جهانشمول دارد و برای تاریخ روزگار ما ستیاب مبارزه انقلابی در راه نوسازی بنیادی جامعه انسانی است . این تئوری علمی جهانشمول را نمیتوان به مسکوی و پکن و مستقل تقسیم کرد .

منشاء فکری این تقسیم بندی غلط آنست که گویا مارکسیسم - لنینیسم مانند مذاهب مسیح به چند کلیسای جداگانه تقسیم شده : کلیسای مسکو تفسیری خاص خود از این "مذاهب" کرده ، کلیسای پکن نیز تفسیر دیگری بحد تفسیر نخستین کرده ، و حالیکه عده مارکسیست مستقل پیدا شده اند که به این هردو معترضند و میخواهند مانند حافظ شیرازی شیخ بی خانقاه باشند ! اشتباه و سردرگمی عجیب و خطرناکی است !

مقدم بر همه چیز باید دانست که اختلاف بین مسکو و پکن وجود ندارد ، بلکه اختلافی که وجود دارد - و آنهم اختلافی بسیار جدی و اصولی است - بین جنبش کمونیستی جهانی ، یعنی اکثریت مطلق کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی جهان از سوئی و گروه مائوتسه دون از سوی دیگر است . گروه مائوتسه دون ، که بویژه طی سالهای اخیر قلب ماهیت کرده و در جاده خیانت پای گذاشته است ، متأسفانه در شرایط کنونی بر حزب کمونیست چین تسلط یافته است . این اختلافی است بین مارکسیسم با ضد مارکسیسم و هیچ مارکسیستی نمیتواند حقیقتاً در این مبارزه "بیطرف" و "مستقل" باشد و در این موضع "راحت" نزول اجلال فرماید که خیر ، اینجانب با هر دو مخالفم و خودم حرف خودم را دارم و بالاتر از این اختلاف هستم !

اگر کسی در اختلافات ذهنی و غیراصولی دخالت نکند کار درست است ، ولی وقتی نبرد اصول و ضد اصول در مقیاس جنین دراماتیک و تاریخی در گرفته ، بیطرفی و موعظه از کنار و قیافه بزرگوارانسه "استقلال را"ی نه فقط نادرست و زیان بخش ، بلکه ابلهانه است .

جنبش کمونیستی و کارگری جهانی نظریات خود را در کنفرانسهای مشورتی سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ احزاب برادر بصورت اسناد جمعی تنظیم کرده و تاکتیک و استراتژی جنبش جهانی انقلابی را

بیان داشته است ، و درست همین اسناد ، همین تاکتیک و استراتژی جمعی تنظیم و تصویب شده است که مورد انکار ، لعن ، نفرین ، فحش و دشنام مائوتیست هاست .

بین روش پکن که عموماً وارد ائتلاف با مترجع ترین محافل امپریالیستی جنگ سرد شده و بطور عمیق نقش خائنه ضد انقلابی ایفا میکند و روش مسکو که به شیئی جمعی تصویب شده از طرف احزاب برادر و به کلیه احکام و مبنای مارکسیستی - لنینیستی بدون خدشه وفادار است ، نمیتوان بیطرف و مستقل بود . در اینجا "بیطرفی" و "استقلال" صاف و ساده یعنی شرکت در خیانت ، یعنی تقسویت روش ناسیونالیستی و سیطره گرایانه و انشعابی و ضد مارکسیستی گروه مائوتسه دون ، یعنی کمک به بقا طولانی تر بیماری در جنبش . لذا در نظرمانه فقط مائوتیسم انحراف خائنه ایست از مارکسیسم ، بلکه "کمونیسم مستقل" نیز بهیچوجه وضع بهتری ندارد .

تعام را از پیرومندی جنبش انقلابی کارگری جهانی در وحدت اراده و عمل آن ، در انترناسیونالیسم آن ، در حرکت هماهنگ آن ، در اصولیاتی که خدشه آن بوده و هست و اگر روزی تحت عنوان "استقلال" (بخوان : ناسیونالیسم) کمی بخواهد این یکپارچگی اندیشه و عمل انقلابی را در مقیاس جهانی خدشه در کند و منافع تنگ میدان خود را بر منافع عمومی جنبش انقلابی جهانی برتری نهد ، خواه بخواهد یا نخواهد ، خواه بفهمد یا نفهمد ، عامل تفرقه است و بقول مارکس در جنبش انقلابی هر تفرقه ای ارتجاعی است .

"کمونیسم مستقل" ، "کمونیسم ملت گرایانه" ، "کمونیسم ضد شوروی" در عمل چیزی جز ضد کمونیسم نیست ، زیرا بریدن از جنبش جهانی کمونیستی ، زیر پا گذاشتن همبستگی انترناسیونالیستی و پرولتری ، مقابله آشکار و پنهان با قدرت عمده انقلاب و ترقی و گردان پیشاهنگ جنبش جهانی انقلابی و کمونیستی ، یعنی اتحاد شوروی ، در عمل همکاری با امپریالیسم و ارتجاع است . تمام تجارب دوران ما ، و از جمله آخرین تجربه ، یعنی سرنوشتی که مائوتیسم به آن دچار شده ، تأییدی بر این واقعیت است . لذا اگر کسی میخواهد واقعاً کمونیست باشد و کمونیست باقی بماند ، باید هر روز پیوند خود را با جنبش جهانی کمونیستی - و در مرکز آن اتحاد شوروی - مستحکم تر سازد و الا در پرازدی در لجن زار همکاری با امپریالیسم و ارتجاع خواهد غلطید .

۱۰ کوشیار

افسانه « سوسیال - امپریالیسم »

« احیاء سرمایه داری » در اتحاد شوروی (۱)

۴- تحریف واقعیت زندگی زحمتکشان شوروی

مائوئیست‌ها پس از آنکه سود و سودآوری موم^۱ مسات تولیدی و ذینفعی مادی زحمتکشان را در شمار کار خود از معتقدات بورژوازی^۲ جازیدند و فعال مایشا^۳ بودن^۴ مدبران مقتدر^۵ کارخانه ها را در اتحاد شوروی ثابت کردند^۶ و اصل لنینی استقلال نمایی موم^۷ مسات تولیدی را عامل گسیخته شدن^۸ تمرکز اداری^۹ بشمار آوردند^{۱۰} ، از تمام این ادعاها به نتیجه گیری نهائی میرسد از تند و میگویند :

« مالکیت دولتی در شوروی از صورت مالکیت سوسیالیستی خارج شده است و بمسود بورژوازی نخاسته ای میگردد^{۱۱} . این بورژوازی زحمتکشان شوروی را با وسائل تولید دولتی خواه از طریق قانونی^{۱۲} میسازد^{۱۳} و خواه از طریق غیرقانونی^{۱۴} ، که مورد پشتیبانی رژیم میباشد^{۱۵} ، استثمار میکند^{۱۶} . (۲) (تکه آزماست)

حال ماهیت این ادعاها مائوئیست‌ها را نیز بر پایه واقعیت‌ها و ارقام بررسی کنیم^{۱۷} .

مائوئیست‌ها برای اثبات^{۱۸} این ادعای خود که گویا سیستم جدید اقتصادی «طبق قانونی» استثمار^{۱۹} برای استثمار زحمتکشان شوروی راه قانونی بوجود آورد^{۲۰} ، به ادعای دیگری توسل شده میگویند :

« سیستم جدید اقتصادی دست مدبرکارخانه را در تقسیم سود کارخانه بین خود و همکارانش بازگذاشته است^{۲۱} . نه فقط برای مدبرکارخانه و قشری از مهندسان و سرکارگران و مسئولان حزب روزهیونستی حقوق گزاف^{۲۲} و چندین برابر کارگران مقرر میشود ، بلکه آنها حق دارند سهم بزرگی از سود کارخانه را بچگونگی پاداش بین خود تقسیم کنند^{۲۳} . (صفحه ۲۶)

آیا واقعاً سیستم جدید اقتصادی دست مدبران کارخانه ها را در تقسیم سود^{۲۴} بین خود و همکارانش بازگذاشته است^{۲۵} ؟ تا آنها بتوانند از این راه^{۲۶} « قانونی^{۲۷} » به استثمار زحمتکشان بپردازند ؟ برای پاسخ به این سؤال ، هرآنسان شرافتمند و بی غرضی میبایست پیش از همه وضع پیش از رفرم و پس از آن را با هم مقایسه میکرد و از این راه به نتیجه گیری نهائی میرسد^{۲۸} . ولی نویسندگان جزوه^{۲۹} ، که در راه خصومت با شوروی و کین توزی با مارکسیسم - لنینیسم^{۳۰} ، هرآنچه که نام معنویات و اخلاقیات دارد ، زهر پیاپی

(۱) بخشهای اول و دوم و سوم این نوشته را در شماره های سوم و چهارم و پنجم سال سوم «بیکار» مطالعه فرمائید
(۲) جزوه « سوسیال - امپریالیسم » ، از نشریات « توفان » ، صفحه ۲۸ - پس از این فقط صفحه

مربوطه در متن داده خواهد شد^{۳۱} .

گذارده اند^{۳۲} ، این راه را نیروند و فقط به ادعایسند^{۳۳} میکنند^{۳۴} .
واقعیت آن است که این ادعای مائوئیست‌ها نیز مانند تمام ادعاهای دیگر این دشمنان کف بر لب اتحاد شوروی از سر تا پا دروغ است^{۳۵} . تقسیم پاداش^{۳۶} میان کارگران و کارکنان رشته های تولیدی ، هم پیش از رفرم و هم پس از آن ، طبق مقررات و ضوابط خاصی که از طرف شورای وزیران و مقامات مرکزی اتحادیه های کارگری تعیین میشود^{۳۷} ، تقسیم میگردد^{۳۸} . این مقررات و ضوابط دست مدبرکارخانه را در تقسیم سود^{۳۹} ، آنها^{۴۰} ، بین خود و همکارانش^{۴۱} ، به هیچوجه باز نگذاشته است^{۴۲} . همه ساله مبالغ معینی^{۴۳} ، که میزان آن بر حسب کمیت و کیفیت فعالیت تولیدی کارخانه طبق ضوابط و ضریب های خاصی تعیین میشود^{۴۴} ، بر حسب کمیت و کیفیت فعالیت بهترین کارگران و کارمندان بعنوان پاداش میان آنان تقسیم میشود^{۴۵} . در انتخاب بهترین کارگران و کارمندان^{۴۶} ، علاوه بر مسئولان کارخانه ، اتحادیه کارگران نیز دخالت مستقیم و موثر دارد^{۴۷} .

اما در باره « حقوق گزاف^{۴۸} » مدبران و مهندسان و سرکارگران و مسئولان حزبی در کارخانه ها ، باید گفت که در جامعه سوسیالیستی میزان حقوق و دستمزد بر حسب کمیت و کیفیت کار تعیین میشود^{۴۹} . برای گروههای مختلف کارگران و سایر کارکنان بر حسب نوع^{۵۰} ، محل^{۵۱} ، درجه تخصص و میزان مهارت حقوق و دستمزد مختلف مقرر میگردد^{۵۲} . درآمد بیشتر در جامعه سوسیالیستی^{۵۳} ، که بر پایه کمیت و کیفیت کار بدست می آید^{۵۴} ، بمعنای استثمار نیست^{۵۵} ، بلکه تحقق اصل سوسیالیستی^{۵۶} « بهر کس مطابق کارش^{۵۷} » در جامعه سوسیالیستی^{۵۸} ، بر حسب شرایط تاریخی و اجتماعی معین^{۵۹} ، اختلاف سطح درآمد ها میتواند کمتر یا بیشتر باشد^{۶۰} . ولی گرایش در جهت ایجاد هماهنگی بیشتر در آن است (البته نه مساوات)^{۶۱} . و اتفاقاً رفرم اقتصادی در اتحاد شوروی^{۶۲} ، برخلاف ادعای مائوئیست‌ها^{۶۳} ، درست در جهت ایجاد هماهنگی در سطح درآمد ها عمل میکند^{۶۴} . برای نشان دادن این واقعیت^{۶۵} ، که در عین حال رسواکننده مائوئیست‌هاست^{۶۶} ، ارقام مربوط به دستمزد و حقوق گروههای مختلف زحمتکشان موم^{۶۷} مسات صنعتی اتحاد شوروی را در رساله های مختلف در جدول زیر منعکس میکنیم :

د دستمزد و حقوق متوسط ماهانه کارگران و کارمندان صنعتی در اتحاد شوروی (به روبل) *

| میزان افزایش ۸۸٪ نسبت به ۹۰٪ (%) | ۱۹۷۱ | ۱۹۶۵ | ۱۹۵۰ | |
|--|-------|-------|-------|-----------------------------|
| | ۱۳۵٫۴ | ۱۰۱٫۷ | ۶۹ | کارگران صنعتی |
| | ۱۸۱٫۶ | ۱۴۸٫۴ | ۱۲۲٫۹ | مهندسان و کارکنان فنی صنایع |

ارقام این جدول حاکی است که در سال ۱۹۵۰ (دوران استالین) حقوق متوسط مهندسان و کارکنان فنی ۱٫۸ برابر دستمزد متوسط کارگران بود^{۶۸} . در سال ۱۹۶۵ (آغاز رفرم) از اختلاف کاسته میشود و این رقم به ۱٫۵ کاهش می یابد و در سال ۱۹۷۱^{۶۹} ، یعنی پس از سیستم جدید اقتصادی^{۷۰} ، که به ادعای مائوئیست‌ها^{۷۱} ، برای مدبران و مهندسان و غیره حقوق گزاف^{۷۲} تعیین شده^{۷۳} ، این نسبت باز هم کمتر میشود^{۷۴} .

* نشریه آماری « اقتصاد ملی اتحاد شوروی ۱۹۷۲ - ۱۹۷۲ » ، مسکو ، ۱۹۷۲ ، صفحه ۳۵۰ - ۳۵۱

و حقوق متوسط این گروه فقط ۳۱ برابر حقوق کارگران میشود. دستمزد متوسط کارگران از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۱ به اندازه ۹۶ درصد افزایش می‌یابد، ولی به حقوق مهندسان و سایر گروهها — "پدر آمد" فقط ۴۷ درصد افزوده میشود. در اینجا آنچه مهم است، گرایشی است که در جهت افزایش سرعتر درآمد کارگران نسبت به سایر گروههای زحمتکش دیده میشود. باید تا "کید کنیم که این ارقام فقط سطح متوسط دستمزد کارگران و حقوق مهندسان و کارکنان فنی را نشان میدهند. در برسیاری از مو" مسات تولیدی اتحاد شوروی کارگران فراوانی وجود دارند که بیش از مد بران و سرمهندسان و مهندسان و سرکارگران "و" سسه خود دستمزد میگیرند.

ماثوئیسیتها، که برای نشان دادن "طریق قانونی" استعمار زحمتکشها "طریق غیرقانونی" استعمار شوروی فقط به ادعای توسل میشوند و این ادعا را بر هیچ سند رقی مبتنی نمی سازند (بعلمت فقدان آن)، در مورد "طریق غیرقانونی" استعمار زحمتکشها شوروی بحدی سند رقیم در دست دارند، که ذکر تمام آنها رباعت ملال خوانندگان خود میداند و باینجهت میگویند:

" میتوان مثالهای فراوان دیگری بر اینها افزود، ولی همین اندازه کافی است." (صفحه ۲۸)

مثالهایی که ماثوئیسیتهای ایرانی در باره "طریق غیرقانونی" استعماری آوردند، مربوط به حیف و میل و اختلاس و سو" استفاده عدّه ناجیزی از کارکنان "مو" مسات اتحاد شوروی است، که ماثوئیسیتهای پکن کرده آنها از مطبوعات خود اتحاد شوروی گرفته و پس از آب و رنگ خاصی که بعل خود به آن داد مانند در جزوه ای بانبراز وسیع به تمام زبانهای جهان منتشر ساخته اند.

دزدی و اختلاس و حیف و میل اموال دولتی و جنایات دیگر، "لکه های مادرزاد" می هستند، که از جوامع طبقاتی گذشته، بخصوص از جامعه سرمایه داری، که این پدیده هارا تشدید میکند، برای جامعه سوسیالیستی به ارث گذاشته میشوند. این واقعیتی است که تمام کلاسهای مارکسیسم به آن اذعان داشته اند. حزب و دولت شوروی هیچگاه وجود این قبیل پدیده های ناسالم را در جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی انکار نکردند و همیشه با آنها مبارزه برداخته اند. فقط افراد ساده لوح میتوانند چنین فکر کنند که این پدیده های ناسالم در اثر انقلاب سوسیالیستی بیکاره از بین میرود و فقط اشخاص کفته فکری که بوی ازمارکسیسم نبرده اند و یاد نعمان آگاه سوسیالیسم میتوانند وجود این پدیده هارا در جامعه سوسیالیستی دلیل بر "احیا" سرمایه داری و "باعامل بیدایش" بورژوازی نوحاسته" در آن قلمداد کنند. حتی در جامعه عقب مانده و روستایی چین نیز، که فقط مراحل اولیه دوران سرمایه داری و زندگی شهری نوع سرمایه داری را، که بروسعت و دامنه این قبیل فسادها همی می افزاید، میگذرانید، پس از انقلاب از این قبیل پدیده های ناسالم بحد کافی، که بتوان در باره آن جزوه و کتاب نوشت، وجود دارد. شعار مبارزه با "سه شتر"، یعنی دزدی و اختلاس، حیف و میل اموال دولتی و بوروکراسیسم، که سالهاست در چین مطرح شده، دلیل بر وجود این نوع پدیده های ناسالم در این کشور است.

در اتحاد شوروی، در کنار اکثریت مطلق زحمتکشها، که با ایمان و فداکاری و شرافتمندی در راه اعتلا" اقتصاد و تکامل جامعه سوسیالیستی خویش کار فعالیت میکنند، عدّه قلیلی دزد و مختلس نیز وجود دارد. در مطبوعات شوروی، در کنار هزاران هزار خیر و مقاله و تفسیر درباره فداکاری و ابتکار و خلاقیت میلیونها توده زحمتکش، اخباری نیز در باره این عدّه قلیل دزد و مختلس و فاسد منتشر میشود. قسطنظ آنهاست که تا مغز سر در منجلاب خصومت با اتحاد شوروی فرو رفته باشند، میتوانند تمام اخبار مربوط به

فداکاری و شرافتمندی زحمتکشها شوروی را ناسد پدیده بگیرند و از چند خبر در باره مشی ناجیزد و دغل کتاب و رساله صادر کنند. فقط کسانی که کین تیزی با جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی در تار و پود مغز پوسیده و تمام انماج و سلولهای وجود ناجیزشان نفوذ کرده میتوانند به شیوه آنتی کونیستهای امپریالیستی در زباله دانهای جامعه سوسیالیستی به کند و کاو بپردازند و در فاضلابهای کشورهای سوسیالیستی برای تبلیغات خود توفه اندوزند.

ماثوئیسیتهای ایرانی در کین تیزی نسبت به اتحاد شوروی چنان عنان از دست میدهند که حتی مدعی میشوند این طریق غیرقانونی استعمار "مورد پشتیبانی رژیم میباشد". آیا این تیره اندیشسان سیه دل میتوانند به خوانندگان خود پاسخ گویند که اگر این پدیده های ناسالم "مورد پشتیبانی رژیم" است، پس چرا این رژیم در مطبوعات خود عاملین این سیاهکار بهار افشا" و رسوا میکند؟ واقعیت چیست؟ واقعیت آنست که در اتحاد شوروی مبارزه با این پدیده ناسالم، که اتفاقاً در زمان استالینسن بعلم معینی تا حدودی تضعیف شده بود، اینک شدت و حدت بیشتری یافته است و افشا" عاملین این پدیده هاد مطبوعات شوروی یکی از مظاهر تشدید مبارزه و در عین حال یکی از وسائل این مبارزه است. بگذریم از اینکه انمان باید از مارکسیسم و مفاهیم طبقه و بورژوازی بحدی دور باشد که شستی ناجیز دزد و مختلس را، آنها در جامعه سوسیالیستی، "بورژوازی نوحاسته" بنامند.

ماثوئیسیت هاد رد شستی با اتحاد شوروی چنان پیش تاخته اند، که حتی همکارانشان در جنبه امپریالیسم نیز به گرد آنان نمیرسند.

سطح زندگی زحمتکشها شوروی

برافتادن بیکاری، گسترش بی سابقه و بی نظیر آموزش، بالا رفتن سطح زندگی زحمتکشها شوروی واقعیتی است که حتی جامعه شناسان و اقتصاددانان ستایشگر امپریالیسم اکنون به آن اعتراف دارند. ولی ماثوئیسیتها، که موافق با هدفهای پرگامیستی خود، در جای رفاه مردم شوروی رادلیل بر عدول آنان از سوسیالیسم جلوه میدهند و به همین جهت اتحاد شوروی را بنامه یکی از کشورهای "غنی" در دنیای امپریالیستی و در نقطه مقابل کشورهای فقیر می نهند، در جای دیگر باز موافق هدفهای پرگامیستی خود، درباره بیکاری و در بدری و پائین آمدن سطح زندگی مردم شوروی اشک تمساح می ریزند. آنان میگویند:

" برقراری " سیستم اقتصادی جدید " که برجستجوی سود مبتنی است مصائب عظیمی برای زحمتکشها شوروی بهار آورده و باعث بیکاری عدّه کثیری از کارگران و در بدری آنها از شهری بشهر دیگر گردیده است." (صفحه ۲۴)

اکنون سالهاست که آموزش دوره دبیرستانی در اتحاد شوروی اجباری شده است، یعنی تمام نونهالان و جوانان شوروی تا ۱۷ سالگی مجبور به تحصیل هستند. با اینهمه ماثوئیسیتها مدعی میشوند که:

" پدیده جدیدی روز بروز در شوروی شیوع می یابد و آن استعمار بیرحمانه کارگران خرد سال است. اینک مدبران کارخانه های شوروی بمنظور تحصیل سود بیشتر ترجیح میدهند که خرد سالان را بابت دستمزد کم تراستخذ ام کنند و از آنها باندازه کارگران دیگر کار بکشند." (صفحه ۲۴)

ماثوئیسیتها برای بثبوت رساندن این دعاوی بی پایه، هیچ دلیل و سندی نمی آورند. آنجا هم که برای "مسند کردن ادعاهای خود به رقم و سند متمول میشوند، ارقامی دروغین از خود جعل میکنند. به این نوشته "مسند" آنان توجه کنید:

" رویونیستهای شوروی گاهی از افزایش دستمزد کارگران نیز ملاحظه" ولی آمار

خود آنها نشان می‌دهد که بهای ۵ رقم از کالاهای عمده مصرفی مانند آرد، پارچه، کفش و غیره در فاصله سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۵ - ۴۲٪ بالاتر رفته و حال آنکه سهم دستمزد کارگران و کارمندان در فاصله سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۴ فقط ۱۸٫۹٪ افزایش یافته است. و این امر بر تنزل قدرت خرید کارگران گواهی می‌دهد. (صفحه ۲۵) (تکیه از ماست)

حال ما آمارهای رسمی اتحاد شوروی را، در مورد تغییراتی که در بهای کالاهای مورد اشاره ماثوئیست‌ها حاصل شده، در اینجا می‌آوریم تا "سپه روی شود هر که در او غش باشد".*

تغییرات حاصله در بهای برخی کالاهای مصرف عمومی در اتحاد شوروی (به درصد) *

| نوع کالا | ۱۹۵۰ | ۱۹۵۸ | ۱۹۷۱ |
|-------------------|------|------|------|
| آرد | ۱۰۰ | ۶۰ | ۵۸ |
| پارچه های نخی | ۱۰۰ | ۷۰ | ۶۸ |
| پارچه های پشمی | ۱۰۰ | ۹۱ | ۸۲ |
| پارچه های ابریشمی | ۱۰۰ | ۹۰ | ۶۷ |
| کفش چرمی | ۱۰۰ | ۸۱ | ۸۱ |

چنانکه می‌بینیم بهای کالاهایی که ماثوئیست‌های ایرانی در جزوه ضد شوروی خود مدعیند که طبق آمارهای خود شوروی افزایش یافته، سال بسال روی کاهش بوده و گاه تقریباً به نصف بهای سال ۱۹۵۰ رسیده است. کاهش بهای کالاهای مصرفی در اتحاد شوروی فقط مربوط به کالاهای مذکور در بالا نیست، بلکه آمارهای رسمی اتحاد شوروی حاکی است که بهای مجموع کالاهای مصرفی مردم در شوروی در سال ۱۹۷۱ نسبت به سال ۱۹۵۰ در حدود ۲۵٪ کاهش یافته است. با در نظر گرفتن افزایش دستمزدها و بخصوص حقوق و مزایای اجتماعی تازه ای که در سالهای اخیر نصیب بخت‌شان شوروی شده، دستمزد واقعی و سطح زندگی مردم شوروی به میزان قابل ملاحظه ای بالا رفته است. مثلاً دستمزد متوسط ماهانه کارگران و کارمندان اتحاد شوروی از ۸٫۷۷ روبل در سال ۱۹۵۸ به ۱۲۶ روبل در سال ۱۹۷۱ یا ۶۲ درصد افزایش یافته و درآمد آنان با در نظر گرفتن حقوق و مزایای اجتماعی در همین مدت از ۱۰۴٫۴ روبل به ۱۷۰ روبل بالغ شده است. در عین حال کاهش بهای کالاهای مصرفی باعث گردیده که درآمد واقعی سرانه مردم شوروی طی ۱۱ سال ۱۹۶۰-۱۹۷۱ باندازه ۶۶٪ افزایش یابد. طبق آمارهای موجود درآمد واقعی کارگران و کارمندان اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۱ نسبت به سال ۱۹۴۰ به اندازه سه برابر و درآمد واقعی کلوزیان در همین مدت ۸٫۴ برابر شده است. چنانکه می‌بینیم میان درآمد روستائیان و شهریان نیز

* نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی" در سال ۱۹۶۵، صفحه ۶۵۳ و نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی" ۱۹۷۲-۱۹۷۲، صفحه ۴۱۰

بند ریج هماهنگی بیشتری پدید می‌آید (۱)

تمام این ارقام و واقعیت‌ها و ده‌ها و صد‌ها رقم و سند دیگر بظلال ادعاها و جعلیات ماثوئیست‌ها را بهر انسان بی‌غرض و شرافتمندی بشیوت میرساند.

ما به بحث خود در باره "افسانه احیا سرمایه داری در اتحاد شوروی" پایان می‌دهیم. با آنکه در رد اتهامات و جعلیات دشمنان سوسیالیسم و شوروی ده‌ها مقاله و رساله میتوان نوشت، ما اکنون به آنچه که در چهار شماره اخیر "پیکار" نوشتیم، اکتفا میکنیم. اطمینان داریم که هر انسانی حقیقت‌جو، با اندکی مداقه در نوشته‌های ماثوئیست‌ها و مقایسه آنها با واقعیت‌ها، خود میتواند به ماهیت ضد مارکسیستی و ضد شوروی این شیادان معرکه سیاست‌بازی بخوبی پی ببرد.

۰۱ فروردین

(۱) نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی" در سال ۱۹۶۵، صفحه ۵۶۷، "اقتصاد ملی اتحاد شوروی" ۱۹۷۲-۱۹۷۲، صفحه ۳۵۰ و ۳۶۳

در کنگره لنینیست های جوان

فرستادگان ۲۲ میلیون جوان، اعضای سازمان لنینی جوانان کمونیست شوروی (کسمول)، روز ۲۳ آوریل (۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۳) در مسکو گرد آمدند تا کنگره هفدهم خود را تشکیل دهند. در حدود ۵۰۰۰ نفر نمایندگان جوانان، مهربانان داخلی و خارجی و فرستادگان سازمانهای جوانان ۱۰۲ کشور تسالار آراسته کاخ کرملین را پر کرده بودند.

هنگامیکه رهبران حزب بدولت شوروی، که بعنوان هیئت رئیسه افتخاری کنگره انتخاب شده بودند، پای به تالار نهادند با هورا و دست زدن شورا انگیزه برورگوردیدند، همه بیخاستند و غرغوشادی چند یمن دقیقه ادامه داشت. کنگره در اینجا همین سالگردی تشکیل میشود که سازمان کسمول بنام لنین نامیده شد. بعد از اینکه پرچمهای رزمی کسمول وارد تالار گشت و ارگانهای اجرائی کنگره انتخاب شدند، نریمون در اختیار رفیق برژنف در بیرکل حزب کمونیست شوروی قرار گرفت.

رفیق برژنف در سخنرانی تاریخی خود گفت که کسمول در راه طی شده خود در نیم قرن اخیر، تحت رهبری حزب کمونیست شوروی پیوسته نام لنین را با احترام و افتخار حفظ کرده است. کسمولها یاد میکنند و به نسل جوان یاد میدهند تا برای کمونیسم مانند لنین زندگی، کار و مبارزه نمایند.

در بیرکل حزب کمونیست شوروی از خدمت انقلابی کسمول در اولین نقشه های پنجساله، در جنگ کبیر میهنی و در ترمیم خرابیهای ناشی از تجاوز فاشیستها و در پیشبرد علم، اقتصاد و فرهنگ کشور یاد نمود و گفت که همیشه سنت کمونیستها بوده که به جوانان اعتماد کنند، از شور و احساسات صافانه آنها پشتیبانی نمایند و به آنها یاری دهند تا راه درست زندگی را انتخاب کنند و یاد انش و تجارب نسلهای پیشین را به یاد آورند. حزب کمونیست شوروی به این سنت بیش از پیش وفادار خواهد ماند. رفیق برژنف گفت: "شما نمایندگان جوانانی هستید که در زیر آسمان صلح آموخته شده و رشد یافته اید و مایه ای از مضمین ثمرات سیاست خارجی لنینی حزب، کشور وارد نگاه سوسیالیستی میدانیم. اجرای پیروزمند برنامه صلح کنگره بیست و چهارم با مقاومت و واکنش نیروهای ارتجاعی از محافل امپریالیستی تولید رهای مائوئیستی مواجه میگردد، ولی ما این راه دشوار را گام بگام بدون انحراف ادامه خواهیم داد. سیاست خارجی ما بد رستی "تعرض صلح" نامیده شده و ما این تعرض صلح را با خاطر زندگی، برای سعادت کودکان و برای رفاه حال و آینده انسانها دنبال خواهیم کرد."

رفیق نیاز لنینکف دبیر اول کسمول در گزارش کمیته مرکزی کسمول تاکید کرد که جوانان بانهری شگرف خود همیشه در اولین صفوف سازندگان کمونیسم خواهند بود.

نمایندگان جوانان توده ای ایران در رد خود به کنگره از جمله گفت که سخنان رفیق برژنف در کنگره الهام بخش جوانان شوروی و جوانان سایر کشورهاست و برای مبارزه و فعالیت آنها افق تازه ای می گشاید. او گفت جوانان مرفقی ایران، که در شرایط دشوار زندگی و دشواری و شکر و مرگ مبارزه میکنند، بهبود و گسترش روابط با کشور شوروی را تأیید میکنند و برای گسترش بیشتر این روابط، برای قطع نفوذ امپریالیسم و مخالفش، در راه طرد سیاست آنها، که تبدیل کشور ما به زانده ارم منطقه و کانون جنگ و تجاوز در منطقه است، تلاش مینمایند.

کنگره سازندگان جوان کمونیسم با موفقیت به کار خود پایان داد و نمایندگان نسل جوان شوروی به حزب خود اطمینان دادند که به آموزش لنین و راه حزب وفادار خواهند ماند و همیشه در صفوف نوآوران، برای ساختمان کمونیسم در شوروی و جوان کردن جهان کهن مبارزه خواهند کرد.

مأمور سازمان امنیت یا مائوئیست پیگیر؟

در این اواخر اوراقی در غرب منتشر میشود با امضا "محمد جاسمی". این اوراق که در آغاز بدو نام بود، بعد از نام "رستاخیز ارگان وحدت ملی" منتشر شد و ضنادر همان شماره نخستین "رستاخیز" و بعد داده شده که بزودی "مجله مسائل وحدت ملی" منتشر میشود. خطاب این اوراق به "مخالفین ملی و اجتماعی ایران"، یعنی اپوزیسیون ضد رژیم است، که مقصود درجه اول مائوئیستهاست و البته حزب توده ایران را هم در برنمیگیرد.

در برخورد اول با این اوراق ممکن است این تصویر پیش آید که باز هم سازمان امنیت یکسویی از "انقلابیون" را بداند اخته است، که باز هم سازمان امنیت شگرد جدیدی برای مقابله و مبارزه اید ثولوتیک با مخالفان رژیم بکار برده است. ولی بررسی دقیق تر این اوراق نشان میدهد که مسئله از این جالب تر و بغرنج تر است.

"محمد جاسمی" کیست؟ "محمد جاسمی" را نام کسانی که در خارج از کشور در فعالیت سیاسی شرکت دارند، میشناسند. وی یکی از فعال ترین مائوئیستها، یکی از فعال ترین اعضا کفدراسیون، یکی از فعال ترین انقلابی مآبان، یکی از فعال ترین و کینه توز ترین عناصر ضد توده ای و شوروی بود. و حالا؟ برای اینکه موضع کنونی "محمد جاسمی" روشن شود، اصول نظریات بیان شده در اوراق منتشره از طرف وی را در زیر می آوریم:

- "انقلاب شاه و ملت" انقلابی است "واقعی و اصیل"، انقلابی است "دمکراتیک، مترقیانه و مبین پرستانه".

- "انقلاب شاه و ملت" هنوز "نامرادی ها و نارسایی های زیادی" دارد. ولی بهر حال نباید این نامرادیها و نارساییها را بحساب شاه گذاشت.

- پیروان مائوتسه دون که "محتوی تحولات اخیر را درک نکرده" اند، باید بدانند که راه انقلاب ایران راه انقلاب چین نیست.

- پیروان مائوتسه دون "بیشتر تحت تاثیر برداشت لنین پیاو از عقاید مائوتسه دون میباشند تا خود این عقاید". در حالیکه کسی که نظریات مائوتسه دون را خوب مطالعه کرده باشد، میدانند که او از این کلی گوییها بری است و در اساس مخالف هرگونه جذبیت و عناد با واقعیات بوده و اصولاً عقاید خود را در مبارزه با چنین هاشی که از راه کشورهای دیگر تقلید میکنند رشد داده است. ۰۰۰"

- پیروان مائوتسه دون "که حتی به عقاید مائوتسه دون نیز عمل نمیکند به منافع مردم ایران همان مردم زحمتکشی که آنها میخواهند از منافعیشان نمایندگی کنند - لطمه میزنند. زیرا آنها به رهبران حزب توده دستک میدهند که با حطه به "عقاید" مائوتسه دون پسرای شوروی در ایران وجهه بتراشند، در حالیکه شوروی امروز واقعا چیزی جز یک ارتدورت نیست. ۰۰۰"

- پیروان مائوتسه دون از جانب دیگری هم به زحمتکشان ایران لطمه میزنند، چون آنها بر حسب موضع غیر اعتدالی و اصولاً نادرست خود شاه ایران را درگیر مبارزه با مرتجعین

واریابان قدرتهای خارجی آماج حمله اصلی مخالفین قرار داده اند. همه میدانند که خود چینی هانسیت به شاه ایران نظر مساعد و مثبتی دارند

- پیروان مائوتسه دون که تضاد بین روش خود و نظر چینی هارامی بینند، بجای اینکه عیب را در خود جستجوکنند گناه را به گردن دیگران می افکنند و معتقدند که باچین اشتباه میکند یا مصالح پایگاه انقلاب جهانی "کنار آمدن با" مرتجعین ایران را ایجاب مینماید و یا چنین دیگر دست مائوتسه دون نیست

- پیروان مائوتسه دون با اینکه "نیروی کوچکی هستند ولی با قدرت تشکل و سلاح معنوی و نظر و کار آئی ویژه خود در چارچوب مخالفین جای خصوصی را اشغال میکنند" و بهمین جهت هم "ارزش خاصی" دارند و هم "مسئولیت آنها بهمان دلیل سنگین تر است".

- پیروان مائوتسه دون باید اشتباه خود را تصحیح کنند و "واقعیت را در نظر بگیرند و انعطاف داشته باشند". آنها باید جانب شاه و وحدت ملی و مستحکمی با او بگیرند. این قدم اول است. "قدم بعدی بدون تردید ایجاد امکانات فعالیت عادی و قانونی و یا قبول مسئولیت سازمانها و احزاب سیاسی غیر قانونی کنونی است که در راه آزادی و استقلال قدم بر میدارند و در یک محیط اعتماد متقابل کامل شیرازه وحدت ملی را با شاه مستحکم میسازند".

خوانندگان گرامی! (مانند با تفصیل از این اوراق) بویژه ورقه "آیاراه چین راه کشور ماست؟" نقل قول کردیم تالاب و کته نظریات "محمد جاسمی" از زبان خودش آشکار شود. از این نظریات، نکات کهنه و نو در عقاید "محمد جاسمی" چیست؟

- نکات کهنه بقرائین است:
- وی همچنان ضد توده ای و ضد شوروی است.
- وی همچنان پیرو عقاید اصیل "مائوتسه دون" است.
- وی همچنان در بست از سیاست چین دفاع میکند.
- وی همچنان پیروان مائوتسه دون را - اگرچه با برخی از آنها هنوز ظاهراً اختلافاتی دارد - یاران خود میدانند.
- نکات نو بقرائین است:

- وی هوادار رژیم شاه شده است.
- وی طرفداری چین را از رژیم شاه درست میدانند.
- وی برخورد یاران خود را به رژیم شاه نادرست و مخالف عقاید مائوتسه دون و سیاست چین میدانند.
- وی میخواهد یاران خود را در جهت سیاست چین به پشتیبانی از رژیم شاه جلب کند.
- بسخن دیگر "محمد جاسمی" تمام اجزا و مشخصات سیاست گروه مائوتسه دون را در نظریات خود جمع کرده است:

دفاع از عقاید مائوتسه دون ، دفاع از سیاست چین ، سیاست ضد کمونیستی ضد شوروی و هوا-

داری از رژیم شاه . بهمین جهت بنام ما ، از بررسی نکات کهنه و تازه در نظریات "محمد جاسمی" این نتیجه حاصل میشود که وی یک مائوتسیست پیگیر است ، کسی است که عقاید مائوتسه دون و سیاست چین را بدرستی درک کرده است و میکوشد مائوتسیسم را در ایران بطور "خلاق" بکار برد . لذا اوقتی او میگوید که

پیروان مائوتسه دون دچار "تضاد" شده اند و "حتی به عقاید مائوتسه دون هم عمل نمیکند" ، حسرتی دارند . او در واقع از یکطرف پیروان مائوتسه دون را تهدید میکند ، به این معنی که آنها را متهم به مخالفت با عقاید مائوتسه دون میکند ، و از طرف دیگر به آنها وعدہ و نوید میدهد که اگر اشتباه خود را تصحیح کنند ، از "فعالیت عادی و قانونی" برخوردار خواهند شد . "محمد جاسمی" نه فقط در پیروی از مائوتسیسم پیگیر و خلاق است ، بلکه جسور هم هست . زیرا "محمد جاسمی" ، در پیروی پیگیر از مائوتسیسم ، با یکی از این تدابیر که ادعاهای انقلابی خود را در مبارزه برضد رژیم شاه کنار بگذارد و صریحاً بگوید که "مبارزه طبقاتی که اساس سیاست و مشی اجتماعها و تعاونیهای ایران است (جاسمی معادل "اجتماعی ها" را برای سوسیالیستها و "تعاونیها" را برای کمونیستها انتخاب کرده است) در شرایط کنونی در پیروی از این مشیسی (یعنی "وحدت ملی باشاه") خلاصه میشود" . این خصلتی است که هنوز "رهبران باقیمانده" مائوسو - نیستیهای ایرانی از خود نشان نداده اند ، چون آنها هنوز تمید اند که دفاع از "انقلاب شاه و ملت" را چگونه توجیه کنند تا هواداران گمراه خود را از دست ندهند .

و اما اینکه برخیها عمل "محمد جاسمی" را کار سازمان امنیت میدانند ، دلیلش روشن است . سازمان امنیت بعنوان بازو اصلی رژیم شاه در هر جا و نزد هر کس و به هر شکل سیاست ضد توده ای و ضد شوروی را تقویت میکند . سازمان امنیت از این واقعیت هم باخبر است که گروه مائوتسه دون رسماً و علناً پشتیبانی خود را از رژیم شاه اعلام داشته است . بنابراین دفاع از سیاست چین در ایران نه فقط از نظر سازمان امنیت جرم نیست ، بلکه کمال مطلوب است . مائوتسیستها و جاسمی همه این شرایط هستند . لذا اگر نظر مائوتسیستها را در سازمان امنیت تلقی شود و نظر سازمان امنیت نظر مائوتسیستها ، کاملاً طبیعی است . در اینجا است که نظریات مائوتسیست پیگیر با نظریات مائوسازمان امنیت تفاوتی ندارند . در اینجا است که این امر که "محمد جاسمی" بدستور مستقیم سازمان امنیت اوراق خود را منتشر میکند یا غیر مستقیم مبلغ نظریات سازمان امنیت است ، نقشی بازی نمیکند و تغییری در واقعیت نمیدهد . در اینجا است که "محمد جاسمی" بخودی خود فاقد اهمیت است . اهمیت او فقط در اینست که برای نخستین بار بیان کننده بدون نقاب سیاست واقعی مائوتسیستها شده است ، سیاستی که با سیاست رژیم شاه و سازمان امنیت یکی است .

اینک روی سخن ما با کسانی است که به مائوتسیسم روی آورده اند ، برای آنکه فکر میکردند این تنها سیاست و عمل انقلابی است و یا اینکه از این راه بهتر و سریعتر میتوانند به انقلاب ایران کمک کنند . مائوتسیسم از همان آغاز همواره یک آموزش بیگانه با مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بوده است . مائوتسیسم از همان آغاز همواره با جنبش جهانی کمونیستی و جنبشهای آزادی بخش ملی مخالف بوده است . مائوتسیسم از همان آغاز همواره در جهت مخالف منافع واقعی خلقها عمل کرده است . شرایط و اوضاع و احوال معین موجب شد که مائوتسیسم توانست چهره واقعی و زشت خود را تا مدتی از انظار افراد جوان و بی تجربه پنهان نگاهدارد . ولی مدتی است که دیگر نقاب از چهره مائوتسیستها ، هم در صحنه جهانی و هم در مهبین ما برداشته شده است . اینک هر فرد با شرف و صادقی و با حسن نیتی میبیند و میتواند ببیند که مائوتسیستها چگونه با هارترین مرتجعین در سراسر جهان - از تجار و کاروان امریکائی گرفته تا فاشیستهای شیلی ، از انتقاصجویان آلمان غربی گرفته تا شاه ایران - علا برضد جنبش جهانی کمونیستی و جنبش آزادی بخش ملی متحدند . اینک زمان آن فرارسیده است که هواداران گمراه ، ولی با حسن نیت مائوسو - نیستها ، پیوند خود را با این گروه ضد انقلابی قطع کنند و نیروی خود را ، که تا بحال به هد رفته است ، در جنبش اصیل ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری مهبین ما - که در مرکز آن حزب توده ایران قرار دارد - بکار بندازند . ما هر دستی را که از روی صداقت و صمیمیت بسوی ما دراز شود ، خواهیم فشرد .

تعمیه شده است، آشنا باشید ، برخی از مشخصات آنها را برای شما توضیح میدهم. در جنگ جهانی دوم این سلسله‌ها بنام "ارز های هیتلر" معروف بودند ، زیرا تیر آنها ، که به آماج میرسید ، دشمن را می‌برد و دوتکه میکرد .



با دشمنان از حقه درآمده و بالتذ از اثری که این سخنان مجنونانه در تئودور می‌داند در میان آنها شده زیاد ، کودتای کثرت‌شانزده ساله زن وجود داشت - افسر تبه‌بید های - تودرا بعنوان " خدا حافظی " سادیستی تکرار کرد :
" من از ماغون های خویش در خونهای دولتی دستورات ویژه دارم " من میتوانم به مابد لخواه

فرمانده فاشیست « ورزشگاه » شیلی

به زندانیان گفت :

«تمنایم کنم بدست من بهانه‌ای»
«بدهید تا شما را بگشتم»

اواخر اسفند ماه ۱۳۵۲ (اواخر فروردیه ۱۹۷۴) بانو آئینده ، همسر رئیس جمهوری شهید شیلی ، به نمایندگی از طرف فدراسیون بین المللی زنان دمکرات ، در کمسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد حضور یافت و رژیم فاشیستی شیلی را بر صدر لی اتهام نشانده . بانو آئینده جنایات فاشیستهای شیلی را با فاشیستهای هیتلری مقایسه کرد و از کمسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد خواست که رژیم فاشیستی شیلی را محکوم کند و آزادی مهبین پرستان شیلی و قطع ترور فاشیستی را بطلاند . نماینده رژیم فاشیستی شیلی با گستاخی اظهارات بانو آئینده را " تکذیب " کرد .

در زیر گوشه ای از این جنایات را از زبان یکی از نجات یافتگان اردوگاه اسیمران - که ورزشگاه شیلی نام داشت - به اطلاع خوانندگان گرامی میرسانیم . این گواهی ، که در روزنامه بیروژوائی فرانسوی "لوموند دیپلماتیک - دسامبر ۱۹۷۳" انتشار یافته است ، عبارت " تکذیب " نماینده رژیم فاشیستی شیلی را آشکار میسازد .

پیکار

" شما اسرای جنگی هستید . شما اهل شیلی نیستند ، مارکسیست و بیگانه اید . بنابراین ما تصمیم داریم شمارا تا آخرین نفر بکشیم . در آنچه مربوط به من است ، من این کار را با لذت فراوان و با مسرت ویژه ای انجام خواهم داد . خیال نکنید که اگر هیچیک از شما از این اردوگاه اسیمران جان سالم بدر نبرد ، من در دروجدان خواهم گرفت ."

توده زندانیان در سکوت محض صدای فرمانده " ورزشگاه شیلی " را گوش میکردند . در ایمن ورزشگاه ، که اخیرا سقفی آن را پوشانده است ، فردای روز بهاران کاخ ریاست جمهوری پیش از ده هزار نفر زندانی شده بودند . همه یا تفریبها همه آنها ، اعم از بومی یا خارجی ، طی ساعتهای قبل از ورود به ورزشگاه ، در کلانتریهای سربازخانه ها ، در وزارت دفاع یاد رحل کار تحت شکنجه قرار گرفته بودند . آنها با چشمان وحشت زده ، بی توجه به اینکه در مدت بیست ساعت ، غذای از دست جلادان خود دریافت نکرده اند ، سخنان فرمانده الوارادو (Alvarado) ، افسر ارتش شیلی را گوش میکردند :

" چون ممکن است با سلسله‌هایی که بالای سر شما ، از طرف ، در لیه های فوقانی ورزشگاه ،

خود رفتار کنم و حتی شمارا بکشم * یعنی میکنم بدست من بهانه ای بدید تا شمارا بکشم * کافسی است که یکی از شما بچنید ، کوچکترین حرکت مشکوکی بکند ، یا بنظر من چنین برسد ، تا شما در تن خود حس کنید که چگونه آره هیتر پیکرتان را می برد و به دو نیم میسازد * شب خوش *

همینکه افسرفت ، گارد مسلح تقویت شد * مکتوبی که پس از رفتن افسر برقرار شد به صلح و آرامش گورستان شباهت داشت * چند لحظه بعد ، با ورود صد هاتن بازداشتی تازه ، که با مشت و لگد به درون اردوگاه رانده میشدند ، سروصدایان گرفت * تازه واردان را ، که در اثر ضربات ، گرسنگی و خستگی سنگ و مد هوش بودند ، به بخشی از ورزشگاه ، که هنوز اشغال نشده بود ، روانه کردند * بسا آنکه اکثر بازداشتی ها پیش از ورود به اردوگاه کتک خوردند و زخمی بودند ، معذک سرمازان آنها را وامید داشتند که در مدخل ورزشگاه یکی دو ساعت بدوند * کسانی که نمیتوانستند این تمرین را تحمل کنند ، ته تفنگ ، مشت و لگد میخوردند *

افسران ، دستوراتی را که خونتاطیبه مارکمیستهاداده بود ، بدون توجه به اینکه در میان بازداشت شدگان عدده ای از فعالین حزب دمکرات مسیحی وجود دارد ، که در محل کار بازداشت شده بودند ، در مورد همه بازداشتی ها موافق اجرا میکردند *

سروانی که زندانیان تازه وارد را با زجوشی میکرد ، آنها را مورد اهدانت قرار میداد * برخی از آنان را وارد اشدت تالخت شوند یا با قیچی ناخن گیری صورت خود را برتراشند * پروفسور هارابه جویدن کسانغ واد ارکرد * پس از نیمه شب پله های ورزشگاه و زمین باسکتبال از زندانیان پر شد * بازداشت شدگان در حال نشسته و خوابیده و بیایمعی واقعی کلمه رویهم دراز کشیده بودند * روشنفکران سرشناس و کارمندان عالیرتبه حکومت خلق در جارف شمال ورزشگاه ، که از قصر " مونه دایک " یک کیلومتر و نیم فاصله دارد ، نشانه شده بودند * روبروی آنها رادارد صد نفر خارجی اشغال کرده بودند * نیروهای مسلح و پلیسهای پلیس به لباس اونیفورم با آنها در مناشنه رفتار میکردند *

زیر زمین ورزشگاه به شکنجه گاه مبدل شده بود * در آنجا عدده ای از زندانیان را تیرباران کردند * برخی از بازداشت شدگان ، که به شکنجه گاه رفته و بازگشته بودند ، طرز عمل شکنجه گران را توضیح میدادند * هنگام مراجعت از شکنجه گاه ، آثار شکنجه در صورت و بدن همه آنها دیده میشد * در برخی از موارد آلت تناسلی را به برق وصل میکردند * بعضی از بازداشت شدگان در اثر شکنجه به حالت اغما افتاده بودند و بزحمت میتوانستند حرف بزنند *

" ویکتورخارا " یکی از بهترین آهنگ سازان و اجرا کنندگان سرودهای انقلابی ، هنگام حضورش پلیس به دانشگاه فنی بازداشت شده بود * وی سرشار از خوشبینی بود و هیچگونه اثر ضربت و کتک خوردگی نداشت * پنجشنبه ، مقارن سحر ، او را به زیر زمین شکنجه گاه بردند * هنگامیکه چند ساعت بعد به روی پله های ورزشگاه بازگشت ، تنش پوشیده از زخم و دستهایش له شده بود * او گفت : " پاته تفنگ انگشتان مرا له کرده اند تا هرگز نتوانم گمان بزنم " *

" ویکتورخارا " را روز جمعه از ورزشگاه بیرون بردند * نعلش او را در روز بعد در یکی از کوچه های پایتخت یافتند * مطبوعات رسمی اعلام داشتند که " خارا " قربانی یک سانحه شده است * ولسی هزاران نفر ، که وی را در ورزشگاه شیلی دیده اند ، میدانند که وی وحشیانه بقتل رسیده است * تا وقتیکه ورزشگاه سرپوشیده بحتوان اردوگاه زندانیان بکار برده میشد ، فضای وحشت و ترور در آن هرگز آرام نشد * نخستین بار ، در بعد از ظهر روز پنجشنبه ، غذائی به زندانیان داده شد ، که عبارت بود از یک فنجان آب ولرم بنام قهوه * بسیاری از زندانیان حتی نان دریافت نکردند * عدده ای از آنان از روز سه شنبه در زندان بودند و غیر از آب چیزی نخوردند * گروهبانی که وضع

زندانیان صا * ترش کرده بود ، چند عدد پرتقال بین آنها تقسیم کرد * بیش از صد نفر از زندانیان ، هر کدام یک قاچ از این پرتقال ها خوردند و صد نفر دیگر پوست پرتقال ها را میان خود تقسیم کردند *

صدای تیر مسلسلها ، که پیوسته از کوچه و از زیر زمین شنیده میشد ، پس از نیمروز پنجشنبه دیگر برای بازداشت شدگان نازگی نداشت * با این وجود ، در صبح آنروز ، کارگری پنجماهه ، که میگرفتیم ، این فضای ترور و وحشت را تحمل کند ، دچار جنون گردید و در حالیکه فریاد میزد : " مردم را کشتار میکنند ، زنده باد کمونسم ! فاشیستهای گم * " خود را از پله های فوقانی به پله های پائین ، که عدده زیادی از زندانیان در آن جا گرفته بودند ، پرت کرد * این مرد ، که علیرغم شدت ضربت و جراحت سر ، هنوز زنده بود ، از دست نظامیان ، که کشان کشان می بردندش ، در رفت و سرش را با چنان شدتی به دیوار کوبید ، که جسمه اش شکست و آنافوت کرد * چند ساعت بعد ، ده نفر نظامی ، بازداشتی دیگری را ، که او هم دچار جنون شده بود ، گرفتند و بشدت مضروب کردند * یکی از آنها ، سروانی که هویت بازداشتی های تازه وارد را یادداشت میکرد ، پاته تفنگ چنان ضربتی به سر بازداشتی زد که تفنگ شکست * صورت زندانی توده خون آلودی بیش نبود ، معذک بلند شد و خواست در برود * سه نفر سرماز او را گرفتند ، دستهایش را بستند و از ورزشگاه کشان کشان بیرون بردند * زندانی با صدای تاشراوری فریاد زد : " به کواس ۱۲۷۰ خبندید که آنها را میبرند بکشند ! " دیگر کسی این کارگردار ورزشگاه یاد رجای دیگرندید *

خشونت نظامیان ، بویژه افسران ، موجب جنهم اعتراض آمیزی از طرف بازداشتی ها گردید ، که بید رنگ بوسیله شلیک تفنگ در هم شکسته شد * ولی در اثر این حادثه کسی کشته یا زخمی نشد ، زیرا زندانیان خود را به زمین انداخته بودند *

محیط وحشت آرام نشد ، ولی زندانیان میکوشیدند یکدیگر را دل آری دهند و خود را نوازند * آنها میتوانستند آهسته با هم صحبت کنند و این کاراطمینان بخش بود * هر یک کیفیت گرفتاری خود را حکایت میکرد * کارگران یک کارخانه در بخش " ویکونا ماکنا " (Vicuna Mackenna) جریان قتل يك ویکونمولاژی را ، که بدست گروهی از سرمازان در جلوی کارگاه راد یوسازی بخش دولتی کشته شده بود ، نقل میکردند * همان مرد خارجی ، که وحشیانه کتک خورد ، بعد از نظامیان دستور دادند ، که اگر نمیخواهد کشته شود ، فوری از آن جا برود * او منتظر تکرار دستور نشد و بید رنگ براه افتاد * ولی ده متری دور نشده بود که گلوله ای به پس گردنش خورد * چون گروهی از کارگران ، که در همانوقت توقیف شده بودند ، اعتراض کردند ، یکی از سرمازان به نعلش نزدیک شده به رویش آدرار کرد و گفت : " من بروی بیگانگان میشاشم و می رنم " در میان بازداشت شدگان ورزشگاه شیلی عدده زیادی کودک وجود داشت * دونفر از آنها در يك صف انتظار در مقابل يك نانواشی گرفتار شده بودند * آنها از کیمسه کوچکی که معمولانان شیرینی خود را در آن میگذاشتند ، جدا نمیشدند * طبیعی است که کودکان بیش از همه رنج میبردند * یکی از آنها ، که عصبی شده بود ، به سرمازی حمله کرد * سرماز ، بدون توجه به اینکه این کودک شاید سیزده ساله هم نداشته باشد ، از فاصله نیم متری قلب او را هدف قرار داد * کودک در ستش را بروی زخمش گذاشت ، جرحی خورد ، به نزد هاجنگ زد و جشمانش به گواهان این صحنه خیره شد * خواست سخن بگوید ، کلمات در گلویش گیر کردند * آهسته سر خورد و افتاد ، در حالیکه بیپوده میکوشید با خیزد و زند * بماند * او نقش بر زمین شد * در این موقع استواری نزد یک شد و با ساد بسم بیمارگونه ای جسد این کودک را ، که میتوانست فرزند او باشد ، لگد مال کرد *

« تقدیم به خلق مبارز شیلی »

شعای رهروان راه آزادی
که اکنون دست و پاتان بسته در بندید
شماربایک اتریکی زندان
شکنجه
ترس مردن نیست میدانم
همانجا باز میدان نبرد است و شما
چون آن سرباز پرشوری که درد منتهی مسلسل
می شکافت سینه دشمن
بدون بایک با ایمان

سینه پر از شور میهن ، شور آزادی
بنام خلق می جنگید
صداهای شمارا بهارانها و تانک و توپ بدنهادان
کی توان خاموش کردن ، غافلند آنها
که زیراپشت فریاد شما فریاد شیلی ، خلق شیلی است

شعای رهروان راه آزادی
که باخونهایتان هرچای شیلی سرخ و گلگون است
شمارا ،
سالواد رآینده را ، هرگز
خلق شیلی
صفحه تاریخ ، ازخاطر نخواهد برد
شما درقلب مردم جاودان ماندید
همست آن نام هاتان سهیل آزادگی و افتخار خلق شیلی
و از خونهایتان فردا که می آید بهاران باز
دو باره لاله های سرخ خواهد رست

آیدین

مائوئیسم پشتیبان فاشیسم در شیلی

خوانندگان گرامی ! نوشته ای که در زیر میخوانید ، بدون نام و نشانی
و فقط با ذکر : « در نوشت جبهه ملی - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی
- حزب توده - سازمان توفان » برای " پیکار " رسیده است . باینکه
این نوشته خود به اندازه کافی گویاست و نیازی به تفسیر ندارد ، ولی
بیجانیمت اگر از آن تا میاید ، بر این واقعیت گرفت که سیاست دو رویانه
و ضد انقلابی مائوئیستها ، چه درد اخل وجهه در خارج کنفدراسیون ،
بیش از پیش با اعتراض و واکنش خشکین همه دانشجویان مبارز
مواجه میشود .

پیکار

انعکاس کودتای نظامی شیلی در « ۱۶ آذر »

ارگان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی

در ۱۱ سپتامبر در شیلی کودتای نظامی بر علیه دولت آئند ه انجام و حکومت ضد خلق فاشیستی
یا قتل و خونریزیهای بیشمار بر روی کار آمد . این کودتای ضد خلقی از طرف تمام نیروهای مترقی و مبارز
جهان همان روزها مورد اعتراض قرار گرفت و ماهنامه ۱۶ آذر ارگان کنفدراسیون بین المللی " محصلین
و دانشجویان " به پیروی از اهداف روشنگری و بالابردن آگاهی سیاسی دانشجویان ایرانی و همبستگی
با مبارزات آزاد بیخس سه قاره ، در دسامبر ۷۳ یعنی بعد از ۴ ماه متوجه شیلی شد . اما چرا بعد از
چهار ماه ؟

قبلا بهتر است دو مسئله را در نظر گرفت :

۱- انعکاس کودتای نظامی شیلی در ماهنامه " توفان " ارگان مارکسیست - لنینیست و اندیشه
مائوئسمه دون " ،
۲- دیدیک جنبه این دو نشریه و تحریف واقعیت کودتای نظامی شیلی در رابطه با :
الف - عدم قبول پناهندگان سیاسی توسط سفارتخانه چین در روزهای خونین سانتیاگو .
ب - شناسایی حکومت ضد خلقی شیلی از طرف دولت چین .

- توفان ۷۴ - اکتبر ۷۳

در مقاله خود بنام " شیلی یک تجربه دیگر " که در آن موقع هنوز سیاست چین نسبت بدولت
فاشیستی شیلی معلوم نبود روی این حساب کوچکترین حمله بدولت شهری نکرده و فقط به امریالیسم

آمریکایست و اخلی آئند ه حمله میکند .
 اما بعد از آنکه د ولت چین حکومت ضد خلقی شیلی را برسمیت شناخت در توفان شماره ۷۶ د سامبر ۷۳- نقل قول از روزنامه زری پوپولیت ارگان مرکزی حزب کارآلبانی چنین می نویسد :
 " درس عبرت ... روزیونیمت های شوروی نیز در حوادث شیلی دخیل اند ، رهبران شوروی نیز در حوادث شیلی دخیل اند . رهبران شوروی راهزاران رشته با امیرالیمم درد ساییس و فتنه انگیزی های پیوند میدهند ."

رهبران شوروی تا آنگاه که د ولت آئند ه بر سر کار بود نخواست و درصد د بر نیامدند به او کمک کنند زیرا که این امر باعث برخورد آنها با امیرالیمم آمریکا میشد و روابط د وستانه شوروی و آمریکا را می گسست . فقط در شیلی نیست که روزیونیمت های خروشجفی و نظریات آنان در باره انقلاب سهه محک آزمایش میخورد . وقتی که ارتجاع د اخلی ایران بارها بر حزب توده حمله ور شد و صد ها و هزارها کمونیست و انقلابی ترقیخواه را کشت و بزند ان اند اخلت (مثال شیلی کنونی) هرگز روزیونیمت هسای شوروی روابط خود را با ایران قطع نکردند . از اینجاستون به جنبه عوام فریبانه اقدام برجنگال امروزی آنها منی بر قطع رابطه د دیلمتیک شیلی پی برد ."

خواننده ملاحظه میکند که حزب کارآلبانی و بد نهاله روی از آن توفان "سازمان مارکسیست - لنینیست البته همراه با اندیشه مائوتسه دون" چگونه میخواهد در مقابل شناسایی د ولت نظامی ضد خلقی شیلی را از طرف حکومت چین و رهبران آن برد ه پوشی نماید ، که قطع رابطه سیاسی د ولت شوروی با حکومت فاشیستی شیلی عوام فریبانه بود در حالیکه شناسایی حکومت شیلی از طرف چین سوسیالیستی و بستن در سفارتخانه خود بر روی پناهندگان سیاسی که حتی مرتجع ترین حکومت هاداران روز هسای مائوتساگو به آنان پناه میدادند نه تنها عوام فریبانه نیست بلکه عاقلانه و حتی با اندیشه مائوتسه دون مطابقت کامل دارد .

۱۱۱
 اما در باره ۱۶ آذر

۱۶ آذر - د سامبر ۷۳ در مقاله خود بنام "گودتای ضد خلقی در شیلی" همین کلمات زری پوپولیت را چنین میگوید :

"د ولت شوروی هم از شیلی من رابعیت بازار بین الطلی میخرد . در سال ۱۹۷۳ آلبند ه از د ولت شوروی تقاضای ۷۵۰ میلیون مارک قرضه کرد ولی د ولت شوروی فقط مبادرت سهه برد اخلت یک سوم تقاضای وی یعنی ۱۵۰ میلیون مارک نمود ."

من فقط قضاوت را بخواننده میدهم که فقط از خود بپرسند که چرا ۱۶ آذر "روشنگر" یک مسئله نظیر شیلی را بعد از چهار ماه و آنهم نقل قول از توفان کپیه شده ه از روی زری پوپولیت آلبانی میکند ؟
 واقعیت امر چنین است که امروز بعد از ۱۵ سال از تشکیل کنفدراسیون بین الطلی محصلین و دانشجویان ایرانی پانزدهمین کنگره به شکست و افتضاح کشید ه میشود بطوریکه کماتیکه برای اولیسن مرتبه در این کنگره شرکت داشتند به نقلاب و د سیمه هاود سته بند یها ، چراغ خاموش کردنها و دروغ گفتن های رهبران آن پی برد ه بودند . اگر دانشجوی ایرانی از چنین سازمانی دلسرد و مایوس میشود تقصیر همین روش و د نهاله روی های کورکورانه تعداد معدود ای رهبران و مسئولین روشنگری کنفدراسیون میباشد که این نوع د نهاله رویها و د سته بندیها و تحریف واقعیتها را اعمال روشنگریایی خود میداند و امروز بعد از ۱۵ سال کار ه صرف انرژی جوانان د انشجو در کنفدراسیون در یک مسئله بین الطلی جهان سوم نظیر شیلی بیخ نقل قول از یک روزنامه دیگر خلاصه میشود و آنهم با حسه غرض بر یها ۱۱۱

اگر امروز گردانندگان کنفدراسیون حامیان و الهام خود را از زری پوپولیت جستجو میکنند همان اندازه از توده ه دانشجوی ایرانی که امروز همراه مبارزات خلق خود تشنه شناخت واقعیت است ، واقعیت بد و ن غرض ورزی و جبهه بندی (که ادعای رهبران کنفدراسیون د انشجویی است) جدا هستند که بهترین دلیل آن شکست کنگره پانزدهم میباشد . در صورتیکه قریب به اتفاق دانشجویان ایرانی همراه خلق وطن خود به مسائل ملی و مبارزات آزاد بیخش درد اخلی ایران نه تنها علاقمند هستند بلکه با گوشت و استخوان به آن پیوند دارند . دلیل بهتر آن شرکت پیگیر و مداوم د انشجویان د اخل کشور که از این نوع روشنگریایی کنفدراسیون ثمره ای نبرده اند در اولین سنگر مبارزات همیشه دوش بد و ش خلق خود بهارزه می کنند .

چرا نباید "سازمان د انشجوی" ایرانی مسائل د اخلی و بین الطلی را در رابطه با واقعیت امر بدون الهام از اختلافهای سیاسی قدرتهای بزرگ بررسی و شناسایی نکند ؟!

چرا نباید د انشجوی ایرانی همین رابطه د دیلمتیک چین با شیلی فاشیسم و عینار ایله سیاسی باد ولت ایران را شناسد ؟ و صد ها جراهای دیگر ؟

رونوشت - جبهه ملی - کنفدراسیون د انشجویان ایرانی - حزب توده - سازمان توفان

بدون تفسیر

سفیر حکومت فاشیستی شیلی استوارانه خود را به حضور چوئن لای نخست وزیر جمهوری تسود های چین تقدیم کرد .

د ولت جمهوری توده ای چین از ضد وریزا برای مایکل مک گی عضو کمیته اجرائیه حزب کمونیست انگلستان و نایب رئیس اتحادیه کارگران معادن بریتانیا برای عبور از چین - هنگام سفر به ویشنام - خود د آری کرد .

جراکد

گنایم فقر، آشیانه امید

پاکستان برای بازیافتن آزادی خود سالهای دراز مبارزه کرده است. شرح همه آن ستمی، که مردم این کشور در طول دوران سیاه استعمار تحمل کرده اند، دشوار است. در این دوران طولانی ریشه فقر آب خورد، جان گرفت، گسترش یافت، جهل چون ابری سیاه برپهنه این سرزمین بال کشود، ستم با گرفت، زندگی رنگ باخت. هزاران نفر از پای درآمدند، هزاران نفر در زندانها، شکنجه گاهها وارد و گاههای کار اجباری قربانی شدند، درشای از خون جاری شد تا آنکه سرانجام در سال ۱۹۴۷ سند بزرگ استقلال پاکستان امضا شد.

استعمارگران انگلیسی وقتی مجبور شدند "هند وستان بزرگ" را ترک کنند، برای آنکه سیادت خود را بر آن نگاهدارند، آنرا به سه قسمت تقسیم کردند. آنها ارد و سوی خاک وسیع "هند" و "پاکستان" ساختند که هر یک از دیگری بیش از ۱۶۰ کیلومتر دور بود. سالها بعد، اید نخست وزیر پیشین انگلستان در این باره نوشت:

"ماد و منطقه مسلمان نشین و یک کشور بزرگ هند و نشین ساختیم. ما آنها را در ظاهر از هم جدا کردیم، ولی در عمل بجان هم انداختیم..."

در منطقه مسلمان نشین هند وستان، که روی نقشه جهان ظاهر شد، بعد ما بنام "پاکستان باختری" و "پاکستان خاوری" شهرت یافت.

پاکستان باختری (جمهوری پاکستان) با ۶۵ میلیون نفر جمعیت و ۸۰۶۵۰۰ کیلومتر مربع خاک، با ایران، افغانستان، هند وستان و چین هم مرز است و در جنوب آن دریای عمان گسترده است.

پاکستان خاوری (جمهوری بنگلادش) ۷۵ میلیون نفر جمعیت دارد، در حالیکه مساحت خاک آن بیش از شش برابر کمتر از خاک پاکستان و ثروتهای طبیعی آن بمراتب کمتر از این کشور است. بنگلادش از یک سو با هند وستان و از سوی دیگر با کشور برمه همسایه است و در جنوب خلیج زیبای بنگال چهره آن را می آراید.

پاکستان کشور مست فقیر، با صنایع ناچیز، جمعیت زیاد و کشاورزی بی نهایت عقب مانده، که بازده آن حتی گذران عادی مردم را پاسخ نمیدهد. در هر پنج ایالت آن - پنجاب، سند، بلوچستان، باهاوالپور و افغان (پشتونستان پاکستان) آنچه در هر گام بچشم میخورد و قلب را بسختی میفشرد، فقر موحشی است که برپهنه این سرزمین گسترده شده است. بیش از نود درصد مردم پاکستان بکار کشاورزی مشغولند. ولی زمین به اندازه کافی بار نمیدهد. تکنیک کشاورزی عقب مانده است. طبیعت نیز با مردم سازگار نیست. آب همت، ولی مهار نشده است. زمین مرغوب بسیار است، ولی بحالت وجود مالک بر سر آن بهره کافی نمیدهد. صنایع پاکستان جز در پارچه بافی، نخرمسی، کتف سازی، گونی بافی، و چرخه سازی و قند ریزی، در رشته های مادر تاکنون پیشرفت کافی نداشته است. در ده سال اخیر پاکمک اتحاد شوروی کوششی در این جهت انجام گرفته است. کارخانه ها،

راهها، سد ها و بنادری چند پاکمک بی شایه این کشور و دیگر کشورهای سوسیالیستی ساخته شده است. ولی چهره پاکستان هنوز حزن انگیز است. پاکستان بحالت وابستگی های سیاسی، اقتصادی و نظامی خود به امریالیسم، بحالت درگیریهایی داخلی، وجود حکومت های نظامی و دخالت های آشکار امریالیستها در امر آن کشور تاکنون نتوانسته است از این کمک بی شایه، چنانکه لازم است، استفاده کند.

ارتش پاکستان هر سال بیش از ۶۰ درصد درآمد کشور را می بلعد. سیاست نظامیگری، که تا دو سال پیش همه اقدامات دولت در محور آن میچرخید و امروز ارتجاع پاکستان میکوشد باز عمیقاً به آن ببرد ازد، راه هر نوع تحول اقتصادی، پیشرفت و تکامل کشور را بسته است. هم اکنون بیش از ۸۰ درصد مردم پاکستان بیموادند. فقط ۳۰ درصد کودکان به مدرسه میروند. از هر ده نفر چهار نفر بیمارند و از هر پنج کودکی که تولد می یابد، بزحمت دو کودک به ثمر میرسد.

پاکستان وارث تعدنی کهن و شکوهمند است. شبه قاره هند تا قرن ششم میلادی، یکی از مراکز درخشان تمدن انسانی بود. دوران اسارت آن از نیمه دوم قرن هجدهم آغاز شد. از آن هنگام کسسه استعمار انگلستان بر آن مسلط گردید. پیش از آن دورانی دراز یونانی ها و سپس سپاهیان اسلام بر پهنه آن تاخته بودند. استعمار انگلستان در تاریخ این سرزمین کهن صفحات سیاهی گشوده است. رابیندر نات تاگور نویسنده نامد ارهندی در این باره مینویسد:

"اگر همه آب اقیانوس هند مرکب شود، باز ممکن نیست همه جنایاتی را که استعمارگران انگلیسی در سرزمین مصیبت دیده من مرتکب شده اند، روی کاغذ آورد."

استعمار انگلستان در نتیجه هند وستان تمام رذالت خود را بکار برد. طراحان استقلال، هند را از منابع کشاورزی آن جدا کردند و دو "پاکستان" را بدون هرگونه صنایع سنگین گذاشتند. هدف این بود که هیچیک از این دو کشور نتوانند واقعا مستقل و بدون نیاز به کمک از خارج روی پای خود بایستند. سیاست استعماری انگلستان در همه دوران تسلط بر هند وستان، ایجاد کانونهای آتش، دامن زدن به اختلافات مذهبی، تفرقه اندازی، توطئه و تحریک و در نتیجه تحکیم قدرت استعماری خود بود. بعد از تأمین استقلال، این تحریکات باز هم ادامه یافت.

پایکوبی مردم پاکستان برای استقلال چند ان به درازانی انجامید. دشواریهای عمیق اقتصادی و اجتماعی، که از ادامه تسلط سیاسی و اقتصادی امریالیسم انگلستان ناشی میشد، زندگی مردم را همچنان بزرگ نگاهداشت. در ماههای اول استقلال، جنگهای مذهبی در هند و پاکستان شدت یافت. هند و - ها و مسلمان ها در هر دو سو از ترس جان خویش چون سیل بحرکت درآمدند. در این میان بیش از ۱۰

میلیون آواره مسلمان از سرزمین وسیع هند بسوی د و پاکستان خاوری و باختری روان شدند. ایجاد د و پاکستان با طبیعت ها، زبان ها و فرهنگ های متفاوت - که فقط اشتراك مسد هب داشتند - در ماندن از بناد بزرگ، بدون صنایع سنگین و منابع مهم زیرزمینی، قطعه قطعه شدن خطوط راه آهن، دوری مراکز اقتصادی از هم، بدون راه و وسائل نقلیه، وجود فقر، جهل و عقب ماندگی و ادامه کشمکشهای مذهبی به ادامه استعمار پاکستان کمک کرد. هجوم میلیونها آواره مسلمان به د و پاکستان خاوری و باختری، برای فتود ایسم کهن و سرمایه داری نوحاسته این کشور شرایط بسیار مساعد برای تندید استعارتود ه های زحمتکش بوجود آورد. فتود الها، هم در شرق و هم در غرب، میلیونها "برادر مسلمان" خود را در برابر مشتی برنج و گندم به بردگی گرفتند و سرمایه داران با

استفاده از کار ارزان این نیازمند آن لقمه ای نان، برانهاست سرمایه های خود افزودند. باگذشت زمان، این دو گروه - قنود الهیاوسرمایه داران - قدرت سیاسی کشور را غصب کردند. آنها برای خود حزب ساختند، قانون نوشتند، سپاه آراستند و در پی تحکیم موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش، نه فقط پایگاههای استعماری انگلستان را چون مردم ملک دیدگان خود حفظ کردند، بلکه پای امپریالیسم امریکارانی نیز به این سرزمین گشودند.

از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۳ استعمار انواع مهربه های خود را به صحنه سیاسی پاکستان کشید. هر یک از این مهربه ها صفحه ای سیاه بر تاریخ این کشور گشودند. در این مدت هیچ برنامه ای جامه عمل نخود نپوشید، هیچ بنای اقتصادی پانگرفت. در اوایل سال ۱۹۵۳ خواجه نظام الدین، سرسپرده استعمار انگلستان، جای خود را به محمد علی چودری، مهربه سپاه دیگر استعمار، داد. چودری، که قبل از آن سفیر پاکستان در امریکابود، در سال ۱۹۵۴ با این کشور پیمان مشترک نظامی بست و در سپتامبر همین سال پاکستان را به ارباب سیتو (پیمان دفاعی جنوب خاوری آسیا) بست. در سال ۱۹۵۵ پاکستان وارد پیمان بغداد (سنو) شد و بدین ترتیب سه پیمان امپریالیستی ناتو، سنو و سیتو را چون حلقه زنجیر بهم متصل کرد. محمد علی چودری در خدمتگذاری به امپریالیسم و استعمار سنگ تمام گذاشت. او جنبش های اعتراضی مردم را با وحشیگری سرکوب کرد و پاکستان را تالیه پرنگاه جنگ داخلی پیش برد. در ماه مه ۱۹۵۴ جنبش کارگری در بنگال شرقی (پاکستان خاوری) اوج گرفت. دولت سرکزی برای سرکوب آن ۱۰ هزار سرباز فرستاد. ژنرال اسکندر میرزا وزیر وقت کشور در راه این سپاه بود. او برای برقراری "نظام" به "پاکستان خاوری" رفت، در ااکا (پایتخت بنگال شرقی) حکومت نظامی اعلام کرد و کارگران را دسته دسته به جوخه اعدام سپرد. قدرت نماییهای اسکندر میرزا در "پاکستان خاوری" راه او را بسوی ریاست جمهوری کشور گشود. ارتش او بجای چودری نشاند. ژنرال اسکندر میرزا تا سال ۱۹۵۸ در راه دولت بود. در این ایام او برای فریب مردم به یک سلسله فرم های سطحی و بی ریشه نیز دست زد. او در سال ۱۹۵۵ قانون اصلاحات ارضی را اعلام کرد. سپس طرح جدید قانون اساسی را انتشار داد. نخستین برنامه پنجم اقتصادی را روی کاغذ پیاده کرد، به مردم وعده کار و نان داد. ولی "اصلاحات اجتماعی" او هیچکدام از چهار چوب تبلیغات دولتی خارج نشدند. وعده ها انجام نشد و هیچ گشایشی در زندگی مردم پدید نیامد. قنود الیسم در دهه، دور از آسیب به کار خود ادامه داد و در شهرها سرمایه داران بزرگ همچنان به غارت آخرین رمق مردم پرداختند.

آنگاه عصیان خلق آغاز گشت. در شهرها و روستاها مردم بحرکت درآمدند. خون جاری شد. گروهی از ارتش به مردم پیوست. در این وقت امپریالیسم انگلستان و امریکای مهربه دیگر خود را بیدار فرستادند. در اکتبر ۱۹۵۸ ژنرال ایوب خان پانک کودتای نظامی در راه دولت فرار گرفت. حاصل حکومت ایوب خان تشدید حکومت نظامی وابسته به امپریالیسم بود. ولی او نیز در کنار سرکوب مهربان-پرستان، خود را ادامه دهنده "رفرم های انقلابی" سابق خواند. این بار جنبش اصلاحات ارضی بلند تر از پیش فضای پاکستان را انباشت. مبارزه با بیکاری و بيموادی شعار تبلیغاتی دولت شد. ولی اصلاحات ارضی، با تمام جنجال که پیرامون آن براه افتاد، جز به قشر بسیار ناکی از دهقانان زمین نداد، هیچ مدرسه ای در بروی میلیونها فرزند محروم از تحصیل زحمتکشانش نگشود و هیچ سرپناهی برای سپاه بشمار آوارگان ساخته نشد. سفره ها همچنان بی نان ماند. تا آنکه ایوب خان در سال ۱۹۶۹ جای خود را به یحیی خان داد. یحیی خان نیز با انبان سنگین وعده بیدار آمد. از اصلاحات عمیق ارضی دم زد. از کار و نان برای همه، از مبارزه با فقر و بیماری، از آزادبهای د مکرانیک و تاسا مین حقوق ملی خلقهای ساکن پاکستان سخن گفت. ولی او در عمل در همان راه سابق رفت. او نیز حکومت

ترویر و اختناق را ادامه داد.

لشکرکشی یحیی خان به "پاکستان خاوری" و جنسایاتی که سر بازان او در این سرزمین رنجیدند مرتکب شدند، هرگز از خاطر مردم نخواهد رفت. او انتخابات ژانویه ۱۹۷۱ پاکستان شرقی را خود - سرانه بی اختیار خواند و نمایندگان واقعی مردم را به دادگاه نظامی فرستاد. سر بازان یحیی خان در بنگلادش هزاران نفر ا قتل عام کردند، دهها هزار خانه را به آتش کشیدند و میلیونها نفر را آواره نمودند. در پایان سال ۱۹۷۱، بعد از یک جنگ کوتاه، "پاکستان خاوری" از "پاکستان باختری" جدا شد و پرچم جمهوری جوان بنگلادش به اهتزاز درآمد. قشون پاکستان با رسوائی بازگشت. یحیی خان کنارت رفت و جای خود را به ذوالفقار علی بوتو داد.

علی بوتو با برنامه ای نو پایه میدان سیاست گذاشت. او اعلام کرد که: "کشور را در راه دیگری خواهم برد". بوتو وعده داد که: "به دوران حکومت ۲۰ ساله نظام مهادر پاکستان خاتمه خواهم داد". در واقع او - تحت فشار جنبش مردم و اوضاع بین المللی - راه دیگری بود. راهی که باره ارتجاع نظامی پاکستان فرق دارد. دولت او جنگ ضد خلقی ارتش پاکستان را در بنگلادش منگوش کرد. او البته در آغاز گوشید "پاکستان خاوری" را دوباره بازگرداند. امپریالیسم جهانی و رهبران چین، که در جریان جنگ رهائی بخش خلق بنگال کینه حیوانی خود را به مردم این کشور نشان داده بودند، به وی وعده یاری دادند. ولی او خیلی زود متوجه شد که ادامه سیاست گذشته ممکن نیست و این کوشش بیفایده است. بوتو با رهبران بنگلادش و هند وستان به گفتگو نشست، اسیران و مجروحین بسیار خود را بازگرداند، به بنگالی های مقیم پاکستان اجازه خروج داد، جمهوری د مکرانیک و پشنام، جمهوری د مکرانیک آلمان، جمهوری د مکرانیک کره، حکومت منوقت انقلابی و پشنام جنوبی، جنبش ملی خلق فلسطین و دولت موقت انقلابی کینه بیسواثر را بعنوان نمایندگسان واقعی خلق های آنها بر رسمیت شناخت و با آنها مناسبات دوستی و همکاری گشود. قانون تازه اصلاحات ارضی را به اجرا گذاشت، میدان فعالیت بخش خصوصی را در صنایع و کشاورزی محدود کرد، بخش دولتی صنایع را با خلعید از بسیاری از سرمایه داران بزرگ گسترش داد و به اصلاحات در زمینه آموزش و درمان دست زد.

امپریالیسم جهانی و رهبران چین از آغاز حکومت ذوالفقار علی بوتو بسیار کوشیدند تا مناسبات دوستی میان پاکستان و اتحاد شوروی را، بخاطر پشتیبانی بید ریغ این کشور از خلق بنگلادش، بهم بزنند، ولی موفق نشدند. بوتو به این تحریکات میدان نداد.

در سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ جنبش ملی خلق بلوچ در پاکستان نیرو گرفت. مهربان پرستان بلوچ خواهان تأمین حقوق ملی و آزادبهای د مکرانیک برای خود شدند. ارتجاع پاکستان - سرای سرکوب خلق بلوچ همه نیروی خود را تجمیع کرد. شاه ایران نیز بیاری آن شناخت. روز ۵ دسامبر ۱۹۷۳ رادیوی لندن خریداد:

"هلیکوپترهای ایران نیز در بلوچستان پاکستان وارد عمل شده اند. جنگ شدت یافته است. شاه ایران تمام مخارج این جنگ را بعهده گرفته است."

جهان بزودی آگاه شد که شاه ایران علاوه بر لشکرکشی ردیلان به عمان، در بلوچستان پاکستان نیز با مهربان پرستان این کشور به جنگ پرداخته است. شاه اعلام کرد:

" اگر پاکستان مایل باشد ، او حاضر است هر نوع کمک نظامی که او بخواهد بدهد و بدهد ."

ولی دولت پاکستان جنگ در بلوچستان رایج رویداد داخلی خواند و به هم پیمان خود حالی کرد که مایل به دخالت ایران در مورد اخلی خود نیست . در نیمه دوم ماه آوریل دولت بتو در لسو - چستان عفو عمومی اعلام کرد و همه زندانیان سیاسی را آزاد کرد .

امیرالایسم جهانی برای حفظ پاکستان بعنوان پایگاه نظامی ، اقتصادی و سیاسی خود تلاش میوزد . به این تلاش عرق ریزان ، شاه ایران کمک میکند . گسترش مبارزات انقلابی در پاکستان ، تشدید فعالیت جنبش رهاشی بخش ملی بلوچستان در کنار مرزهای ایران ، شاه را عمیقاً نگران کرده است . او به فرانک چاپلز سردبیر نشریه انگلیسی سندی تایمز گفته است :

" وضع ما (من) هیچ خوب نیست . آنطرف عراق ، اینطرف افغانستان ، اینهم پاکستان . . . خودتان تصور کنید !"

شاه میکوشد پاکستان را به میدان ماجراجویی های سیاسی خود بکشاند . او از مجموع سیاست پاکستان ناراضی است . این عدم رضایت بویژه از گفتگوی تند او با خبرنگار ونوسنده نیویورک تا همسر (۱۰ آوریل ۱۹۷۴) پیدا است .

سیاست دولت ایران کشاندن پاکستان به میدان ماجراجوییهای است که شاه در نقاشی ژاندارم امیرالایسم در خاورمیانه ، بویژه در حوزه خلیج فارس ، براه انداخته است . شاه از پاکستان میخواهد در سنتو نقش فعالتری ایفا کند و در چهار چوب پیمان عمران منطقه ای سهم بیشتری برای ساختن تا " سیاست نظامی و ساختن راههای سوق الجیشی اختصاصی دهد . از سخنان تند شاه با خبرنگار نیویورک تایمز پیدا است که پاکستان مایل نیست سیاست خود را در این جهت تنظیم کند . در این گفتگو شاه دولت پاکستان را تهدید کرده است که اگر براه خویش ادامه دهد ، او کمکهای خود را به این کشور قطع خواهد کرد . شاه از پاکستان ، از مجموع سیاست این کشور و سیر حوادث داخلی آن ناراضی است . پاکستان در راهی نمیرود که امیرالایسم جهانی و دیکتاتوری سلطنتی ایران میخواهند .

برای نگهداشتن پاکستان در جرگه های نظامی ، برای سرکوب جنبش رهاشی بخش فلسی پاکستان ، که حزب کمونیست این کشور با گاهی فراوان آنرا رهبری میکند ، برای حفظ منافع انحصارهای امیرالایستی و موقعیت سرمایه داری وابسته به امیرالایسم در پاکستان ، ارتجاع ایسن کشور ، بابر خرد آری از حمایت وسیع امیرالایسم جهانی ، رهبران چین و شاه ایران تلاش میوزد . ولی جنبش ملی پاکستان در جهت قطع نفوذ امیرالایسم ، خروج از پیمانهای تجاوزی نظامی ، رشد سالم اقتصادی ، بهبود شرایط اجتماعی و بسط همکاری با کشورهای سوسیالیستی مبارزه میکنند و تحکیم می یابد .

نوید

محکم باد پیوند دوستی

بین جوانان و دانشجویان ایران و عراق

از ۵ تا ۷ آوریل ۱۹۷۴ ، کنگره سالانه اتحادیه دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلین غربی در هامبورگ برگزار گردید . اتحادیه دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلین غربی بعنوان سازمان ضد امپریالیستی ، دکرانیک وتوده ای دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلین غربی ، در این کنگره گام مهمی در پیشبرد سیاست ضد امپریالیستی و دکرانیک خود برداشت . کنگره اتحادیه دانشجویان عراقی در جمهوری فدرال آلمان و برلین غربی برای جوانان و دانشجویان آگاه و مترقی ایران نیز اهمیت ویژه ای داشت ، زیرا مسائل ایران در بحثها و قطعنامه های کنگره جای خاصی را اشغال کرده بود . پیوند دیرین دوستی و برادری بین خلقهای ایران و عراق ، مبارزه مشترک آنها بر ضد دشمن مشترک ، یعنی امپریالیسم و رژیم شاه ، در شرایطی که این هردو بر ضد مردم ایران و مردم و دولت ملی عراق متحد شده اند ، انگیزه طبیعی چنین توجهی است . کنگره در قطعنامه های گوناگون سیاست تحریک آمیز و خصمانه دولت ایران را بر ضد دولت فلسی عراق و سیاست تملیحاتی تجاوزکارانه دولت ایران را در منطقه محکوم کرد و همبستگی خود را با مردم ایران و ژنرالان سیاسی ایران اعلام نمود .

از جانب " جوانان توده ایران " پیام تهنیتی برای کنگره فرستاده شده بود ، که با استقبال گرم و پرشور نمایندگان کنگره روبرو شد . در این پیام از جمله گفته میشود :

" ما بار دیگر پیوند دوستی خود را با شما تا " کید میکنیم . ما موفقیت کامل شمارا در مبارزه بر ضد امپریالیسم ، صهیونیسم و توطئه های ارتجاعی آرزو مندیم . ما از مبارزه شما در راه تحولات بنیادی اقتصادی و اجتماعی و تکامل دکراسی و آینده بهتر پشتیبانی میکنیم ."

علاوه بر این ، اظهاریه هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره تحولات اخیر عراق در کنگره قرائت گردید . کنگره از یابی حزب توده ایران را از موضع عراق تا " کید کرد و موضع مترقی حزب توده ایران را مستند کرد .

ما از اینکه موضع حزب توده ایران در باره عراق مورد تا " کید جوانان و دانشجویان ضد امپریالیست و مترقی عراق قرار گرفته ، خوشحالیم . ما اطمینان میدهیم که حزب ما مانند همیشه در راه تحکیم پیوند دوستی و برادری بین خلقهای ایران و عراق و پشتیبانی از جنبش ضد امپریالیستی ، دکرانیک و مترقی عراق خواهد کوشید . ما موفقیت با زهم بیشتر جوانان و دانشجویان عراقی را در مبارزه برای تحکیم و گسترش دستاوردهای مترقی و دکرانیک خلق عراق آرزو مندیم .

پیکار



ارزش بسیار قابل بود و خود در صد د بود که نتایج پژوهشهای مرگان را در کتابی مخصوص گرد آورد و تحلیل کند ، ولی مرگ مانع آن شد که به این نیت خویش جامه عمل بپوشاند . اینجانب نیز دوست و همزیم و فساد ارش دامن همت بکمر زد و بسا استفاده از یادداشت‌های مفصلی که مارکس پس از بررسی کتاب مرگان موسوم به "جامعه کهن" ، از فصول این کتاب برجای گذاشته و جواشی متعددی که بر آن نوشته بود ، دست بکار تدارک کتاب گردید .

دراثر انگلس مسائل عدده جامعه ابتدائی (یا جامعه نخستین ، یا کمون اولیه) مورد بررسی قرار میگردد ، سیر تکامل و تحول مناسبات خانوادگی و زناشویی تحقیق و تحلیل میشود ، مشخصات "کمونیسیم" دودمانی (یا طایفه ای) بیان و جریان تلاشی و از همپاشی این جامعه دودمانی (در نمونه خلق های یونان و روم و ژرمن) نشان داده میشود و توضیح میگردد که علل اقتصادی این تلاشی کدام است و در جریان این از همپاشی چگونه مالکیت خصوصی ، طبقه و دولت پدید میشود . مادر ذیل باختصار مضمون فصلهای نهگانه اثر انگلس را می آوریم .



انگلس در فصل اول کتاب موسوم به "مراحل ماقبل تاریخی تمدن" دوره بندگی تاریخ ابتدائی بشر را ، بنحوی که مرگان پیشنهاد کرده بود ، بیان میدارد و سپس این دوره بندگی را تعمیم میدهد و دو مرحله اساسی تکامل جامعه ماقبل طبقاتی را برجسته میسازد . این دو مرحله عبارتست از :

- اولا مرحله ای که بیشتر محصولات آماده طبیعی مورد بهره برداری انسانی قرار میگردد و محصولاتی که انسان مصنوعا ایجاد میکند ، به افزار کنکی برای این بهره برداری مهمل میشود .
- ثانیا مرحله پیدایش دانه آری و زراعت و دوران دست یافتن انسان به شیوه های افسزایش تولید محصولات طبیعت بکمک فعالیت انسانی .

در فصل دوم کتاب نمودار (شمای) مرگان درباره زناشویی و خانواده بررسی میشود و ایمن شما ، در پرتو اطلاعات تازه تری که دانش معاصر انگلس عرضه داشته بود ، مورد تجدید نظر و باز بینی قرار میگردد . از جمله انگلس در بررسی مسئله خانواده از آن حد و د و شغور تاریخی که مرگان بدان اکتفا ورزیده بود ، بسی فراتر میرود و وضع خانواده را در جامعه های طبقاتی نیز مورد بررسی و تحلیل و از آنجمله خانواده بورژوازی را مورد انتقاد جدی قرار میدهد .

انگلس در فصل سوم اهمیت طایفه (ژانس) یا ویس در اصطلاح قدیم ایران ، یاد و دمان رامیشکافد و نشان میدهد ، همانطور که طبقه یاخته اساسی جامعه طبقاتی است ، طایفه یا دودمان یاخته اساسی جامعه پیش از طبقات است . در این فصل انگلس "کمونیسیم" نخستین دودمانی را مورد بررسی و تحلیل ژرف بینانه ای قرار میدهد .

فصل چهارم کتاب در واقع دنباله منطقی فصل سوم است و در این فصل انگلس طایفه یا ژانس یونانی را تحقیق میکند .

انگلس فصول چهارگانه اول اثر خود را بر پایه پژوهشهای مرگان نگاشته و مصالح و تعمیمات او را مورد استفاده قرار داده است ، ولی از فصل پنجم تا نهم ، انگاه انگلس به پژوهش های

« منشاء خانواده ، مالکیت و دولت »

انگلس این اثر خود را طی سه ماه (از مارس تا مه ۱۸۸۴) نگاشت . سپس آنرا در ماه اکتبر همین سال منتشر ساخت . این اثر طی شش سال چهار بار بطبع رسید . انگلس در جریان چاپ چهارم اثر ، یعنی طی سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۱ ، تغییرات فراوانی در آن وارد کرد و برخی مطالب آنرا تکمیل نمود . از جمله ، بویژه در بخش مربوط به خانواده ، از نتیجه تحقیقات کوالوسکی (Kovalevsky) جامعه شناس روس (۱۸۵۱-۱۹۱۶) استفاده شایان نمود . بعلاوه پیشگفتار تازه ای تحت عنوان " درباره تاریخ خانواده های ابتدائی" بر کتاب افزود و نظریات مورخ سوئیمی باخ اوفن (Bachofen) (۱۸۱۵-۱۸۸۷) ، مورخ انگلیسی مک لندن (McLennan) و مرگان را درباره خانواده در ایمن پیشگفتار مورد استفاده قرار داد . این پیشگفتار نخست بصورت مقاله ای جداگانه در سال ۱۸۹۱ نشر یافت و سپس انگلس آنرا بر اثر خویش افزود . در این پیشگفتار تکامل نظریات جامعه شناسان نامبرده درباره خانواده بیان شده است .

شایان ذکر است که کارل مارکس برای کشفیات لوئیس هنری مرگان (Lewis Henry Morgan) جامعه شناس و مردم شناس آمریکائی (۱۸۱۸-۱۸۸۱) درباره تاریخ ابتدائی انسان اهمیت و

مردم شناسان و جامعه شناسان د یگراست .

در این فصول پنجگانه انگلس روند پیدایش مالکیت خصوصی ، نابرابری در ثروت ، طبقات و دولت را روشن می کند . انگلس علی رغم نظریه جامعه شناسان بورژوا ، که مدعی بودند و هستند که این مقولات گویا همیشه در تاریخ بشر وجود داشته و خود آنها محصول غرایز ابدی انسانی است ، نشان می دهد که مالکیت خصوصی از موعده معینی در تاریخ بشر پدید می شود و پیدایش دولت نیز نتیجه پیدایش مالکیت خصوصی ، نابرابری در ثروت و تقسیم جامعه به طبقات متخاصم است .

انگلس نشان می دهد که افزایش بازده کار و تحول در تقسیم کار اجتماعی منجر به پیدایش مبادله محصولات ، ایجاد طبقات ، تحقق مالکیت خصوصی و در نتیجه از همپاشی نظام کسوم نیمس نخستین و ظهور دولت گردیده است .

دولت بمثابة حربه طبقات بهره کش برای سرکوب طبقات ستمدیده پدید شده است و لذا با از میان رفتن ناگزیر طبقات در جامعه ، بناچار ضرورت وجود دولت نیز پایان می یابد . همانطور که مقولات دولت ، مالکیت خصوصی و طبقات در تاریخ همزادند ، همانطور زوال آنها نیز پس از پیروزی نظام کمونیستی روندی است بهم پیوسته .

اثر انگلس سهم گرانمایای تئوریک در گنجینه فکری مارکسیسم است و لنین بهمین جهت آنسرا بحق " یکی از آثار اساسی مومسیالیسم معاصر " نامیده است .

۱۰ ک .

درباره تمبرهای انقلابی ایران

چند کلمه درباره تمبر و جمع کنندگان آن

جمع آوری تمبر یکی از متد اول ترین و گسترش یافته ترین کارهایی است که عده زیادی بسه آن مشغولند . طبق آمار رسمی اکنون در جهان بیش از صد میلیون نفر فیلاتلیست (فیلاتلی Philatelic یعنی جمع کردن تمبر و فیلاتلیست Philatelic به آنها میگویند که تمبر جمع میکنند) وجود دارد (۱) .

در کشورهای مختلف جهان غیر از اشخاص معمولی ، رجال سیاسی ، علمای مشهور ، نویسندگان و اشخاص برجسته انقلابی جهان نیز به این کار مشغول بوده و هستند . رئیس جمهوری امریکا روزولت ، دانشمند مشهور شوروی پاولف ، نویسنده بزرگ روس چخوف ، نخست وزیر هند جواهر لعل نهرو ، خواننده مشهور ایتالیایی کاروزو ، یکی از وزرای سابق خارجه شوروی لیتوینوف ، سردار بزرگ شوروی فرونزه و بالاخره انقلابی معروف گئورگی دیمتروف نیز جزو فیلاتلیست ها بودند .

فیلاتلی بیش از سرگرمی و تفریح (Hobby) جنبه آموزشی دارد . کتر حادته ایست که در کشوری رخ داده و در تمبر منعکس نشده باشد . بنا بر این تمبر منبع جالب فراگرفتن معلومات از حوادث گوناگون کشور خود و کشورهای جهان است .

فیلاتلی ذوق هنری اشخاص مشغول به این کار را بالا میبرد و آنها را با آثار تاریخی و هنری کشورها آشنا میکند ، فیلاتلیست میتواند مهمترین آثار هنرمندان جهان را در یک آلبوم کوچک جمع آوری کند . جمع آوری تمبر شخص را به دقیق بودن و مرتب بودن عادات می دهد .

در کشورهای سرمایه داری جمع آوری تمبر بیش از جنبه ذوقی و هنری ، جنبه تجارتن و تفریحی دارد . در این کشورها شرکت های بزرگی برای خرید و فروش تمبر تشکیل میشود ، بعضی تمبرهای تقلبی چاپ میکنند و تفریرا وسیله کسب سود قرار می دهند . مثلا وقتی که در سال ۱۹۳۱ در اسپانیا د راثرا انقلاب ، شاه آن کشور ، آلفونس سیزدهم ، از اسپانیا فراری شد ، اولین کاری که کرد برداشتن چند چمدان مملو از تمبر بود که بعد اشروع به فروش آنها نمود . همین کار را پادشاه سابق صر فاروق انجام داد ، یعنی او هم بعد از انقلاب ۱۹۵۲ مصر از کشور فرار کرد و در اروپا مشغول فروش جواهرات و تمبر است ، که با خودش برد ، بود ، گردید و بدین وسیله " امرار معاش " مینمود . فاروق چندین بار نیز به جرم فروش تمبرهای تقلبی به محاکمه جلب و جریمه گردید . اکنون نیز چند نفر از شیخ ها و سلاطین های فسراری کرانه خلیج فارس مقیم کشورهای انگلستان و امریکا ، در همانجا تمبرهایی " بنام نامی " خود چاپ کرد . برای فروش به بازار جهان می آورند .

(۱) " فیلاتلی " از دو کلمه یونانی " فیلوس " و " تلی " تشکیل شده است . " فیلوس " یعنی دوست و " تلی " یعنی جمع کردن مالیات . در ایام قدیم در یونان روی نامه ها علامت مخصوص میگذاشتند به این معنی که حق ارسال نامه برداخته شده است و گیرنده نامه نباید چیزی بپردازد .

در کشورهای سوسیالیستی نیز عده زیادی فیلاتلیست وجود دارد. در این کشورها جمع کردن تبرچینه همگانی (مخصوصاً برای جوانان) و آموزشی در اردو دولت برای فیلاتلیست ها همه گونه شرایط و تمهیلات لازمه را فراهم مینماید. جمعیت ها و مجالس فیلاتلیست تشکیل میشود، مجلات مخصوص چاپ و منتشر میگردد و کلکسیون های تبر در نمایشگاههای مخصوص بدمعرض تماشا میگذارد. همیشه در نمایشگاههای که روی تبرهای کشورهای سوسیالیستی منقش شده است، منعکس کننده تحولات بزرگ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها و دیگر کشورهای جهان و نشان دهند ماهیت بشر دوستانه و ترقیخواهانه و صلحجویانه این کشورهاست. بهترین آثار نقاشان کشورهای جهان، بزرگترین سیماهای اجتماعی و انقلابی و فرهنگی کشورهای مختلف در این مینیاتورهای کوچک دیده میشود.

جمع آوری تبر در ایران

جمع آوری تبر در ایران، تاریخ چاپ، رنگ، نوع و فروش آنها در استانهای جالبی دارد. ایران یکی از قدیمی ترین کشورهای آسیای است که مادرت به چاپ تبر نموده است. اکنون در حدود ۱۲۲ سال از تاریخ چاپ اولین تبر ایران (اولین تبر ایران که بنام "تبر یاری" معروف است، در سال ۱۲۴۷ شمسی مطابق با ۱۸۱۸ میلادی چاپ شده است) میگذرد. اولین تبر ایران ۲۸ سال بعد از اولین تبر دنیا (در سال ۱۸۴۰ در انگلستان) چاپ شد. ایران کشور دوم آسیای است که بعد از ترکیه دست به این کار زده است.

تا سال ۱۳۴۰ جمعیت و یا انجمنی که رهنمای فیلاتلیست های ایران باشد، وجود نداشته است. فقط در این سال در تهران انجمنی بنام "انجمن فیلاتلیک ایران" توسط عده ای تشکیل شد. این انجمن تاکنون چند کتاب، مجله و کاتالوگی بنام "رهنمای تبر ایران" بچاپ رسانده است که خود این عمل را قدم مثبتی برای شناسائی تبرهای ایران میتوان شمرد. بعد از این، شرکت های مخصوصی تشکیل شده که کارشان خرید و فروش تبر است.

بعضی کلکسیونرهای ایرانی دارای تبرهای بسیار نفیسی هستند و محافل و مجامع بین المللی برای تبرهای ایران (بخصوص تبرهای قدیمی) ارزش بزرگی قائل اند. چنانکه در سال ۱۹۷۳ در نمایشگاه بین المللی تبر (پاسکاک-۷۳) در لهستان (شهریزدان) فیلاتلیست ایرانی بنام صد فرشید بخاطر پشما شاگرد اردن کلکسیون تبرهای ایران (سری خصوصی سالهای ۱۸۶۸-۱۸۸۰) به دریافت نخستین جایزه نائل گردید.

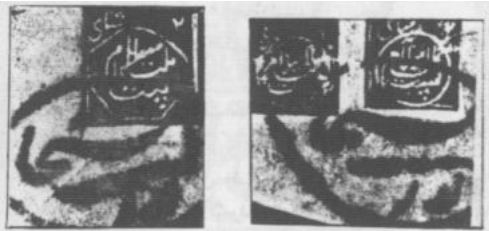
از نخستین چاپ تبر در ایران تا به امروز در حدود ۱۶۰۰ نوع تبر چاپ شده است. بعضی از این تبرها، "باکت های روز اول"، "سورشارها و اقامه ها" از نظر قابل تحسین بوده منعکس کننده حوادث بزرگ تاریخی است که مهمترین آنها، از نقطه نظر تاریخ نهضت انقلابی خلق های ایران، همان تبرهای انقلابی است که دارای سوابق بیش از ۶۵ ساله است.

تبرهای انقلابی در ایران

نخستین تبر انقلابی ایران مربوط به اوائل قرن بیستم است. در آن ایام مبارزات همگانی مهمی سراسر کشور آفر گرفته بود مردم نواحی مختلف کشور: تهران، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز، بوشهر و غیره برای بدست آوردن حکومت مشروطه دست به قیام مسلحانه زد. در همان هنگام در جنوب ایران، در نواحی "لار"، مردم آن سامان تحت سرپرستی عبدالحسین مجتهد لاری قیام کردند و نواحی لار، بندرعباس، بندرلنگه و کرمان را از وجود دست نشاندهگان انگلیس پاک نمودند و

برچم آزادی را به اهتزاز درآوردند. آنها فتوای الهی را اخراج کردند، از دادن مالیات به دولت امتناع نمودند و شروع به یک رشته اصلاحات کردند.

در همان ایام نخستین تبر انقلابی ایران بچاپ رسید. طبق نوشته "رهنمای تبرهای ایران" (تهران ۱۳۴۰، صفحه ۷۱) تاریخ چاپ این تبر به سال ۱۹۰۲ م مربوط است. بدون اینکه درباره صحت و سقم تاریخ چاپ این تبر وارد بحث شویم، باید متذکر شویم که از استاد بدست آمده و نوشته های برخی مورخین چنین برمی آید که قیام مردم لار کمی بعد از شروع مبارزه همگانی برای سرنگون کردن حکومت مطلقه بوقوع پیوسته است. بنابراین احتمال میرود که تاریخ چاپ اولین تبرهای انقلابی مربوط به سالهای بعد از ۱۹۰۵-۱۹۰۶ باشد. بهرحال، این تبرها نخستین تبرهای انقلابی ایران محسوب میشود.



اوایل تبرهای انقلابی ایران مربوط به اوائل مشروطیت

چنانکه خوانندگان گرامی ملاحظه میفرمایند روی تبر کلمات "پست" و "ملت اسلام" نوشته شده است. نوشتن کلمات "ملت اسلام" بنظر میرسد به این جهت بوده است که مرتجعین مانند همیشه سعی میکردند مشروطه خواهان را "کافر" و "یاسا" ضد مذهب اسلام جلوه گریزانند و بهمین جهت مشروطه خواهان با این دو کلمه روی تبر میخواستند نشان دهند که هیچوقت بر علیه اسلام نیستند و مبارزه آنها بر علیه انگلیس ها دست نشاندهگان ایبرانی آنهاست.

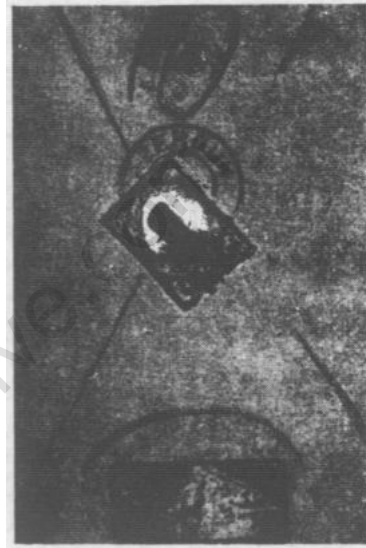
از این تبرها، که بسیار زیاد روزها را در لحاظ گرانمایا و بی نظیر بود و نشان دهند صفحات درخشان مبارزات مردم آزاد منش ایران است، تعداد کمی بچاپ رسیده است. تا آنجائیکه معلوم است تبرهای مذکور عبارتند از یکشاهی بنفش، دوشاهی بنفش، سه شاهی بنفش، شش شاهی بنفش، نه شاهی قرمز.

دومین سری تبرهای انقلابی ایران مربوط به دوران جنگ اول بین المللی است و باز هم مبارزه مردم جنوب ایران مربوط است. در آن سالها نواحی جنوب ایران تحت اشغال ارتش انگلیسی بود. انگلیسی ها بعد از اشغال جنوب ایران در سال ۱۹۱۵ روی تبرهای احمد شاهی سورشار، مخصوصی زد. بودند که در آن نوشته شده بود: "بوشهر تحت اشغال انگلیسی ها". البته مردم آزاد منش ایران بر علیه انگلیسی ها دست به قیام مسلحانه زدند. بخصوص مردم مان دلیر دشتستانی و تنگستانی، با زور گذشتگی بی نظیر، مبارزه جانانه ای بر علیه اشغالگران انگلیسی کرد. بدفعات ضربات سنگینی به قشون مسلح و منظم انگلیس وارد آوردند و بعضاً آنها را بشکستند. در کارکردند که همه اینها صفحات درخشانی از تاریخ مبارزات مردم ایران است.

در همان ایام جنگ، یعنی در سال ۱۹۱۶، در شهر کازرون کمیته انقلابی بنام "کمیته ملی کازرون" تشکیل شد که مبارزه مردم زرهبری میکرد. در سال ۱۹۱۶ از طرف "کمیته ملی کازرون" تبرهای مخصوصی بچاپ نرسیده بود، ولی سورشارهای مخصوصی روی تبرهای معمولی با شکل احمد شاه (تبرهای ۱۹۱۲) حک شده بود که عبارت بود از "ملت کازرون ۱۳۳۵". کلمه ملت بنظر میرسد برای آن چاپ

شده باشد که با تمبرهای دولتی احمد شاهي ، که در نواحی تحت اشغال انگلیس هارایج بود ، متمایز گردد . بدینوسیله مردم زحمتکش آن سازمان یارداردیگر عشق به آزادی و مهربانی پرستی خود را توسط انتشار اینگونه تمبرها نیز به جهانیان نشان دادند .

از این نوع تمبر و عدد بکاررفته است :
دوشاهی قرمزقهوه ای و شش شاهي آبی و قهوه ای . این تمبرها ، که در نوع خود بی نظیر و خیلی کم یاب است از دسامبر ۱۹۱۶ تا فوریه ۱۹۱۷ ، یعنی تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه مصرف شده است .



یکی از مهمترین تمبرهای انقلابی ایران مربوط به سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ است که رابطه مستقیم با نهضت جنگل در گیلان دارد . نهضت جنگل که شروع آن در اوائل جنگ اول بین المللی بود ، تحت تاثیر انقلاب کبیرموسیالیستی اکتوبر روسیه ، به اوج خود رسید . نهضت جنگل که ماهیت ضد امپریالیستی و ضد فتوای داشت منجر به برقراری حکومت انقلابی گیلان (در سال ۱۹۲۰) گردید . حکومت انقلابی گیلان به یک سلسله اصلاحات مهم اقتصادی و اجتماعی دست زد و به موفقیت‌های نائل گردید . این موفقیت‌ها بخصوص بعد از قرار گرفتن انقلابی معسرف حیدرعوانلی بر رأس حزب کمونیست ایران و فعالیت‌های خستگی ناپذیر و ارزنده اش بیش از پیش چشمگیر شد .

تمبر مربوط به دوران جنگ اول بین المللی

حکومت انقلابی گیلان تمبرهای مخصوصی بچاپ رسانید . روی تمبر عکس کاوه آهنگر ، که در یک دستش چکش و در دست دیگرش پرچم سرخ را نگه میدارد ، دیده میشود . روی تمبر دیگر سندان آهنگری نیز دیده میشود . روی پرچم کلمه " کاوه " نوشته شده است .
پرچم سرخ و چکش وسندان ، که نشانه و مظهر زحمتکشان است ، گویای این موضوع است که حکومت گیلان یک حکومت انقلابی است . با کشیدن عکس کاوه روی تمبر مقصود و منظور این بوده است که نشان دهند ، انقلاب مذکور نهال قیام ها و مصیبت‌های قدیمی مظلومین بر طبقه ظالمان و ضحاکان معاصر است .

این تمبرها بسیار با ارزش ، خیلی کم یاب است و آنها را فقط در کلکسیون‌های فیلاتلیست‌های مشهور و با سابقه میشود پیدا کرد . از این تمبرها پنج عدد چاپ شده است . اینها عبارتند از سه شاهي زرد و قرمز ، شش شاهي آبی و قرمز ، نه شاهي زرد و قرمز ، دوازده شاهي آبی و قرمز ، بیست و چهار شاهي قهوه ای .

چهارمین سری تمبرهای انقلابی ایران مربوط به اواخر جنگ بین الملل دوم است . در سال ۱۳۲۴ مردم غیر آذربایجان : دهقانان ، کارگران ، روشنفکران ، خرده مالکین ، بورژوازی ملی و آزاد یخواهان با سابقه تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان بر طبقه ارتجاع داخلی قیام کردند . حکومت ملی آذربایجان دست به یک سلسله اصلاحات عظیم زد ، که مهمترین آنها تقسیم اراضی بین دهقانان بی چیز ، وضع قوانین کاروبیمه های اجتماعی برای رفاه حال کارگران ، تاسیس دانشگاه در تبریز ، محدود کردن استثمار سرمایه داری و غیره بود که در سراسر کشور تاثیر بسزایی داشت .



تمبر مربوط به نهضت گیلان

در آن ایام از طرف اداره پست تمبرهای مخصوصی صادر شدند . اینها تمبرهای بی بود که یا عکس محمد رضا شاه یا مناظر مختلفی از کشور نشان میداد . روی این تمبرها سرشار از مخصوصی بزبان آذربایجانی نوشته شده بود به این مضمون : « آذربایجان ملی حکومتی ، ۲۱ آذر ۱۳۲۴ » (حکومت ملی آذربایجان ، ۲۱ آذر ۱۳۲۴) . بدینوسیله نهضت ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ، که در حیات مردم زحمتکش آذربایجان تاثیر بسزایی داشته ، در تمبرهای ایران منعکس شده است .



تمبرهای نهضت دمکراتیک آذربایجان (آذر سال ۱۳۲۴) سرشار از آگاهانه روی عکس شاه وارونه چاپ شده است

استفاده کردن از تمبرهای متد اول چاپ ایران از طرف حکومت ملی آذربایجان نشان دهند که آنست که، علیرغم اتهامات دشمنان نهضت آزادی، نهضت دمکراتیک آذربایجان در عین حفظ خود - مختاری، خواهان استقلال و تمامیت ارضی ایران بود و برای آزادی تمام کشور مبارزه میکند.

از تمبرهای این سری، با سرشارهای مخصوص، ۲۴ عدد بکار رفته است که تاکنون از لحاظ تعداد تمبرهای انقلابی ایران بی نظیر بوده است. این تمبرها، که از طرف فیلاتلیست های ایران و خارجه باعلاقه خاص جمع آوری میشد، از هر لحاظ گرانمایا و با ارزش است. از این سری تمبرهای زیر دیده شده است:

۵ دیناری، ۱۰ دیناری، ۲۰ دیناری، ۲۵ دیناری، ۵۰ دیناری، ۷۰ دیناری، ۷۵ دیناری، ۱ ریالی، ۳ ریالی، ۵ ریالی، ۱۰ ریالی و غیره.

در عرض ۲۵ ساله اخیر تعداد تمبرهای چاپ شده در ایران در مقایسه با سالهای قبل بحراستب زیاد تر شده است. این موضوع در وهله اول مربوط به تشدید تبلیغات رژیم دمکراتوری ایران است. بدون شك در میان تمبرهای امروزی ایران، از لحاظ رنگ، شکل و نقاشی تمبرهای بسیار قشنگی دیده میشود که واقعا استادان ماهر ایرانی برای حاضر کردن آنها زحمات زیادی کشیده اند. ولی رژیم میگوید اکثر تمبرهای امروزی ایران، حتی تمبرهایی را که با تاریخ قدیم، آثار قدیم، حوادث اجتماعی و سیاسی کشور مربوط است و بهیچوجه با خانواده شاه رابطه ندارد، بطور خیلی مصنوعی باشاه و خانواده اش مربوط کند. برای اینکار عکس شاه و یا اعضا خانواده اش را بنوشته هائی از "کلمات قصار" شاه روی تمبرها چاپ میکنند. يك نظر اجمالی نشان میدهد که محتوی بیشتر تمبرهای امروزی ایران تبلیغات بنفع رژیم دمکراتوری ایران و شخص شاه است.

از ۱۶۰ تمبری که تا به امروز در ایران چاپ شده است، حتی يك تمبر از مستارخان، باقرخان، ملك الفتكلمین و دیگر آزاد پخواهان صدر مشروطیت دیده نمیشود. ولی کوچکترین حادثه ای از زندگی شخصی شاه و خانواده اش بدفعات در تمبر چاپ شده است. مثلا تاکنون هر سه ازدواج رسمی شاه در تمبرهای ایران منعکس است. کم ماند است که عظمه کردن "اعلیحضرت" و یا خارانند "دماغ مبارک" راهم روی تمبر بکشند، ولی مناظر قشنگ طبیعی ایران، آثار تاریخی کشور ما و شخصیت های بزرگ علمی، ادبی و اجتماعی ایران را بندرت چاپ میکنند.

ما یقین داریم که مانند بسیاری از کارهای ضد خلقی رژیم، وضع چاپ تمبر نیز بدین منسوال ادامه نخواهد یافت و تمبرهای انقلابی ایران نیز با همان تمبرهای سال ۱۳۲۴ خاتمه پیدا نخواهد کرد.

ع . ش .

بهار نغمه سی

چاکلین افندن قارا بولوتلار
 بیرا شین خنقین دوغسون گونشی
 معو اولسون قوراللیق، بیتین یوگمه
 سبدین سین کمرلر، قالداسین غدر
 اوخوشون یوردودما سحر نغمه سی
 چانلاب گون آچسین آرزوی امیدار.

چاکلین افندن قارا بولوتلار
 بیرا شین داغ داشی قانا بولویان
 او قیزیل گونش
 ارنسین قزلاری بوزلاری بوتون
 سازا خدان، شاختادان، قاردان، سویونفدان
 دانشدا دوناسین کوریه بالا لار
 نرلادا، زمیده، کئنده، شهرده
 ایشچی برلرنتمه، کارخانلاردا
 ساراللا ساراللا مین بیر امیدله
 یاشدیان انسانلار مرادا چاشسین

چاکلین افندن قارا بولوتلار
 قوی گورسین گونشین دوغناسین یازی
 بوتون آجیللا گنچن ایملر بو یو
 زندانلاردا یاتان اقل اوغوللاری
 قوی گورسین قالدسین آرزوی اورکده
 آجان لاله لری گونلی، چچیکلی
 آلسین آزادلیقین گوزل اینینی
 قوی بوتون اقبیسز چانسان، کوتولسین
 اوخوشون یوردودما بهار نغمه سین
 آیدین ۷۴۳۱۵

يك كارگر ذوب آهن

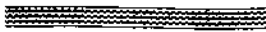
از تجربه خود در دوران خدمت سربازی سخن میگوید

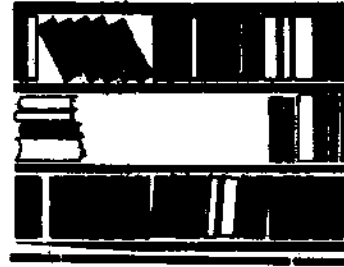
نوشته زیر برایك كارگر كارخانه ذوب آهن اصفهان برای "پیکار" ارسال داشته است. ما این نوشته را چاپ میکنیم، نه فقط به این دلیل که نمونه ای از برخورد رژیم پادشاهان میهن ما آشکار میماند، بلکه به این علت نیز که چگونگی رشد آگاهی يك جوان كارگر را منعکس میکند.

پیکار

منهم مانند هزاران جوان دیگر بالاخره پس از زحمات فراوان و شب زنده دارها موفق شدیم در پیلم بگیریم. خوشحال بودم که دیگر دوران سختی بیایان رسیده و در این اجتماع پرهیاهو مسئولیتی هم بعهده من واگذار خواهد شد. در اولین وهله چه مسئولیتی با اهمیت تر از خدمت مقدس سربازی میتوانست باشد، آنهم خدمت به محروم ترین و فقیرترین هموطنان. در این فکر بودم چه کارهایی برایشان خواهیم کرد؛ باصوا دشان میکنم، خرافات را نابود میکنم، جاده میسازم، مدرسه میسازم، ترتیب کتابخانه ای کوچک داده تمام کتابهای خودم را در اختیارشان میگذارم، شرکت تعاونی تشکیل میدهم، یادها را اطراف درشته های مختلف مسابقات ورزشی ترتیب میدهم. حتی نجم شادی اهالی ده از خدمات ناقابل من مرا بوجد می آورد. با اشتیاق تمام مدارک مورد لزوم را فراهم کرده تحویل دادم. مدتی بعد که برای نتیجه به اداره نظام وظیفه مراجعه کردم، دفترچه ای بمن داده گفتند سال دیگر بیا. این جمله مثل پتک بر مغز من فرود آمد. بچند دلیل این موضوع خیلی برایم ناگوار بود. دلیل اول اینکه یکسال از زندگی عقب افتاده باید عاطل و باطل طفیلی جامعه باشم و دیگر اینکه کسی را نداشتم تا این یکسال هم مخارجم را بعهده بگیرد. بدون معافی یا خاتمه خدمت هم که کسار کردن امکان نداشتم. این یکی از مهم ترین ضربه هائی بود که از جانب دستگاه بر من وارد شد. اما تنها من نبودم. هزاران جوان در پیلمه بجرم اینکه در ۱۸ سالگی در پیلم گرفته و در دوران تحصیلی مردود نشده بود. میبایست یکسال از بهترین سالهای جوانی را بجای خدمت و فعالیت ثمر بخش به بطالت و سرگردانی بگذرانند. هر قدر را التماس کردم که همان سال اعزام شوم قبول نکردند، در حالیکه نه تنها کوچکترین ناراحتی که مانع اعزام باشد وجود نداشتم، بلکه جسمی سالم و قوی و روحیه ای پر نشاط و امید وارد داشتم. این زور گوئی و بی اعتنائی بسرنوشت و زندگی من چنان ناراحت کننده بود که بی اختیار اشک میختم. این زورگوئی باضافه ظلمهایی که از قبل دیده بودم چنان کینه ای در قلبم بوجود آورد. بود که آرزو میکردم کاش نیروی عظیم داشتم و قادر بودم انتقام خود هزاران جوان دیگر را که باز بچه های عده ای مفتخور شده اند بگیرم. این یکسال چطور میگذرد؟ فشار امر جنسی عده ای از آنها را جلوی مدارم دخترانه بصفت میکند، عده ای راه تریاها و عشرتخانه ها و مناطق فساد را پیش میگیرند، عده ای به التکل

و هروثین و سایر مواد مضره معتاد میشوند و عده ای برای نمودن از گرسنگی برای لقمه ای نان جان میکنند. این بیلا تکلیفی دایمی است که دولت آگاهانه بر سر راه جوانان ما قرار داده تا با سربازگر کردن آنان با مشکلات دائمی دیگر فرصتی برای برخورد با مسائل ملی و میهنی باقی نماند باشد. با هرفراکتی بود دوران انتظار را گذرانند و در موعد مقرر در استاد بوم محمد رضا شاه حاضر شدیم. گفتند هر کس مایل باشد میتواند در اوظلیانه جزو ارتش خدمت کند و در تهران بماند. ولی من به امید همان رویاهای خدمت بروستا میان که اشاره شد نپذیرفتم و منتظر شدم تا از طریق قرعه محل خدمت آیند. ام در یکی از سپاهها و یا ارتش معلوم شود. از ۶ صبح تا ۶ عصر هزاران جوان مانند کرم در هم میلولیدیم تا بالاخره قرعه کشی انجام شد. گروهی که من جزو آن بودم برای میانه داشتن یکی از شهرستانهای معروف انتخاب شد. خوشحال شده بودند. شما در پی منم خیلی طبیعی بود، چون میدیدم يك قدم دیگر به انجام برنامه ام نزدیک شده ام. بلافاصله زیر نظر چند ژاندارم مسلح از میان انبوه مشایعین که سالن را احاطه کرده بودند و برخی از آنان میگریستند ما را سوار توپوس نمودند. روانه آن شهر کردند. بعضی ورود به پادگان بمانگفتند باید در ارتش خدمت کنیم نه در سپاه، زیرا قبلاً از خود جوانان محل احتیاجات سپاهی را تأمین کرده اند. بدیهی است برای تمام جوانان که مانند من سری پرشور برای قبول مسئولیت و خدمت بخلاق داشتند خبر ناگواری بود و تمام برنامه ها و نقشه ها را نقش بر آب کرد. ولی چه میکند کرد. خواهی نخواهی زندگی جدیدی را در پادگان شروع کردیم. واقعیت زندگی در آنجا خیالاتی را که از قبل در مورد ارتش داشتم بکلی از بین برد. افسران، بخصوص افسران عالی رتبه غالباً دزدانی بودند که در لباس و مقام نظامی بیت المال را غارت میکردند، کسانی بودند که برای رتبه و درجه در رتلق و چالپوشی نسبت به افاق از هیچ عطفی خودداری نمیکردند و با هم رفایتی ننگین داشتند. یکی از افسران برای نشان دادن منتهای تعلق همیشه بسرمیسسارک همایونی قسم میخورد. در آنجا عده ای افراد عقده ای گرد آمده بودند تا شخصیت و اعتماد به نفس جوانان را از بین ببرد. آزارشان دهند. وقتی در مقابل زور میگوئیم چرا؟ جواب میدادند ارتش چرا ندارد. میبایست مثل غروسی کوکی بلا اراده بازیچه دست آنها بود و بهر ساز آنها را رقصید. ارتش یعنی اطاعت کورکورانه از مافوق و دیگر هیچ. اگر دستور میدادند موافق خود حتی خانواده خود را بکشیم حق اعتراض نداشتم، زیرا ارتش چرا ندارد. در غیر این صورت توهین، زندان و ادگانه نظامی در انتظار معترض بود. ساعات دروس نظامی با شوخی های مستهجن جنسی دست اول میگذشت. کوچکترین تنبیه انداز گرفتن محیط پادگان با جوب کبریت و سیاه طلی کردن با سینه خیز بود. یکی از هدهد فهای آنها از بین بردن شخصیت تلی و ساختن شخصیت جدیدی مطابق میلشان بود و در این راه شعار میدادند (شاهها! غم مخور، جان ما حافظ جان توست، دشمن ارض بود من خودم پتک تنه میزنم میکنم، خون او برترین شرابه گوشت او بهترین گیاه) و غیره. این شعار با ناله سرودهایی دیگر از وسایلی بود که روزانه برای شمشوئی مغزی دادن ما بکار میبردند.





دانشگاههای امریکا

در خدمت سرمایه داری انحصاری دولتی

یکی از ویژگی‌های روزگار ما تا امروز انقلاب علمی - فنی بر همه جوانب زندگی انسانی است. در این میان، دانشگاه هرچه بیشتر به پیوند دانش و تولید کمک میکند. پیوند "دانشگاه - صنعت" در جوامع گوناگون به اشکال گوناگون نمایان میشود. نوشته زیر به اختصار مسئله نامبرده را در شرایط ایالات متحده امریکا بررسی میکند و نشان میدهد که دانشگاه در نیرومندترین کشورهای جهان سرمایه داری تاجه اندازه به گسترش دانش میبرد و چگونه از دستاوردهای علمی در راه برآورد منافع انحصارگران سرمایه استفاده میشود.

یکی از پدیده‌های انقلاب علمی - فنی در ایالات متحده افزایش روز افزون نقش دانشگاه در پیوند آموزش، دانش و تولید است. تا چندین پیش دانشگاههای امریکا در درجه نخست کانونهای آموزش بودند. امروزه آنها علاوه بر این، به پژوهشگاههای بزرگ مبدل شده اند.

دانشگاهها با موسسات دولتی و نگاههای صنعتی به همکاری پژوهشی میبرند و شرکتهاى دولتی و خصوصی در جریان تصمیمات اداری و تولیدی خود اغلب به مشورت با انستیتوهای دانشگاهها می‌شتابند. بسیاری از دانشگاهیان پایه‌ای تدریس رشته خود صاحب مشاغل تولیدی هستند. دانشجویان دوران کارآموزی خود را در کارخانه‌ها میگذرانند. نمایندگان صنایع گوناگون به تدریس در دانشگاه دعوت میشوند. برنامه تحصیلی و پژوهشی هرچه بیشتر با همکاری اربابان صنایع تدوین میگردد و پاسخگوی نیازمندیهای شرکتهای انحصاری است. نمایندگان صنایع و دانشگاه در کنفرانسهای متعدد به تبادل نظر و تجربه می‌پردازند.

بدینسان، دانشگاهها بیش از پیش به جزئی از سیستم تولید سرمایه داری تبدیل میشوند. در اینجا باید یادآور گشت که پیوند آموزش، دانش و تولید فرآیندی بس پیچیده و متضاد است. این

تضاد را آورد گریز ناپذیر نشدید تناقضات اجتماعی و سرشت طبقاتی سیاست آموزشی فرمانروایان امریکا است. در این گستره، نظامی‌گرایی صنعت نقش سبکین بازی میکند.

پس از جنگ دوم جهانی، پژوهش دانشگاهی در مبدع افزایش یافته است. در سال ۱۹۴۵ دانشگاهها تنها ۰.۷ میلیارد دلار (معادل ۷ درصد هزینه کل دانشگاهی) صرف پژوهش میکردند. این پیکره در سال ۱۹۷۲ بالغ بر ۳.۸ میلیارد دلار (یعنی ۱۴ درصد هزینه کل دانشگاهی) بود. یکی از عوامل تحول نامبرده کمک مالی سخاوتمندانه دولت ایالات متحده است.

بیش از دو سوم مخارج تحقیق در آموزشگاههای عالی از بودجه دولت تأمین میگردد. ۲۸ درصد این هزینه را خود دانشگاهها متحمل میشوند و بقیه آنها بنیادهای صنعتی میبرند.

اکنون ۳۵ پژوهشگاه دانشگاهی تحت قرارداد با دولت کار میکنند. برای نمونه میتوان از لاورنس راد بیسن لبراتورری (Lawrence Radiation Laboratory)، یکی از انستیتوهای دانشگاه کالیفرنیا، نام برد که به پژوهش پیمانی برای "کمیسیون انرژی هسته‌ای" مشغول است. شماره کارمندان این مؤسسه متجاوز از ۸۰۰۰ و بودجه سالیانه آن بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار است. رشته‌های تحقیقی انستیتوی لاورنس فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، پزشکی، انرژی و جنگ ایزوتوپ‌های هسته‌ای را در برمیگیرد.

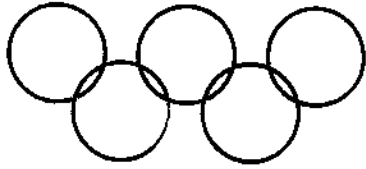
همکاری نزدیک دولت با دانشگاهها در گستره پژوهش علمی دارای فوایدی برای هر دو طرف است. دولت از تحقیق دانشگاهها سود میبرد و دانشگاهها از کمک مالی دولت. از سوی دیگر ایسین همکاری برای دانشگاهها جنبه‌های منفی مهمی را در بردارد. از آن جمله دانشگاهها مجبورند کسبه بسبب اختصاص بخش عمده برنامه پژوهشی به مقاصد نظامی، به محدودیت‌های گوناگون در زمینه آزادی آکادمیک تن در دهند. جالب است که برخی از دانشگاهها آشکارا از پژوهش نظامی خود - دارای مورد - و از شمارهای صلح دوستانه پشتیبانی میکنند. برای نمونه، انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (Massachusetts Institute of Technology) در سال ۱۹۷۰ تصمیم گرفت که از همکاری با آزمایشگاهی که موشکهای پوسایدون (Posaidon) را برای زیردریاییهای اتمیک میساخت، ابراز تردید کند. در این آزمایشگاه بیش از ۲۰۰۰ نفر بکار تحقیق مشغولند و بودجه سالیانه آن متجاوز از ۵۴ میلیون دلار است. در آن هنگام کمیسیون مالی مجلس نمایندگان امریکا نگرانی خود را از "نامطمئن بودن" برخی از پژوهشگاهها اعلام داشت و تصمیم گرفت که برخی از پروژه‌های نظامی را از دانشگاهها به موسسات دولتی انتقال دهد.

قراردادهای پژوهشی دولت به دو گونه است:

- ۱- قراردادهایی که میان موسسات دولتی و دانشگاه بسته میشود؛
- ۲- کنتراتهای شخصی با دانشگاهیان.

در اواسط سالهای ۶۰ سه چهارم قراردادهای دولت با دانشگاهیان بود. چنانکه از محتوی یکی از اسناد "اداره بودجه" برمی‌آید، دانشمندان کنتراتهای شخصی رایج قراردادهای نوع نخست ترجیح میدهند. با اینهمه بیشتر قراردادهای پژوهشی در سالهای اخیر از نوع نخست بوده است و انتظار میرود که این گرایش در دوران آینده نیز ادامه یابد.

یکی از عواقب منفی همکاری پژوهشی، وابستگی هرچه بیشتر دانشگاهها به بودجه سالانه ادارات دولتی است. در پایان سالهای ۶۰ بحران مالی و اقتصادی، بسیاری از ایسین ادارات را به تحدید مصارف پژوهشی واداشت. نتیجه آن بود که مصارج دانشگاهی در حدود ۱۱ درصد از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ به میزان ۱۱ درصد کاهش یافت.



تهران هفتمین دوره بازی های آسیائی

هیاهوی بسیار برای خود

ازد یماه سال ۱۳۴۹ که با "صلاحید شاه" نماینده ایران در کنفرانس بانکوک، آمادگی کشور خود را بعنوان میزبان هفتمین دوره بازیهای آسیائی اعلام کرد، تهران با جوش و خروش فراوان، همراه با یک جنجال وسیع تبلیغاتی خود را برای استقبال از ورزشکاران آسیائی آماده میکند. هفتمین دوره بازیهای آسیائی روز دهم شهریور در تهران گشایش می یابد. در این دوره قرار است ۲۱ کشور آسیائی با ۲۰۰۰ ورزشکار در ۱۶ رشته ورزشی شرکت کنند.

در کنفرانس بانکوک، آنچه تهران را سرمایه به قبول میزبانی برخیز بازیهای آسیائی واداشت قبول از هر چیز استفاده از امکانات تبلیغاتی این بازیها بسود دیکتاتوری سلطنتی حاکم بود، که دربار پهلوی همیشه در حمایتهای خود به آن اهمیت درجه اول میدهد. در آنوقت این واقعیت حتی از نظر بسیاری از روزنامه نگاران آسیائی پنهان نماند. "ورزش نو" چاپ توکیو نوشت:

"با قبول میزبانی برخیز بازیهای آسیائی، ایران میدان تبلیغاتی تازه ای برای خود میگشاید. نیازی به گفتن این حقیقت نیست که امکانات ورزشی ایران بسیار ناچیز است. ورزش در این کشور جز کشتی باستانی گمترشی ندارد. با اینحال ایران قبول کرده است حد اقل شرایط را برای برگزاری این بازیها فراهم سازد. امید ما اینست که ایران هم شرایط برگزاری بازیهای آسیائی را فراهم کند و هم به هدف اصلی خویش - شناساندن خود به ورزشکاران آسیائی - نائل آید."

این تمایل به "تبلیغ برای خود" در وجود شاه و رژیم او عمیقاً ریشه دوانده است. سالها پیش والتر لیپمن روزنامه نگار معروف امریکائی در آستانه سفر شاه به امریکانوشته:

"شاه ایران شیفته خویش است. او دوست دارد نامش همیشه بر زبان باشد. این خود متاسی از درون تاریخ شاهنشاهی ایران سرچشمه میگردد. شاه ایران به شیوه بانزگانان می اندیشد که تبلیغات همیشه تعیین کننده است. رژیم کنونی ایران از هر وسیله ای برای تبلیغ بسود خود استفاده میکند."

برگزاری هفتمین دوره بازیهای آسیائی در تهران باید به این هدف کمک کند. پیام شاهپسور غلامرضا بعنوان رئیس فدراسیون بازیهای آسیائی، مصاحبه های بی دربی سرپرست سازمان تربیت بدنی و پشاهنگی ایران، که بویژه هر بار تاکید میکند: "چهارصد روزنامه نگار شرکت کننده در این بازیها عظمت کنونی ایران و دستاوردهای انقلاب شاهنشاه را ترسیم خواهند کرد."، جنجال برخیز تبلیغاتی دولت پیرامون بازیهای آسیائی در تهران، کوهی جلوه و روزنامه که به دهها زبان سیاه

بنابره عقیده کارشناسان، سیستم پیمائی نامبرده دارای این زیان نیز هست که به نحسول ناهمساز دانشگاه های انجاده برای نمونه در سال ۱۹۷۰ از ۵۸۵ دانشگاه و کالج، که از کمک مالی دولت بهره مند میشوند، ۱۰ دانشگاه بیش از پنجاه درصد این کمک رادریافت داشتند. آمار سالهای گذشته نشان میدهد که از یکسو پژوهش شوریک در دانشگاه ها اهمیت روز افزون می یابد و از سوی دیگر تحقیق علمی و تجربی رو به کاهش میگذازد. در ۲۰ سال گذشته هزینه پژوهش های شوریک از ۵۰ به ۸۰ درصد افزایش یافته است. تقسیم بودجه پژوهش دانشگاهی برقرارترین است: پزشکی و زیست شناسی ۴۷ درصد، دیگر علوم طبیعی ۲۰ درصد، تکنولوژی ۱۳ درصد، اقتصاد ۱۰ درصد، ریاضیات ۳ درصد، روانشناسی ۳ درصد، رشته های دیگر ۴ درصد.

با افزایش مخارج پژوهشی، دانشگاه ها هرچه بیشتر به جزئی از سیستم تولید اجتماعی سرمایه داری بدل میشوند. آنها در واقع هم اکنون از بسیاری از ویژگی های بنگاه های سرمایه داری برخوردارند. هدف دانشگاه هانیز مانند شرکت های سرمایه داری سود اندوزی و سود افزائی است. سرمایه و سود سالانه برخی از دانشگاه ها از سرمایه و سود بسیاری از بنگاه های سرمایه داری تجاوز میکند. برای نمونه، سرمایه "دانشگاه هاروارد Harvard" در سال ۱۹۷۱ یک میلیارد دلار و سرمایه "دانشگاه ییل Yale" نیم میلیارد دلار بود. بودجه سالانه آنها برترتیب ۳۰۰ و ۱۳۰ میلیون دلار بوده است. اغضای "هیئت امنای" دانشگاه هانیز معمولاً صاحبان صنایع، وکلای دادگستری و سیاستمداران بازنشسته هستند.

بنابراین دانشگاهها، بخلاف ادعای اولیای آموزشی، "مؤسسات سود نااندوز" نیستند و در غارت سرمایه داری شرکت فعال میبرزند. درست است که بموجب قانون ۱۵ تا ۲۰ درصد سود دانشگاهها باید به ترویج آموزش و دانش اختصاص یابد، لکن نباید فراموش کرد که سرچشمه این سود نیز، استثمار سرمایه داری است. بعضی دیگر دانشگاههای ایالات متحده امریکا از یکسو در خدمت سرمایه داری انحصاری دولتی فرار دارند و از سوی دیگر خود به یک مؤسسه سرمایه داری تبدیل شده اند.

اقتباس از: پرتو



شده است، فعالیت وسیعی که سفارتخانه های ایران در همه کشورهای آسیای شرق کرده اند، همه در جهت و برای دستیابی به این هدف انجام میگردد.

ورزش ایران در همه ابعاد آن محدود و عقب مانده است. حتی در تهران مراکز و وسائل ورزشی به اندازه کافی وجود ندارند، چه رسد به شهرستانها. در روستاها چه بسا مردم کماتی که هنوز حتی نام ورزش را شنیده اند. تعداد باشگاههای ورزشی تهران از شمارش انگشتان دست تجاوز نمیکند. در مجتمع کوچک و ناقص ورزشی پایتخت بزرگت بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ ورزشکار تمرین میکنند. هیچ جا شرایط و وسیله کافی برای ورزش وجود ندارد. این حقایق راحتی روزنامه های دولتی هم مینویسند. با اینحال دولت برای برگزاری بازیهای آسیای در تهران یک میلیارد تومان بودجه اختصاص داد است (۱). روزنامه "تایم" چاپ هند وستان در ستون ورزشی خود مینویسد:

"برای ساختن دهکده بازیهای آسیای در تهران پول بسیار هنگفتی خرج شد. است. دیدن این دهکده مجلل انسان را هم متعجب و هم خشمگین مینماید. بنظر میرسد دولت ایران خواسته است با زرق و برق که در بنای این دهکده بکار برده است، ورزشکاران کشورهای فقیر آسیای را مجذب خود سازد. در حالی که واقعیت زندگی مردم این کشور و بویژه ورزش ناگسترده و فقیر آن بر هیچکس پنهان نیست. آیا بهتر نبود بودجه هنگفت این دهکده، که با احتمال زیاد بعد از پایان بازیهای آسیای معلوم نیست چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد، صرف بهبود ورزش ایران و ایجاد تاسیسات جدید ورزشی حداقل در همین تهران میشد؟"

ولی برای شاه و رژیم او مهم نیست ورزش ایران در چه موقعیتی است و میدان برد آن تا چه حد است. برای او حتی مهم نیست ورزشکار ایرانی در مقابله با رقیب های ورزشی خود چه خواهد کرد. همینکه "سرود شاهنشاهی" نواخته شود و چند عکسی از او با چند خطی تعریف جانی منعکس گردد، کافی است. برای شاه چه کاری بهتر از این که با استفاده از درآمد کشور و مالیات سنگینی که مردم میپردازند، با استفاده از هروسيله ای، بهر بهانه و بهر قیمت بر طبل تبلیغاتی "تجلیل از خود و رژیم خویش بکوبد. ابراجه باک که بعد از ده سال هنوز بودجه سی هزار تومانی ورزش ساوه پرداخت نشده است، تنها امید آن ورزشی ماکو نیمه تمام مانده است و در میان و اب، دشت گرگان، در نهر و نوسهر، در دهها شهر و روستای کشور حتی یک تشک ارزان قیمت کشتی برای مشتاقان این ورزش وجود ندارد. دولت ایران برای تبلیغ در باره خود بودجه سنگینی اختصاص داده است. با این بودجه ها است که خیمه شب بازی زشت "تاجگذاری" برپا میشود، با این گنج بی رنج است که سیرک مضحك و پرخرج "۲۵۰۰ سالگی سلطنت" در تخت جمشید برپا می افتد، با این پولهاست که روزنامه ها، رادیو و تلویزیون دولتی شب و روز با تبلیغ پیرامون "عقل و درایت شاه" مردم را غدا بدهند، با این پولهاست که در خارج بوابستان مطبوعاتی بارشود دادن به روزنامه های غریب "عکس و تصویلات" شاه و خانواده او را بچاپ میرسانند، با این پولهاست که روزنامه نگاران خارجی ساکنان دائمی اطاقهای گران قیمت هتل هیلتون در تهران هستند. با صرف بی دریغ این پولهاست که با "صلاحیت" شاه "ایران بمنظور" تبلیغ برای خود" مخارج هنگفت بازیهای آسیای را بجهت میگیرد و حتی با فراتر می نهد و بی پروا خود را نامزد برگزاری المپیک ۱۹۸۰ اعلام میکند. مجله فردوسی (۱۶ مهرماه ۱۳۰۲) نوشت:

"خبر نامزدی ایران بعنوان میزبان المپیک ۱۹۸۰ همه جایا تعجب و استغهام بر او عرو گردید. این مسوال که مسئولان ورزش کشور چگونه حاضر شده اند چنین ریسک بزرگی

بکنند و خود را نامزد انجام این بازیها بنمایند همه جا مطرح است. وضع ورزش ما هیچ خوب نیست. همه چیز نشان میدهد هیچ گامی در جهت رفع نابسامانیهای آن برداشته نمیشود. مسئله رکود ورزش تنها به شهرستانها ختم نمیشود، بلکه پایتخت هم با تمام مظاهر فریبند ما شد چاره همین وضع است. آنچه امروز بعنوان تاسیسات ورزشی در پهنه کشور ابرم و آنچه در گذشته بساختن آن تظاهر شده است آنچنان نیست که توقع نمل جوان را بر آورد. روزگاری شاگردان مدارس و علاقتند آن به ورزش در اطراف تهران زمینهای را برای فوتبال تمیز کرده بود. این زمینها امروز بساختمان تبدیل شده است و دیگر فاصله های نزدیک کمتر مید آن بی دروینگر برای ورزش آنها پیدا میشود. وضع باشگاههای ورزشی ما خوب نیست. شرایط باشگاهها نامناسب و ناساعد است. قلمرو فعالیت آنها محدود است و بدین اکثر مد بران باشگاهها از درآمد معین صندوق باشگاه بالاتر نمیرود. فدراسیونها به قلاع تنگ و تاریک میمانند که در آنها باد شواری بازی میشود. در داخل فدراسیونها هیچ کاری، آنطور که باید و شاید پیش نمیرود. کارگردانهای آنها از رئیس تا مقامات پایین تر، به عنوان دلخوشند، به مزد ناچیزی که میبرند. ورزش در مدارس و دانش گاهها نیز جز خرج پنجم در رشک است. در مدارس کشور اسمی از ورزش نیست. این تهران است. وضع در شهرستانها زاریارید تر است. با وجود این حقیقت ما چه بی باک خود را نامزد انجام بازیهای المپیک ۱۹۸۰ میکنیم؟ (۲)

هزینه بازیهای آسیای در تهران بیش از یک میلیارد تومان بر آورد شده است. این پول، که سپهبد حاجت کاشانی سرپرست سازمان تربیت بدنی بود به تغیب میزند از کده "همه آن خرج عظمت و سربلندی ایران میشود"، از یکسده شاه پرداخت نشده است. این پول نیم بیشتری از بودجه ایست که باید طی برنامه پنججهر صرف ایجاد مراکز ورزشی و بهبود وضع ورزش بویژه در شهرستانها کرد. در حال دولت "باصلاحیت شاه" چهار سال قبول از پایان برنامه پنجم باگذاشته، دستی آنرا خرج تبلیغ برای رژیم شاه و در باره پولی میکند. در شهر بیروما ما مسائل گروههای ورزشی از آسیای به تهران خواهند آمد. شاید اتاقهای مجلل دهکده بازیهای آسیای و هدایای که برای هر یک از آنها تهیه شده است، خیا با نهایی شمالی شهر تهران و زرق و برق فروشگاههای آن چشم بعضی از آنها را بگیرد. ولی سرنوشت تلخ مردم، فقر حاکم بر کشور، سیستم پلیسی و موقعیت ناهنجار ورزش ایران را چگونه میتوان پنهان داشت؟ تبلیغات اگر هسته ای از حقیقت در برزنده داشته باشد، تاثیر نمیخشد، سهل است، گردان آنرا رسوا میکند. تبلیغات دولت ایران سرا پا جعل است. این تبلیغات بر پایه خود ستایی در ارزشم و تجلیل و قبیحانه از رژیم شاه نهاد شده است و درست به همین علت نه فقط جبهه کره و دیکتاتوری سلطنتی حاکم بر کشور را نمی آراید، بلکه آنرا بدست رسوا میکند.

رژیم شاه با قبول مخارج سنگین بازیهای آسیای و در زیر برنامه آن براه انداختن هیاهوی تبلیغاتی برای خود، میخواهد چشم انداز دیگری از ایران، مبین مصیبت دیده و مایوی کار رخشان مردم آن برای رهائی، در برابر ملت پوینها فرود م آسیا بویژه جوانان پرشور این قاره بگشاید. ولی این تصویر باطل است. واقعیت ایران را با هیچ جنجال تبلیغاتی نمیتوان پنهان داشت و از همسنگی مردم آسیا با جوانان و مردم کشورمان نمیتوان جلوگیری کرد.

(۱) ندای ایران نوین، ۱۲ شهریور ۱۳۵۲

(۲) دولت ایران چند روز بعد از اعلام آمادگی خود برای برگزاری المپیک ۱۹۸۰ در تهران، نامزدی خود را پس گرفت. ولی روزنامه آیندگان در شماره ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۲ خود نوشت: "ایران بار دیگر بطور جدی آمادگی تهران را برای میزبانی بازیهای المپیک ۱۹۸۰ پیش کشیده است." در همین شماره آیندگان اطلاع داد که دولت برای برگزاری بازیهای آسیای تاکنون بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار (یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان) خرج کرده است."

مائوئیست‌ها از تظاهرات دانشجویان ایرانی بمنفع مبارزان ظفار جلوگیری میکنند

دوستی مینویسد :

" از طرف دانشجویان آزاد یخواه ایرانی مقیم مونیخ قرار بود تظاهراتی برای پشتیبانی از مبارزان ظفار در محل *Münchner Freiheit* برگزار گردد. ولی وقتی دانشجویان ایرانی به محل رفتند ، کارداران انجمن دانشجویان ایرانی در مونیخ به آنها گفتند که این تظاهرات غیرقانونی است. در نتیجه تظاهرات برگزار نشد.

علت این جریان در جلسه ۱۱ ماه مه ۱۹۷۴ انجمن دانشجویان ایرانی در مونیخ فاش شد. کارداران انجمن توضیح دادند که قرار بود اجازه این تظاهرات از طرف سازمان مائوئیست آلمانی از پلیس گرفته شود. ولی وقتی که دانشجویان ایرانی در محل حاضر شدند اند یکی از اعضا* این سازمان مائوئیستی به محل آمده و به کارداران انجمن گفته است که چون ما وقت نکردیم نتوانستیم از پلیس برای این تظاهرات اجازه بگیریم. یکی از مائوئیست‌های ایرانی - از هواداران سازمان " توفان " - در توجیه عمل مائوئیست‌های آلمانی گفت که " ما نباید از این سازمان‌های سیاسی توقع داشته باشیم کارهای خود را رها کنند و به مسائل ما برسند." بقیه هم سکوت کردند.

بدینسان به آن بهانه و این توجیه ، مائوئیست‌های آلمانی و مائوئیست‌های توفان از تظاهرات دانشجویان ایرانی بمنفع مبارزان ظفار جلوگیری کردند.

ولسی دانشجویان مبارزان ایرانی هم علت آن خرابکاری مائوئیست‌های آلمانی و هم دلیل این توجیه و شرکت در خرابکاری مائوئیست‌های توفان را میدانند. مگر نه اینست که وزیر خارجه چین هنگام اقامت در تهران رسماً از سیاست رژیم شاه درخلیج فارس و در نتیجه از تجاوز ارتش ایران به عمان برای سرکوب جنبش آزاد بخش ظفار پشتیبانی کرد ؟ در اینصورت چگونه ممکن است که مائوئیست‌های ایرانی و آلمانی با سیاست اربابان خود در یکن به مخالفت برخیزند ؟

این واقعه ظاهراً کوچک بار دیگر نشان داد که چگونه مائوئیست‌ها - چه آنهاکه در پکن نشسته اند چه آنهاکه بنام ایرانی و آلمانی و غیره سیاست مائوئیستی پکن را اجرا میکنند - علیرغم حرفها و شعارهای فریبنده خود ، عملاً همکار امپریالیسم و از جناع اند. آیا موقع آن نرسیده است که آنهاکه از روی حسن نیت قریب حرفها و شعارهای فریبنده مائوئیست‌ها را خورده اند ، جبهه دروغین و ریاکار مائوئیست‌ها را بشناسند ؟

به يك لبخند می ارزد

غریق و پلیس

مردی به رودخانه افتاد. فریاد برآورد :

" کمک کنید ، کمک کنید ! "

ولی کسی به نجاتش نشتافت. چون موقعیت را

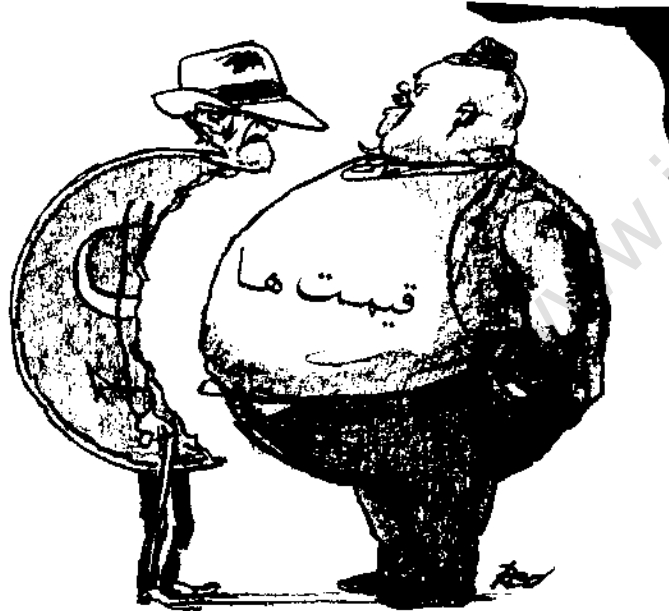
خطرناک دید ، حيله ای به خاطرش رسید. فریاد

زد :

" مرگ بر استبداد ، زنده باد آزادی ! "

ناگهان مائوئین پلیس ساحل رودخانه را سیاه

کردند ، مرد را از آب گرفتند و به زندان بردند !



يك دوست دانشجوی افغانی ضمن نامه ای " تشریح مفصل ارزش اضافی و نیز از بین رفتن طبقات در کمونیسم از نظر تفاوت میان کمونیسم کارجمعی و فکری میکنند و یامیان کارگروکارفرما " را از ما خواسته است.

چون تشریح مفصل این مسائل بسیار مهم از امکانات محدود " پیگار " خارج است ، فقط به توضیح مختصری اکتفا میکنیم و دوست افغانی را به مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی ، از جمله " کاپیتال " ، که جلد اول آن به فارسی انتشار یافته است ، دعوت میکنیم .

الف) درباره ارزش اضافی - سرمایه دار با خرید نیروی کار ، کارگر را بفتح خود به کار وامیدارد . این کار به دو بخش تقسیم میشود :

۱- کار لازم ، یعنی ساعاتی که کارگر برای جبران نیروی کار خود و تا " مین معاش " خانواده خود ، که برای سرمایه داران بمعنای تولید نسل جنسید کارگران است ، کار میکند . محصولی که در این مدت تولید میشود ، محصول لازم نامیده میشود .

۲- کار اضافی ، یعنی ساعاتی که کارگر بطور رایگان برای سرمایه دار کار میکند . در این مدت محصول یا ارزش اضافی تولید میشود .

به این ترتیب ارزش اضافی ، آن ارزشی است که کارگر بیش از ارزش نیروی کار خود تولید میکند و بوسیله سرمایه دار تصاحب میشود .

ب) در مورد از بین رفتن طبقات در جامعه کمونیستی ، بدوایه این مطلب اشاره میکنیم که در نامه دوست ما این مسئله بنحو درستی مطرح نشده است . زیرا ، اولا کسانی که کار فکری انجام میدهند ، طبقه خاصی را تشکیل نمیدهند ، ثانیا در جامعه سوسیالیستی " کارفرما " وجود ندارد تا در مرحله کمونیسم تفاوت میان کارگر و کارفرما از بین برود . پس از این تذکراتی به اصل مطلب میبرد ازم .

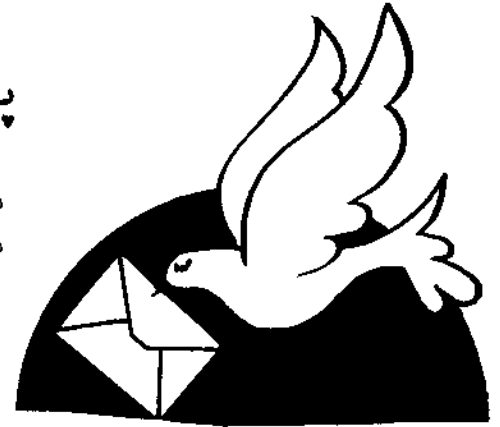
چنانکه میدانیم در جامعه سوسیالیستی (مرحله اول جامعه کمونیستی) طبقات استثمارکننده وجود ندارند . ولی در این جامعه دو طبقه زحمتکش ، یعنی طبقه کارگر و طبقه دهقان کلخوزی وجود دارد . در جامعه سوسیالیستی میان طبقه کارگر و طبقه روستائیان کلخوزی از لحاظ وضع اجتماعی و مناسبات تولیدی تفاوت های معینی وجود دارد ، که ناشی از وجود دو نوع مالکیت سوسیالیستی ، یعنی مالکیت دولتی و مالکیت کلخوزی است . باید دید آن

تدریجی مالکیت کمونیستی ، که شامل تمام جامعه خواهد بود ، این تفاوت اساسی میان طبقه کارگر و طبقه روستائیان کلخوزی از میان خواهد رفت . باد نظر گرفتن این واقعیت که سطح بسیار عالی فرهنگ و تکنیک در جامعه کمونیستی شامل روستاها نیز خواهد شد ، تفاوت موجود میان شهر و روستا نیز بتدریج از میان خواهد رفت .

در جامعه سوسیالیستی ، علاوه بر طبقه ذکر شده ، قشر معین اجتماعی ، یعنی روشنفکران سوسیالیستی نیز وجود دارد ، که مظهر کار فکری است . با آنکه در جامعه سوسیالیستی تضاد میان کار فکری و کار جمعی از میان میرود ، ولی تفاوت های معینی میان آنها وجود دارد . در جامعه کمونیستی همراه با تکامل علم و فن و بخرنچ تر شدن تکنیک و نیز همراه با گسترش وسیعتر دانش و فرهنگ میان صاحبان کارجمعی ، چنان وضعی پیش خواهد آمد که از لحاظ بکارانداختن نیروی بدنی و نیروی تفکر ، تفاوتی میان کارکنان رشته های تولیدی باقی نخواهد ماند و در واقع کار فکری با کار جمعی تلفیق خواهد شد و روشنفکران ، بشایسته قشر معین اجتماعی ، از میان خواهند رفت .

جاسوسی امپریالیست‌ها استفاده می‌شود. دور و بر يك یاد و ماوشیست را بیشتر از بیست عنصر پروکاتور و خرابکار گرفته اند. بطور خلاصه باید گفت رل گردانندگان کنفدراسیون پروکاتوری است و آگاهانه برای رژیم ارتجاعی ایران کار میکنند. قبلا درد اخل آنها افراد ناآگاه بودند، ولی حالا آن‌ها از ناآگاهان سابق که درد اخل کنفدراسیون مانند آند آگاهانه با سازمان امنیت همکاری میکنند. البته افشاگری‌های رفقا در باره ماهیت ارتجاعی و رل ضد انقلابی کنفدراسیون برای شناساندن این شعبه غیرمستقیم سازمان امنیت به انقلابیون راستین مبین ما قابل ملاحظه و مؤثر بوده است. ولی اینجانب معتقدم اقدامات پرده امنه و شدیدتری برای افشا این شبکه غیرمستقیم سازمان امنیت که اصم خود را کنفدراسیون نامیده است، بعمل آید.

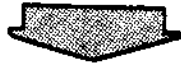
پیکار و خوانندگان



دوست دانشجوی باامضا "ب. گواه" در نامه اش به "پیکار" چنین مینویسد:
 "رفقای عزیز هیئت تحریریه پیکار [اینجانب مدت هشت سال است که عضو کنفدراسیون هممن و تجارب تلخ فراوانی کسب کرده ام که میل دارم آنرا بوسیله شما در اختیار دانشجویان مبارز قرار دهم.

افرادی که بعنوان باصطلاح مخالفین رژیم دیکتاتوری شاه درد اخل کنفدراسیون به خرابکاری مشغول بوده هستند، بویژه گردانندگان گروههای چپ رو و چپ نما، که کارشان پروکاتوری و تحصیل سیاست ضد توده ای و ضد شوروی به کنفدراسیون بوده است، به طسرقی گوناگون با سازمان دوزخی اطلاعات و امنیت رابطه دارند. این خرابکاران آگاه گمراه کنندگان افراد ناآگاه میباشدند و بدتر از این گمراهان ناآگاه رابه گمراه کنندگان آگاه مهمل میسازند و از آنها بنبغ سازمان امنیت استفاده میکنند. البته اکثر اینها هم دانشجو هستند که یا بورس تحصیلی از رژیم یا مبلغ مقرری برای ما میبرند. میریت خرابکاری خود از سفارت یا سازمان امنیت میگیرند. پیکار جعلی راهم همین گردانندگان کنفدراسیون یعنی همکاران آگاه ساواک چاپ کرده بودند. ایسمن خرابکاران و پروکاتورها هنوز هم سرگرم اعمال خائنانه خود هستند. آنها دانشجویان تازه آمده از ایران را با هر عقیده سیاسی و اجتماعی که دارند بد اخل کنفدراسیون میکشانند، با تبلیغات نپهان و آشکارا سم ضد توده ای و ضد شوروی به آنها تزریق نموده و بعد آگاهانه آنها را در خدمت ارتجاع قرار میدهند. بطور خلاصه باید گفت که اکنون کنفدراسیون به يك سازمان کاملا ارتجاعی تبدیل شده است. گروه چپ رو و چپ نما که رهبری کنفدراسیون را در دست گرفته اند مخالف هر انقلابی راستین و حقیقت اندیش و حقیقت بین هستند. البته آنها در رجه اول مخالفست توده ای ها هستند، ولی آنها با افراد صادق جبهه ملی و هر مبارز صادق دیگری هم مخالفند. آنها اکثر ماوشیست هستند. ماوشیست‌ها آلت دست تبلیغات ضد کمونیستی رژیم‌های مختلف کشورهای سرمایه داری میباشدند و از شیوه‌های نادرست مبارزه آنها از طرف سازمان‌های

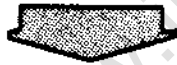
آدرس حساب بانکی "پیکار"



Sweden
 Stockholm
 Stockholms Sparbank
 N: 0 400 126 50
 Dr. John Takman

Dr. Maria Albertini
 Berlin
 Deutsche
 Außenhandelsbank A. G.
 Konto-Nr. 9608-3131-0010

آدرس مکاتبه با "پیکار"



P. B. 49034
 10028 Stockholm 49
 Sweden

P E Y K A R
The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei " Salzland "
325 Stassfurt

Price in :

| | |
|----------------|----------------|
| U.S.A. | 00.30 dollar |
| France | 1.50 franc |
| Bundesrepublik | 1.00 Mark |
| Österreich | 7.00 Schilling |
| Italia | 160.00 Lire |

All other countries 1 West German Mark

Annual Subscription 6 West German Mark or its equivalent

Vol. III, No.6

(4)

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

چاپخانه " زالتس لاند "

۳۲۵ شتاسفورت

بهدارایران ۱۰ ریال